

كشف الحال نادرخان
بقلم اعليحضرت شاه امان الله
و
علت دشمنی میان آن دو پادشاه



اعليحضرت نادرشاه



اعليحضرت شاه امان الله

تأليف: كانديد اكاڤميسين محمد اعظم سيستاني

۲۰۲۴

سويڊن

بنام خداوند جان و خرد

مشخصات كتاب:

نام كتاب: كشف الحال نادرخان بقلم اعليحضرت امان الله خان

نام مؤلف: كانديد اكادميسين محمد اعظم سيستاني

محل نشر: پورتال افغان جرمن آنلاين

مهتمم- شاغاسي حُسن بارك (مقيم آستراليا)

ادرس ايميل مؤلف: sistani01@hotmail.com

فهرست مندرجات

مقدمه مؤلف ۵

فصل اول

کشف الحال نادرخان بقلم اعلیحضرت شاه امان الله غازی

- معرفی فشرده ابراهیم صفا مترجم اعلامیه ۱۱
- پیشگفتاری بر اعلامیه شاه امان الله ۱۲
- متن «کشف الحال نادر بقلم شاه امان الله خان» ۱۷
- تبصره من بر محتوای «کشف الحال نادر.....» ۳۳
- توضیحی درباره «عین المال» ۳۸
- آیا نادرخان آدم و عده خلافی بود؟ ۴۲
- و عده خلافی نادرخان در تعهدات جرگه علیخیل ۴۷
- عکس العمل نادرشاه در برابر اعلامیه شاه امان الله ۵۳
- ۱- دستگیریها و اعدامها ۵۳
- ۲- تلاش نادرشاه و هاشم خان برای ترور شاه امان الله ۵۷
- ۳- اتهام نفاق افگنی بر شاه امان الله از طرف نادرشاه ۵۹
- ۴- حذف نام شاه امان الله و محمود طرزی از مطبوعات کشور ۶۲
- کتاب "نادر افغان" خط سرخ تاریخ نگاری درباره عهدامانی ۶۵
- پاسخ به نقد جهانی بر مقاله طفره رفتن غبار از بیان حقایق ۷۷
- بدگمانی فیض محمدکاتب بر سردار نصرالله خان و نادرخان ۸۳
- مکشی برداستان "حزب سری دربار" در کتاب غبار ۸۶

فصل دوم

بقدرت رسیدن نادرخان و تصفیه حساب با هواداران شاه امان الله

تلاش نادرخان برای گرفتن قدرت ۱۰۳

- نقش قبایل وزیرستان و پکتیا در سقوط بچه سقاو..... ۱۰۹
- جرگه علی خیل پکتیا ۱۱۲
- تعهدات جرگه علیخیل پکتیا..... ۱۱۴
- ارزیابی فیصله جرگه علیخیل ۱۱۸
- روایت جنرال وزیرى از فتح کابل..... ۱۲۲
- پیغام بچه سقوبه شاه ولیخان و جواب او ۱۲۲
- گزارش غبار از فتح کابل ۱۲۷
- نادرخان و پایان کار بچه سقاو ۱۳۳
- تبصره من بر عاقبت حکومت سقاوی ۱۳۷
- انتقام کشی نادرشاه از هواداران شاه امان الله ۱۴۰
- اکرم عثمان: نادرخان واقعا کی بود؟ ۱۴۱
- انتقام کشی نادرشاه از محمدولی خان دروازی ۱۴۳
- انتقام کشی نادرشاه از غلام نبی خان چرخى ۱۵۲
- انتقام کشی نادرشاه از خاندان شاغاسی خیل ۱۵۵
- فرار سردار رحیم ضیائی به شوروی از ترس نادرشاه ۱۶۰
- علل دشمنی نادرشاه با شاه امان الله از نظر سه کس..... ۱۶۹
- ۱- نظر داکتر زمانی درباره علل دشمنی نادرخان با امان الله ۱۷۰
- ۲- نظر غبار درباره دشمنی نادرشاه با شاه امان الله ۱۷۳
- ۳- نظر داکتر کاظم درباره دشمنی نادرشاه با شاه امان الله..... ۱۷۵
- تنگدستی شاه امان الله در ایتالیا بروایت دخترش هندیه..... ۱۷۹
- ترس سلطنت از جنازه شاه و محل دفن آن ۱۸۶
- قتل سردار محمد عزیز خان (اولین واکنش امانیست ها)..... ۱۹۰
- قتل سه نفر اعضاء سفارت انگلیس (دومین واکنش امانیست ها)..... ۱۹۲
- قتل نادرشاه توسط عبدالخالق هزاره (سومین واکنش امانیست ها)..... ۱۹۳
- خلاصه گزارش محاکمه عبدالخالق بروایت غبار..... ۱۹۴
- منابع عمومی کتاب..... ۲۰۰

بجای مقدمه مؤلف

جایگاه شاه امان الله در تاریخ معاصر افغانستان



بیاراست افغان زمین را بداد
از آن روزکاین تاج برسر نهاد
(نامه آزادی شرق)

نام شاه امان الله، با استقلال و آزادی خواهی، ضدیت با استعمار، وطن پرستی، تجدد طلبی، قانون مداری (عدالت خواهی)، تساوی حقوقی احاد جامعه، و تعمیم معارف و تعلیم مجانی برای تمام اتباع کشور و حمایت از حقوق زنان گره خورده است.

شاه امان الله، نخستین پادشاهی در افغانستان بود که برضد استعمار انگلیس قیام کرد و استقلال افغانستان را از کام استعمار حاصل نمود (۱۹۱۹).

شاه امان الله، نخستین رهبری در افغانستان بود که برای تساوی حقوق زنان با مردان و تساوی حقوق احاد افراد این کشور عملاً دست بکار شد و برسر عملی کردن این برنامه ها، تاج و تخت خود را از دست داد.

شاه امان الله خان، نخستین شاهی بود که با تدوین و تصویب نخستین قانون اساسی در تاریخ کشور تساوی حقوقی احاد افراد جامعه را تضمین و اصول بردگی و غلامی را در کشور ملغی اعلام نمود. شاه امان الله نخستین شاهی بود که چراغ علم و معرفت را در سرتاسر کشور روشن ساخت، و در دو سال اول سلطنت خود تعداد مکاتب را از دو مکتب (حبیبیه، و حربیه) در پایتخت، به ۳۲۲ مکتب در ولایات توسعه داد. و زمینه رفتن به مکتب و بهره ورشدن از علم و دانش برای همه اولاد کشور میسر گردید.

شاه امان الله، نخستین شاهی بود که خود به تفتیش مکاتب می پرداخت و از پیشرفت تعلیم و تدریس معلمان و شاگردان خود را آگاه مینمود. و برای باسواد شدن کلان سالان خود به تدریس کلان سالان می پرداخت و روش خاصی را برای سواد آموزی کلان سالان در مدت ۱۰ روز وضع نمود.

شاه امان الله، نخستین شاهی بود که بمنظور تأمین حقوق زنان به تعلیم و تحصیل آنها توجه نمود و در کابل «مکتب مستورات» و «شفاخانه مستورات» را تاسیس کرد و زنان را برای فراگیری علم و دانش تشویق نمود و در اخیر تعدادی از دختران را برای آموزش نرس قابلیت و طبابت به ترکیه اعزام نمود و برسر این کار سلطنت خود را از دست داد.

شاه امان الله، نخستین شاهی بود که برای تنویر زنان افغان جریده «ارشادالنسوان» را بمدیریت اسمارسمیه (مادرملکه ثریا) انتشار داد.

شاه امان الله، نخستین شاهی در افغانستان بود که در طول دوره زعامتش، هیچ فردی از آزادی طلبان و منتقدین خود را به زندان نسپرد و جان کسی از آزادی خواهان را نگرفت.

شاه امان الله، نخستین پادشاهی در افغانستان بود که در مدت ده سال زعامت خود، از هیچ کشور خارجی کمک پولی نگرفت و مستقلانه حکومت کرد.

شاه امان الله، نخستین شاهی در افغانستان بود که عدالت را از خانواده سلطنتی آغاز کرد و معاش و امتیازات نسبی و نان راتبه و پخته از مطبخ ارگ را به منسوبان سلطنتی قطع کرد.

شاه امان الله، نخستین شاهی بود که امتیازات و معاشات مستمری پیرها و روحانیون و خوانین و ملکان متنفذ را از بیت المال قطع نمود و کارکردن را شرط گرفتن این امتیازات دانست.

شاه امان الله، نخستین شاهی در افغانستان بود که برای اولین بار، در نماز های جمعه، خطبه و نماز را خود قرائت میکرد و پیش از او وبعد از او هیچ یک از شاهان و رهبران افغانستان جرئت گرفتن منبر و محراب نماز را از ملایان و خطیبان مساجد نداشتند.

شاه امان الله، اولین شاه افغانستان بود که بدون بادی گارد به میان ملت میرفت و با مردم ملحق میشد و خود را از غم و درد مردم با خبر میساخت و حتی الوسع در رفع این غم و درد میکوشید.

شاه امان الله، اولین شاهی بود که خط ریل را از دارالامان تا شاه دوشمشیره کابل کشید. و مهندسان جرمنی و فرانسوی را دعوت کرد تا برای کشیدن خط ریل از چمن تا کوشک (تورغندی) هرات و کابل مطالعاتی انجام دهند و با اینکار او میخواست کشور در شاهره ترقی قرار گیرد.

شاه امان الله، نخستین شاهی بود که بنیاد زندگی شهری و مدرنیزم را با طرح قصردارالامان بحیث پایتخت جدید کشور در تپه تاج بیک

بنیاد گذاشت و قصردارالامان را با ۲۰ ساختمان مدرن برای دوایر دولتی در بالاباغ پغمان بحیث مرکز تابیستانی کابل اعمار نمود .
شاه امان الله ، نخستین شاهی بود که برای حفظ میراثهای فرهنگی و تاریخی کشور **موزیم ملی** را در ارگ شاهی ایجاد کرد و آثارمکشوفه از حفریات باستان شناسان فرانسوی را در آن جابه نمایش گذاشت.

شاه امان الله ، نخستین شاهی در افغانستان بود که به اهمیت هنرتیاتر و سینما و ایجاد کتابخانه های عامه برای رشد استعداد های هنری در عرصه هنر تجسمی توجه نمود .

شاه امان الله ، نخستین شاه انقلابی در افغانستان بود که با حصول استقلال سیاسی افغانستان، صدای آزادی خواهی را در مستعمرات انگلیس رساتر ساخت و پس از استقلال افغانستان بود که مردم هندوستان مبارزات خود را تحت رهبری گاندی تشدید بخشید و انگلیس را مجبور ساختند تا هندوستان را ترک گوید و مردم هند آزادی خود را بدست آورند (اگست ۱۹۴۷).

شاه امان الله ، نخستین شاهی بود که مبارزه با بی عدالتی را از خانواده شاهی آغاز کرد و با قطع نمودن معاش مستمری سرداران محمدزائی ، و نان پخته از مطبخ سلطان به سرداران محمدزائی ، و قطع امتیازات خوانین و روسای قبایل و روحانیون بزرگ ، مخالفت و دشمنی آنها را نیز بجان خرید.

افغانهای حقیقت پسند میدانند که شاه امان الله ، برای سرفرازی و سعادت مردم افغانستان مدت ده سال مجدانه تلاش ورزید تا در پرتو نعمت استقلال مردم افغانستان را از خواب قرون و اعصار بیدار کند و آنها را در شاهراه ترقی و رفاه اجتماعی سوق دهد. به این منظور او تاج سلطنت را بشرط استرداد استقلال کشور بسرگذاشت

(۹ حوت ۱۲۹۷) و پنج ماه بعد استقلال سیاسی افغانستان را در روز ۲۸ اسد ۱۲۹۸ از منبر مسجد عیدگاه بگوش شهریان کابل رساند. از آن تاریخ بیعد افغانستان وارد مرحله جدیدی از حیات سیاسی خود گردید و در صف ملل آزاد جهان قرار گرفت و توانست روابط سیاسی و فرهنگی و تجاری و دوستی را با سایر کشورهای جهان برقرار کند. شاه امان الله به وطن و مردم آن عشق و علاقه مفرضی داشت و در راه رفاه مردم و ترقی و انکشاف وطن و خدمت به ملت دست به اصلاحات زد و میخواست جامعه را از خواب قرون بیدار و در راه ترقی سوق دهد، اما جامعه بیسواد بجزسخن ملا و پیر و مرشد، به حرف های او گوش نمیدادند و سرانجام برضد او شورش کردند و او برای اینکه خون مردم ریخته نشود از کشور خارج و در ایتالیا پناهنده شد.

نادرشاه که بر اساس پلان انگلیس براریکه قدرت قرار گرفته بود در مدت ۴۰ سال سلطنت خود برادرانش، تلاش کردند تا نام و نشان شاه امان الله غازی را از صفحات تاریخ محو و نابود کنند، ولی با وجود سوختاندن تمام کتب درسی عهد امانی که در آنها نام و کارنامه های آن زعیم ملی وجود داشت، یکجا با قصر زرنگار که در آن اعلامیه برسمیت شناختن استقلال افغانستان قرائت شده بود در آتش سوختند، اما نتوانستند که نام آن شاه میهن پرست را از ذهن و قلب مردم افغانستان پاک کنند. زیرا نام امان الله با نام استقلال کشور عجین شده است و تا از استقلال نامی باشد، نام او نیز پابر جا خواهد بود. و هیچکسی نمیتواند آن شخصیت ملی را از قلب و ذهن مردم حق شناس افغان پاک کند.

پس از کودتای ثور، با نشر مجدد تاریخ غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) در خارج از کشور و ورود آن به کابل، نام و نشان امان الله خان با برنامه های مترقی او در مطبوعات کشور انعکاس یافت و مردم به

کارنامه ها و برنامه های اصلاحی شاه امان الله آشنائی پیدا کردند و کم کم در دل تحول طلبان و ترقی پسندان مهر و محبت آن شاه متجدد و آزادی خواه جا گرفته رفت. در دهه هشتاد قرن بیستم بود که من با کارنامه های شاه امان الله و عشق آتشین او به استقلال و تعالی مردم افغانستان آشنا شدم و نفرت شدید او نسبت به استعمار انگلیس را درک و محبت و احترام او را دردم جادادم و سعی نمودم بیشتر او را ارج بگذارم .

در میان نویسندگان و مورخان داخلی، که نهضت متریقی امانی را به خوبی معرفی کرده اند، میتوان از میرغلام محمدغبار، علامه عبدالحی حبیبی، عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، فیض محمدکاتب، و محققان توانای دیگری چون: داکتر سید عبدالله کاظم، داکتر عبدالرحمن زمانی، آقای احسان لمر، آقای پیکارپامیر، داکتر سنزل نوید، سرمحقق حبیب الله رفیع، داکتر خالق رشید، داکتر جمال بارکزی و تعداد دیگری از نویسندگان شجاع و حق پسندی نام برد که قدر شاه امان الله و کارکردهای او را بخوبی دانسته و پاسخ دشمنان آن شاه متریقی را توسط مقالات و رسالات و کتابهای تحقیقی خویش بدرستی داده اند.

در ماه اگست سال ۲۰۱۴، نام امان الله خان به عنوان کسی که استقلال کشور خود را از استعمار انگلیس بدست آورده بود، در لیست صد تن سیاست مدار برجسته دنیا بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸) تا اگست ۲۰۱۴ میلادی نیز ثبت شد.

پایان / سویدن ۹ اپریل ۲۰۲۴

فصل اول

«کشف الحال نادرخان به قلم اعلیحضرت امان الله خان»

(ترجمه محمدابراهیم صفا)



نادرشاه



شاه امان الله

دربارۀ محمد ابراهیم صفا :

زنده‌یاد محمدابراهیم صفا فرزند ناظر محمدصفر در سال ۱۲۸۶ /
۱۹۰۷ در باغبانکوجه کابل بدنیا آمد.

محمدابراهيم صفا، فارغ نيسه حبيبيه بود و در سال ۱۳۰۱ برای آموزش تلگراف به هند فرستاده شد و بعد از ختم تحصيل در مكتب تلگراف آموزگار بود. صفا به زبان های انگلیسی، فرانسوی، اردو و عربی تسلط داشت و نوشته ها و ترجمه های از او باقی مانده است.

محمدابراهيم صفا در بيست شش سالگی (یازدهم عقرب ۱۳۱۱) با سایر اعضای خانواده به زندان افکنده شد. چهار سال اول را در زندان ارگ سپری کرد و بعد از تکمیل شدن زندان قلعه جدید در زندان دهمزنگ، به آنجا منتقل شد. وی بعد از چهارده سال پر مشقت در سن چهل سالگی (سال ۱۳۲۵) از زندان آزاد شد.

صفا شاعر زبردست بود و شعر مشهور «من لاله آزادم» از سروده های معروف اوست که گفته می شود در یکی از کوتاه قفلی های زندان دهمزنگ سروده است.

محمدابراهيم صفا در سال ۱۳۵۹ / ۱۹۸۰ درگذشته است. روحش شاد، نام و یادش جاودان است.

پیشگفتار مؤلف

شاه امان الله و نادرشاه هر دو از زعمای افغانستان در قرن بیستم بودند. شاه امان الله بخاطر کسب استقلال کشور از استعمار انگلیس در سال ۱۹۱۹ و تعمیم معارف عصری برای همه اقشار جامعه و پیاده کردن ریفورمهای اجتماعی و فرهنگی در افغانستان و تلاش او در راه برابری حقوقی زنان با مردان شهرت و محبوبیت دارد. و نادرخان خان بحیث سپهسالار جنگ استقلال در جبهه پکتیا و فتح "تل" و همچنان نجات دهنده شهر کابل از شر دزدان سقوی بحیث یک پادشاه غاصب و مستبد شهرت دارد.

نادرشاه را به این دلیل غاصب یا غدار میگویند که او جنگ با بچهٔ سقو را بنام امان الله خان آغاز کرده بود و با شعار اعاده سلطنت به امان الله خان با مردم وزیرستان و پکتیا در جگرگه ای تعهد کرد تا علیه دار و دستهٔ بچهٔ سقو بجنگد ولی وقتی کابل را از چنگ سقویها گرفت، بجای اعاده سلطنت به امان الله خان و یا تعیین جانشین موقت تا برگشتن شاه امان الله به وطن، خودش پادشاهی را غصب کرد و مشروطه خواهان و هواداران اعلیحضرت امان الله خان را که این عمل نادرخان را انتقاد و محکوم میکردند، به بهانه های مختلف زندانی نمود و شکنجه کرد و با اتهامات ناروا و کذائی اعدام نمود.

جلد دوم تاریخ غبار (چاپ ۱۹۹۹ امریکا) برپاشنه استبداد خاندان حکمران (نادرشاه) می چرخد. بعد از مطالعه جلد دوم تاریخ غبار من متوجه شدم که شاه امان الله خان پس از اقامت در ایتالیا یک سال بعد دچار مضیقهٔ اقتصادی شده بود و از موضوع به مارشال شاولیخان که در لندن سفیر بود، نامه میفرستد، چون شاولیخان جواب نامه اش را نمیدهد، به نادرخان نامه میفرستد و از او در مورد ملکیت های خود سوال مینماید که از طرف کی سرپرستی میشود؟

غبار، میگوید که شاه امان الله چون از جانب شاه ولی خان جوابی نگرفت در تاریخ ۲۸ جوزای ۱۳۰۹ ش تلگرام ذیل را عنوانی نادرشاه بکابل فرستاد: «**بحضور اعلیحضرت غازی! اموال و املاک و فابریکه های عین المال من و ثریا و اولاد های من در دست کیست و که اداره میکنند؟ آیا حکومت چه نظر دارد؟**» امان الله خان قبلاً اراضی شخصی خود و ملکه را بدولت داده بود و در عوض فابریکه های پشمینه بافی و چرمگری کابل را بنام عین المال برای خود گرفته بود. (غبار، ص ۱۰۲)

بگفته غبار، نادرشاه از این حالت شاه امان الله سوء استفاده کرد و برای خورد ساختن او این نامه را به یک جرگه ای فرمایشی ارائه نمود.

هدف نادرشاه از این کار دو چیز بود: اول، ابطال تصاویب مترقی لویه جرگه ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ش) در پغمان که شکل قانونی بخودگرفته بود، از قبیل: الغای القاب و لباس رسمی مامورین، ثبت دارائی مامورین هنگام دخول در خدمت دولت و حساب دادن از عواید و مصارف شخصی، تحدید اختیارات قضات و حکام، تاسیس اداره تفتیش عمومی، تعیین جزاء بر اساس قانون مدونه قبلی و تعیین جزای نقدی، تشکیل محاکم عصری و مدنی، آزادی مطبوعات و انتقاد از حکومت، الغای نکاح صغیره و تعیین سن ازدواج، آزادی رفع حجاب زن، شرط داشتن شهادتنامه برای ملاها، تبدیلی علامت بیرق ملی، تاسیس شورای ملی ۱۵۰- نفره با سواد و امثال آن.

هدف دوم، جرگه را بنام ملت بر رخ شاه امان الله کشیدن بود. لهذا از یکطرف مصوبات قانونی جرگه پغمان ابطال شد و از طرف دیگر بر ضد امان الله خان که درخواست عین المال را از نادرشاه نموده بود فیصله نمره (۵) جرگه را منتشر ساخت. در این فیصله نامه (شماره پنج) مورخ ۲۲ سنبله ۱۳۰۹ ش، شاه امان الله را خاین ملت و دزد دارائی افغانستان موسوم کرد و استرداد ثروت بردگی [برده شده] را از او کرده بود و هم برای استرداد آن ثروت، جرگه، نادرشاه را وکیل گرفته بود. نادرشاه فیصله جرگه را بر رخ شاه امان الله کشید و طی مکاتبات خود بشاه از آن نوشت.

شاه امان الله هم آن اتهامات را یک بیک رد نموده ضمن اعلامیه ای در جوف چوب دستی به افغانستان فرستاد. نادرشاه سه نفر را به اتهام آورنده آن نامه دستگیر کرد و یکی را که یک مهاجر هندوستانی بود اعدام نمود. (غبار، جلد ۲، صص ۱۰۰، ۱۱۵)

از زمان مطالعه جلد دوم تاریخ غبار در ۱۹۹۹ بدینسو من غوره بدل مانده بودم که کاش پاسخ شاه امان الله در رد اتهامات نادرشاه میسر می بود تا از محتوای آن مطلع میشدیم وبا دوستان و ارادتمندان آن شاه نیز شریک میساختم.

خوشبختانه اینک آن آرزوی دیرینه ما برآورده شد. آقای قاسم آسمائی در این اواخر مقاله ای زیرعنوان «کشف الحال نادرخان بقلم اعلیحضرت امان الله خان» بدست نشر سپرده که همان پاسخ اعلیحضرت امان الله خان در جواب نادرخان میباشد. این پاسخ توسط مرحوم محمدابراهیم صفا از زبان اردو به دری ترجمه شده و در سال ۱۳۵۷ در روزنامه انیس از (۲۰ تا ۲۸ ماه جواز) به نشر رسیده است و حال توسط آقای اسمائی بازنویسی و اقتباس شده و از طریق انترنت با هموطنان شریک ساخته شده است. با مطالعه اعلامیه شاه امان الله ، نه تنها از اتهامات سخیف مندرج در فیصله نامه لویه جرگه فرمایشی ۱۳۰۹ نادرخان آگاه میشویم بلکه به عمق دشمنی و اختلافات نادرشاه با شاه امان الله نیز پی می بریم. ما با ابراز سپاس از زحمات آقای اسمائی، آن نامه را از پورتال افغان جرمن (۳۰ سپتمبر ۲۰۲۱) عیناً اقتباس و با دوستان خود شریک میسازیم. و سپس برآن تبصره خواهم نوشت و در مورد علل و اسباب دشمنی نادرشاه با امان الله خان و هوادانش را به بررسی میگیرم و از نظریات دانشمندان دیگر بهره می جویم.

درهمیجا لازم میبینم تا قول لیون بی پولاده، نویسنده امریکائی را اقتباس کنیم که سالها بعد از سقوط امان الله و بعد از مرگ نادرشاه نوشته بود: «بیرون آمدن پیروزمندانه امان الله خان از جنگ سوم افغان و انگلیس که منجر به استقلال افغانستان شد او را به چهره مجاهد نه تنها بین طبقه روحانیون افغانستان؛ بل به عنوان الگو میان ناسیونالیست‌هایی که در بقیه کشورهای اسلامی علیه انگلیس

می‌جنگیدند مبدل ساخت. میان مسلمانان خارج از افغانستان حتی این امیدواری را به وجود آورد که امان‌الله خان می‌تواند جانشین خلافت عثمانی از دست رفته شود.

او به عنوان کسی که استقلال خود را از یک قدرت بزرگ استعماری بدست آورده بود مورد پذیرایی گرم تقریباً تمام سران مهم دول اروپایی قرار گرفت. بعد از سفر اروپا و ملاقات با کمال اتاترک و رضا شاه، شاه ایران، امان‌الله خان متقاعد شد که می‌توان افغانستان را که از کاروان تجدد کاملاً عقب مانده بود با سرعت بیشتر در مسیر توسعه قرار داد.

برخلاف آن‌هایی که گمان می‌کنند امیر آدم ترسو بود، باید گفت که امان‌الله خان آدم شجاع و نترسی بود. او حتی در جرگه و نشست آن‌هایی که علیه او شورش کرده و با سیاست‌های او مخالف بودند بی‌باکانه حاضر می‌شد و به ایراد سخنرانی می‌پرداخت، در حالی که بیم آن می‌رفت که آنها امیر را هدف قرار بدهند.

فلسفه سیاست او، تا حد ممکن عدم به کارگیری خشونت در مقابل شهروندان کشور خودش بود، سیاستی که به هیچ وجه با سیاست جدش، امیر عبدالرحمن خان همخوانی نداشت.

«امان‌الله خان را می‌توان بدون شک آغازگر فصل نو و تجددخواهی در تاریخ افغانستان دانست. گام‌های را که او برداشت، در صورتی که عملی می‌شد، ساختارهای سیاسی و اجتماعی افغانستان را دگرگون ساخته، افغانستان را امروز در زمره ملت‌های با افتخار و متمدن منطقه قرار می‌داد.»^۱

سیستانی، شهر گوتنبرگ ۳/۱۰/۲۰۲۱

^۱ - لیون بی پولادا، فصل ناتمام، ترجمه: مجیب‌الرحمن اتل، راه مدنیت، اسد ۱۳۹۸

متن اعلامیه اعلیحضرت شاه امان الله:

« اخبارهای کابل که درین روزها بمن رسیده است. عاید باین دورافتاده از وطن خیلی تحریرات عجیبی را داراست. این تحریرات يك سلسله بیانات رکیک و دشنام‌های غلیظ است که نظام مطبوعات هیچ حکومت مهذب نمی‌تواند آنرا اجازه بدهد. يك دسته حملات و اتهامات است که هیچ اساس ندارد. قبل از آنکه دروغ‌بافی‌های مذکور را تردید کنم، يك نکته بسیار مهم را به دنیا پی برده عنوان داراست و آن این است.

کامیابی **جرنیل بی‌وفا و نمک‌ناشناس من**، محمد نادر بر دو وعده او مبتنی بود. یکی بنام من و برای من خدمت کردن را وعده داده بود و اعلان نموده بود که نه خودش و نه از خاندان او اراده سلطنت را ندارند و اگر او را مجبور کنند نیز قبول نخواهد کرد و این وعده خود را همه وقت به قسم‌های شدید تحکیم می‌نمود. دوم رضا و رای ملت را شرط نهاده و قلع و قمع حکومت بچه سقا را به سبب اینکه جهل و استبداد و برخلاف راه ملت بود، مقصد خود نشان می‌داد. بعد از آنکه این وعده‌ها را اعلان و تصریح و تاکید کرد؛ ملت همراهی او را اختیار و لهذا مشارالیه موفق شد. به مجرد موفقیت، هیچ‌کدام ازین وعده‌ها را ایفا نه کرد، بلکه ذکر هم نکرد. در اعلان‌های خود می‌گوید که ملت او را مجبور ساخته ولی تمام افغانستان می‌داند که چند نفر در سلامخانه موجود بود و آنها حیثیت نمایندگی ملت را چقدر داشتند و آنها چه گفتند. آیا ملت غیور قندهار، گروه دزدان را در قندهار بنام کدام شخص مغلوب ساختند و بیرق کدام شخص را برپا نمودند. ملت از اعلان نادرخان آزرده شده و از آن رو او را **بدعهد، نمک حرام و بی‌وفا** خطاب دادند و خواهند داد. ازین جهت است که مشارالیه که دیروز قوای سقوی را شکست داد؛ امروز نمی‌تواند امنیت را حکم‌فرما بسازد. تا حال نتوانسته است مالیه

جمع کند. البته کاری که بزور سرنیزه پیش برده است دوتا است. یکی اشاعت بعضی بیان‌های غلط و دوم منع انتخابات. از وکلا در حوالی پایتخت برای لویه جرگه بعضی اشخاص را از بعضی مناطق جمع کردند و بنام آنها يك چند اعلان برای مخالفت این مسافر شایع نمودند که خود آنها که بزور جمع شده بودند و خبر ندارند. در لوی جرگه کسی حق گپ زدن و فکر کردن نداشت. هر چه محمدنادر می‌خواست بنام آن بیچاره ها اجرا کرد و من همین نکته را در یکی از مکتوب‌های خود اسمی شاه‌ولی‌خان سفیر نوشتم که من می‌دانم شما هرچه بخواهید بنام وکلای بیچاره می‌کنید. کلان‌شوندگان این ملت همان است که در هر قدم مرا مدافعه کردند. از پیر هفتاد ساله تا طفل دوازده ساله در رکاب من ایستاده با اشرار جنگیدند و جان‌های خود را فدای من کردند و تا من آنها را از جنگ باز نداشتم رو نگشتانند.

این ملت همانست که کسی با مهردل‌خان، کسی با محمدهاشم خان، کسی با ارجمند محمدامین جان و کسی با غلام‌نبی خان و کسی با شجاع‌الدوله خان در شمال و جنوب در مشرق و مغرب وطن بر علیه دزدان برای من و بنام من جنگیدند. بعضی ازینها مثل عبدالرحمن خان رئیس بلدیۀ کابل شهید این راه گردید.

وکلای ملت مرا بد نمی‌بینند و اگر چه از من بعضی کارها صادر شده است که خطا بودن آن را من امروز می‌دانم؛ ولی خیانت به ملك و ملت از من سر نزده است و ملت من می‌دانند که من فدای آرزوی ترقی و خدمت ایشان شده ام، با من ملت مخالفت نکرده است بلکه اوامر مرا صادقانه اطاعت نموده اند و به حکم حضرت الهی ایشان در اول مرا پادشاه ساختند و ده سال خدمت و مدد کرده در مرحله آخرین هم با لشکر من در کابل و راه قندهار تا آن وقت مدافعه کرده اند و دشمن را شکست‌ها دادند تا خود رفتن را ترجیح دادم.

لذا افواهاتی را که قلم شخص محمدنادر بنام وکلای ملت شایع کرده از وکلای ملت نیست بلکه از خود اوست. همچنان در باب شایعه که بنام میرزا میرغلام‌خان شایع کرده است، صرف عبارت از القای يك فتنه و فساد است ورنه از يك میرزای بیچاره که هیچ زبان خارجی را

نمی‌داند تحریر يك مقاله با فقرات فرانسوی ناممکن است. من هیچ چیزی بر علیه علما بعد از حرکت خود نگفته ام و نه نوشته ام، بلکه علمای سوء را هم چیزی نگفته ام. البته در وقت حرکت خود علمای سوء را که بچه سقاء را از من مستحقتر اعلان کردند و مرا بی سبب کافر گفتند، تکذیب کردم.

ریوتر دربارهٔ من چیزها شایع کرده است ولی خلاف حقیقت بودن ریوتر معلوم است حتی من و ملکه را نوشته که عیسایی شده ایم. «نعوذ بالله منها» و این مخالفت او به من نه تنها بی اثر است، انشاءالله‌الکریم يك خطا است که آنرا پسان حس خواهد کرد و این نکته را محمندانر خوب می‌داند که کل شکایات در باب من صحیح نیستند. و من یکی از مفتخرین به پیروی توحید بوده گاهی حلقه کفر در گردن خود نمی‌اندازم. ولی اگر ریوتر نگفته باشد خود محمندانر ریوتر است و يك خبر دروغ ایجاد می‌کند که من علماء را بد گفته ام و خود را باین صورت حامی علماء جلوه دادن می‌خواهد و هم بدین صورت که خواهش روز بروز برای عودت من در وطن اظهار شده می‌رود و تعمیم یافته است؛ جلو گیری کردن می‌خواهد. من که علمای مدرسه عربیه را جمع کرده بودم آنها مرا خوب می‌شناسند که من به علماء صحیح احترام می‌کردم، ادارات تمیز و قضاء و مفتی‌هایی که من در وزارت عدلیه جمع نموده بودم مرا خوب مسلمان می‌دانند و همین علما و مشایخ همه طرف من بودند و بس. در رکاب من و به جهت من جنگ کردند و شهید شدند که هر کس نام آنها را می‌شناسد و فتوای جمعیت‌العلماء در آن وقت نیز طبع گردیده که هر کس پالیده و دیده می‌تواند.

حملات دیگر شان عبارت ازینست که من ده کرور روپیه آورده ام.

این تماماً افترا است. چرا که ده کرور روپیه در افغانستان يك مشت موجود نبود و بانك‌های اروپا موجود است که البته از آنها پرسیده شده می‌تواند و حقیقت را منکشف کرده می‌تواند.

بهتان دیگر شان اینست که من پول‌هایی که برای اشیای خریداری در اروپا آورده [بودم] آن را در جیب خود انداخته‌ام.

این پولها در کجا بودند و از کدام درك بموجب کدام فرمان گرفته شده. مبلغی که از خزانه به سفارت‌های افغانی فرستاده شده بذریعه سفارت‌های مذکور در بدل اسلحه و کارآمد به دول فرانسه و ایتالیا تادیه شده که در حساب سفارت‌های مذکور به وزارت مالیه افغانستان موجود است. وکلا تحقیق کرده می‌توانند.

من خودم اصول بودجه حکومتی را یعنی جمع و خرچ را اول دفعه در تاریخ وطن شیرین خود معرفی نمودم. با این اراده بود که مصرف خودسرانه که روسای حکومت عموماً به خیال و خواهش نفسانی خود اجرا می‌کنند آنرا جلو گیری و به تدریج دست تصرف کیفی پادشاه را از مالیه دولت کوتاه نمایم. چطور می‌شود این طور يك شخص را به حیف و میل پول ملت طعن بدهند. برای همین بود که تا بودجه از مجلس وزرا و شورا نمی‌گذشت به معرض اجرا نمی‌آمد. در سال آخر که شورای ملی را تجویز و انتخاب مستقیم آزاد و کلا را برای شورای ملی معرفی نمودم نیز خیال داشتم که اختیار خرچ ملت را يك درجه بیشتر از سابق بدست وکلای ملت بگذارم تا آنها به تدریج به اصول بودجه دولتی و حق شرعی و طبیعی خود آگاه شده بروند.

با تلقین و معرفی این اصول، ساده و بی‌غرضانه مرا به حیف مال مملکت محققاً متهم ساخته نمی‌توانند. البته غیرحق خلاف حقیقت گفتن، همه چیز ممکن است. من این مسأله را نه تنها در قوانین و نظامات نوشتم بلکه عملاً اجرا کردم و تحریرات من مثل اعلان خط مشی محمد نادر نبود که در آنجا صریح مسؤلیت حکومت را وعده داده و تا امروز برای مسایل مالی نی بلکه برای قتل بی‌گناهان که

بی‌ثبوت امر داده می‌شود هیچ مسئولیتی برای خودش یا برادران او یا یکی از اقربای دوردست او موجود نیست. تنها قرابت با ایشان و خویشاوندان یا به یکی از منسوبان این خاندان از هر نظامنامه بیشتر کار می‌دهد.

در باب صدراعظم که اعتراض می‌کند که من مقرر نکردم، اینطور نیست که می‌نویسد.

من در اول سلطنت خود صدراعظم اعتمادالدوله مرحوم را مقرر کردم. و ایشان مدتی با این عهده بودند ولی چون نتیجه مطلوب برای مملکت از آن حاصل نبود ایشان از آن عهده علیحده کرده شدند؛ ولی باز هم گاهی در غیاب من و گاهی با وجود حاضر بودن من، وزیر اول بی‌داشتن اسم صدراعظم بعضاً بنام وکیل مصروف این وظیفه بودند و چنانچه ایام وکالت محمد ولی خان که يك آدم صادق و خیرخواه و پاك نفس بود دلیل واضح است.

باز در سال دوم يك موقع دوم را زیر امتحان گذاشتم که اگر خداوند بخواهد ادارهٔ صدارت عظماء صحیح شود و این بود که شیراحمد خان رئیس شورا را که مناسب و لایق این کار می‌دانستم مامور تشکیل کابینه نمودم و التوای تشکیل کابینه مربوط به این بود که چون در سال ۱۳۰۷ وکلای شورای ملی جمع می‌شوند، رئیس‌الوزراء یا از خود وکلا و یا به مشورهٔ وکلاء اشخاص کابینهٔ خود را انتخاب نماید.

بی‌موقع نیست اگر من این سوال را بکنم که [آیا] ممکن است يك برادر امیر، برادر دیگر صدراعظم و برادر دیگر وزیرحربیه و يك شوهر خواهر مدیر طلبگیر و دیگر شوهرخواهر معین‌دربار و بچه‌کاکا وزیردربار و نواسه کاکا وزیرخارجه و بچه کاکا معین‌حربیه و شوهر دختر کاکا نایب‌الحکومه و يك برادر سفیر در ماسکو و برادر دیگر وزیر مختار لندن و بچه کاکا وزیر مختار پاریس و بچه ماما وزیر مختار در روم و خواهر زاده (اسدالله پسر ولینعمی شان

اعلیحضرت شهید) سر سراوس باشد[؟] آیا غیر از چپراسی‌گری جای دیگر برای دیگران می‌ماند؟ و آیا دعوای وطن‌خواهی و بی‌غرضی و حقوق‌شناسی و ملت‌پروری با این احوال سر می‌خورد؟

اعتراض دیگر شان که چرا سرک‌های قدیم را گذاشته سرک نو کشیدم.

این سوال چقدر خنده‌آور است که من مسؤول سرک کشیدن هستم؛ آن هم سرکی که در نتیجهٔ مشورهٔ يك هیئت مهندسی آلمانی، ایتالوی، روسی و انگلیسی زیر کار گرفته شده بود. آیا من انجینیر و یا معمار بودم که مسؤلیت عائد من است؟ اگر مراد ازین اعتراض که بین کابل و دکه و کابل و مزار شریف يك سرک منظم برای مملکت لازم شود و باید به همان راه‌های کاروان‌رو قناعت می‌شد. باز هم هر ذی‌شعوری لزوم و احتیاج این سرک‌های نو را بخوبی فهمیده می‌تواند. قابل این نیست که حتی به چنین سوال مضحک جواب داده شود.

باز حمله می‌کند که توجه به ترمیم سرک‌ها نکردم.

اگر رجوع به وزارت مالیه شود و دیده شود که چقدر پول از بابت سرک پولی عائد می‌شد و باز چقدر حکومت از عایدات دیگر بر آن اضافه کرده خرج می‌کرد ماهیت این سوال هم ظاهر می‌شود. بلی بیگاری را که يك بار شاقه بر ملت عزیز بود و از يك طرف مالیه و سرک پولی می‌دادند و از دیگر طرف مانند حیوان بالای شان کار می‌شد منع نموده بودم. اگر این امر، سهو و خطای من بود، تنها این نظریات خود محمدنادر خواهد بود نه از عالم تمدن.

می‌گوید من نظامنامه احتساب را اجرا نکردم.

برای نظام‌نامه مذکور به شورا امر داده شد که اول آنچه که شرع شریف، حکم می‌کند که يك آدم عامی یعنی هر فرد مسلم، بداند و بصورت يك رساله بسازند تا چاپ و در بین ملت نشر شود تا مردم برای همان احکام مبارك نزد اداره احتساب مسئول باشند تا ازین راه تکلیف یا زحمت سوال کردن لامحدود بعضی از محتسبین خود غرض عاید مردم نشود.

شورا يك جلد کتاب ساخت که نه تنها آن کتاب برای دانستن مردم عام هم زیاد بود بلکه احتساب را مبدل به حکومت کرده بود. و چون مراد از احتساب شرع شریف این نیست که مردم را دچار زحمت نماید بلکه مراد هدایت و فیض است، به شورا مشوره داده شد که ایشان نظر کافی نموده، رساله مذکور را از نقطه نظر شرع مبارك که مقرون به استعداد تعلیم دینی مردم عوام باشد اصلاح نمایند تا پس از چاپ و نشر کردن در ملت اداره احتساب جاری شود. ولی پیش از تنظیم این رساله اختلال پیش آمد و اجرای آن ماند. این نیست که از روی تساهل در اجرای فرو گذاشت شده باشد.

دیگر می‌گوید که (۱۷) فقره که جرگه پیشنهاد کرده بود در اجرا نبود.

این غلط است که می‌گویید. فقرات مذکور جاری بود. وقتی که من به قندهار و سمت مشرقی و جنوبی رفتم. جرگه آنها در فقرات مذکور بعضی اصلاحات خواستند و من قبول کردم. اصلاحات مذکور از طرف جرگه محلی او شان شده بود و فقط در همان علاقه اجرا یافت نه در تمام افغانستان. بعدها که لوی جرگه فقرات مذکور را برای کل افغانستان اصلاح و تعدیل نمود ولی اجرای تعدیلات آن به طوری که لوی جرگه خواسته بود نشده بود که اختلال پیش آمد و تا آخر مطابق همان مواد اولیه جاری بود.

یکی از اعتراض‌های دیگر اینست که من تنخواه سپاهی‌ها را زیاد کردم ولی بعدها ندادم و تخفیف کردم.

چون وضعیت مالی مملکت در اثر جنگ استقلال زیاد خراب شد و این مطلب را عسکرهای غیور که ایشان از من بیشتر و بیشتر آرزومند سعادت و عزت ملک خود بوده و کمال صداقت و فداکاری را به من دارند حس کردند از تمام قطعات نوشتند که ایشان به کمتر قناعت نموده و مملکت خود را دچار زحمت نمی‌کنند و خواستند که موجب ایشان تنزیل شود. من هم ازین همدردی و احساسات حسنه ایشان تشکر نمودم و تنخواه ایشان تخفیف شد. باز که بحمدالله تعالی حالت مالی مملکت خوب شد موجب شان عوض بیست روپیه با ماکولات به بیست و پنج روپیه رسید و تا آخر دوام داشت.

به من حمله میکنند که نفاق را در بین مردم می‌انداختم.

نعوذ بالله این بهتان محض است. گفتار و اعمال من همیشه گواه بوده است که من غیر از اتفاق و يك جهتی و همدردی به ملت عزیزم تعلیم نداده‌ام. کسانی که نطق‌های مرا شنیده اند. خوب می‌دانند که این محض بهتان و تهمت است.

از جمله حملات شان اینست که من چرا بخارای مسلمان را معاونت کردم.

پس ازینکه دولت روسیه استقلال بخارا را شناخت به مناسبت همسایه داری و دوستی دو دو توپ و دو فیل به قسم هدیه و يك افسر و چند افراد در اثر خواهش امیربخارا برای تعلیم عسکری آنجا فرستادم. این مسأله حمل بر مخالفت دولت روسیه نمی‌شود زیرا مقابله و جدال با دو توپ سیستم قدیم و چند نفر با يك حکومت بزرگی مثل روسیه غیرممکن بوده است. نقطه نظر من استقلال دادن بخارا مقابل روسیه

گاهی نبوده چه اساس سیاست من با تمام همسایه‌های افغانستان معاونت دوستانه و بی‌طرفانه بوده و این مسأله به خود محمدنادر بیشتر معلوم است. آیا چرا از خطای بزرگی که خود او در ریاست تنظیمیه خود در قطع مرتکب شده بود و من آن را اصلاح کردم، ذکر نکرده خاموشی می‌گزیند.

می‌گویم من با مهاجرین برادران هندی بدعهدی کردم.

با برادران مهاجرین هندی هیچ يك خلاف عهد نشد بلکه از آنچه در اعلان مقرر شده بود زیاده‌تر با ایشان رفتار شد. چنانچه بعضی ایشان که خواستند در افغانستان اقامت کردند و بعضی شان که خواستند برگشتند. این واضح کردنی است که احساسات و افکار مرا برادران هندی من نسبت به خود خوب می‌دانند و اظهار احساسات ایشان در وقت انقلاب نسبت به من دلیل این مدعا است. این یاهوسرایها و پروپاگاندها در احساسات خیرخواهانه من صدمه نمی‌زند چراکه یکدیگر را خوب می‌شناسیم.

می‌نویسد من چرا روی خانم خود را باز کردم.

وقتی که من عازم اروپا شدم ضرور دانستم با خانم خود بروم تا مورد اشتباهات بیجای مخالفین خود نشوم. باز چیزی که درین مسأله از من سهو شده باشد از درگاه خداوند غفور عفو می‌خواهم و امیدوارم چون نیت من بد نبوده است حضرت خداوند غفار و رحیم ببخشاید.

جای دیگر اظهار می‌کند که متعلمات را چرا برای داکتری زنانه به ترکیه فرستادم.

فرستادن متعلمات برای حفظ ستر و ناموس اهالی مملکت بود تا زن‌ها را از معالجه طبیب‌ها و داکترهای مرد مستغنی بسازد و باز متعلمات

به مملکت برادر مسلمان فرستاده شدند نه اروپا و آنها زیر نگرانی سفارت افغانی آنجا تحصیل می‌کردند. من یقین دارم که هر آدم با ناموس می‌خواهد که ناموس آن توسط خواهران مسلمانانش علاج شود. نسبت با اینکه معالج ناموسش يك مرد بیگانه باشد.

اعتراض دیگر اینجا است که من زمین‌ها و دکانین عین‌المال را به فابریک‌ها بدل کردم.

دولت برای مهاجرین زمین‌ها و برای بعضی موسسات خود عمارات لازم داشت و از طرف دیگر بودجه مملکتی اجازه خرید را به پول نقد نمی‌داد و هم این دور افتاده وطن برای اینکه از بیت‌المال برای گذران خود با اصرار هر ساله شورای ملی چیزی [معاش] نمی‌گرفتم. وزارت مالیه تجویز نمود که بقیه عمارات و زمین عین‌المال را برای دولت بخرند و به عوض آن بعضی فابریکه‌هایی که چلانندن آن کار دولت نبود به من بدهند. این تجویز را من قبول کردم و بعضی مردم که ایشان هنوز در کابل هستند و مخصوصاً به میرزا محمد ایوب خان امین عین‌المال که حالا وزیر مالیه است خوبتر معلوم است مشوره کردم که این فابریکه‌ها اسهام شود و در معرض فروش عموم گذارده شود تا به صورت شرکت فابریکه‌ها دایر شود و هم مردم مستفید شوند و هم فکر طرز شرکت فابریکه‌ها در وطن پیدا شود و مردم تشویق شوند.

من بسیار خوش هستم که مردم مملکت عزیزم مرا می‌شناسند. طرز زندگی ساده مرا که از پوشیدن رخت کهنه و پاره هم خودداری نکرده ام. می‌دانند و می‌فهمند که استعمال لفظ «عیاشی» به نسبت من ظلم و بهتان است.

در باب منع و جلوگیری نکردن از شراب من اعتراض می‌کند.

ورود شراب فرو ختن شراب شدیداً موقوف بود و سخت از طرف اداره گمرک دقت می‌شد. مرتکبین آن حتی اگر مردم بسیار و کلان و مهم می‌بودند زیر جزای شرعی می‌آمدند که فرو گذاری درین باب هیچ وقت نشده، برعکس این مسأله که می‌تواند نشان دهد که در زمان موجود کسی به جزای شراب نوشی رسیده باشد ولی در وقت من این جزا جاری می‌شد.

یکی از اعتراضات اینست که چرا خائنین را به ماموریت مقرر می‌کردم.

اگر بديده انصاف دیده شود، امروز کسانی که سر کار هستند کدام کسان هستند آیا این مردم نو از زمین روئیده اند و یا نو از خارج وارد کرده شده اند؟ اینها همان مردم نیستند که بعضی‌ها «اگر خدا نخواست» دیروز خاین بودند امروز چرا خاین نیستند. اگر امروز خاین نیستند دیروز هم نبودند غیر ازیشان که را مقرر می‌کردم از چوب که آدم تراشیده نمی‌شد. اگر می‌شود چرا محمدنادر خاین‌ها را مقرر کرده و طرفداری ایشان را می‌کند؛ اگر می‌کند، پس او هم مثل من است او چرا قابل اعتراض نیست و اعتراض بر من وارد است. پس مسأله اینست که تمام این نوشته‌جات ساختگی و پروپا گند است و حرف دروغ و ساختگی و بی‌اثر است. علاوه بران کسانی که آنها را نظامات مملکت زیر محاکمه می‌گرفت ازیشان مدافعه نمی‌شد و ایشان به جزای خود می‌رسیدند. فیصله‌های محاکم و تفتیش ما که حالا هم موجود خواهد بود شاهد من است.

اینکه می‌گویند که انحصار تدریس علوم دینی با اجازه شخصی من بود، غلط است.

مقرر شد که مجلسی از علمای هر ولایت در خود ولایت تشکیل شود که مجلس مذکور پس از علم‌آوری به کسانی که دارای لیاقت تدریس

هستند شهادتنامه بدهد تا محصلین عمر خود را پیش مردمی که قابلیت تدریس را ندارند ضایع نکنند. تدریس دینی گاهی به انحصار اجازه من نبوده است.

من عمارات و پول بیت‌المال را به خویش‌ها و اقربای خود نه بخشیده ام اگر بخشیده ام کدام است؟
البته اگر بخشش‌ها به افراد کرده ام در اثر خدماتی که کرده بودند و از نقطه نظر تألیف و تشویق به خدمت مملکت بوده است چنانچه هر حکومت می‌کند.

حمله دیگر اینست که چرا در بست نظام تخفیف دادم.

من باندازه که دولت افغانستان توپ و تفنگ سیستم نو داشت که در دنیای امروز معمول و قابل کار است عسکر نگه داشته بودم. در صورتی که تفنگ کاری موجود شود آیا نفر بی‌تفنگ و اسلحه به غیر از تحمیل خرچ بر بیت‌المال چه بود؟ البته اگر اسلحه که از اروپا خریده ام می‌رسید و باز بی‌نفر می‌ماند من طرف اعتراض می‌شدم و گفته معترض راست می‌بود.

از اعتراضات یکی اینست که چرا روز جمعه به پنجشنبه مبدل شد.

چون دیده شد که مردم رفته رفته از فیض نماز جمعه محروم می‌شوند و روزهای جمعه هر کدام برای میله و کارهای شخصی خود نماز جمعه را ترک می‌کردند و این فریضه مبارک‌تر می‌شود تا مردم به امور شخصی خود رسیده بتوانند و در روزهای جمعه به استثنای شخصی‌هایی که شرع شریف ایشان را معاف نموده است، همه مردم به نماز حاضر شوند باین جهت روز پنجشنبه روز رخصتی تعیین شد و برای روز جمعه ساعت‌های مرخصی تعیین شد تا مردم به نماز برسند. البته مردم این مسأله را حس کرده باشند که وقتی که روزهای

پنجشنبه آزادی بود، چقدر نمازگزاران زیاده تر از روزهایی که جمعه رخصتی بود در نماز جمع می‌بودند. [ریه تالی استوارت منظور اصلی شاه را از تبدیلی روز جمعه به پنجشنبه بهتر درک کرده مینویسد، که شاه در نظر داشت، رخصتی روزه جمعه را به یک شنبه تبدیل نماید تا با دنیای دیگر برابر گردد. اما احتیاطاً بجای یکشنبه، به پنجشنبه تبدیل نمود که تاثیر عکس داشت.]^[۲] امروز برخی از کشورهای اسلامی بشمول عربستان سعودی روز جمعه را به یک شنبه تبدیل کرده اند ولی در هیچ یکی از این کشورها از جانب روحانیون این کشورها (عربستان سعودی، ترکیه، مالیزیا، پاکستان و مصر واردن و غیره) اعتراضی بر ضد دولتهای شان صورت نگرفته است ولی در افغانستان عقب مانده به تحریک انگلیس این عمل امان الله عمل کفرآمیز و ضد دین و مذهب تعبیر گردید و دولت مردم عوام را به شورش واداشت.]

اینکه می‌گوید من از پول بیت‌المال زیور خریده ام، غلط محض است . من هیچ زیور از پول بیت المال نخریده ام.

در باب ازدواج چون این معامله شخصی است که برخلاف دین و مذهب نبوده است حق اعتراض را هیچ‌کس ندارد.

در باب برآمدن من از افغانستان طوری که من نوشتم باز می‌گویم برای اینکه برای سلطنت من مردم خون ریزی نکنند و بین خود نجنگند من ایثار کردم و گذاشتم تا مردم بفهمند که من چقدر خیرخواه آنان بودم.

در اینجا لازم است توضیح کنم که تمام چیزهایی که می‌شد بعد از تصویب جرگه‌های محلی و شورای دولت و لوی جرگه می‌شد.

۲ - ریه تالی استیوارت، آتش در افغانستان، ص ۴۹

حالا که از توضیح تهمت‌های جرنیل نمک حرام خود فارغ شدم، می‌خواهم اصل علت این شایعات اهانت کارانه را در قسمت مذکور آشکار کنم. زیرا در ابتدای ورود خود به هندوستان و به سمت جنوبی محمدنادر به من پیغام‌های دوستانه فرستاده رفت و یک خط نیز به من ارسال نمود که مضمون آنرا برای آگاهی ملت عزیز خود عیناً نقل می‌کنم:

«اعلیحضرتا!

تا جان در تن دارم در خیر وطن کوتاهی نخواهم کرد و از خیر شخص اعلیحضرت هم تا جان دارم نخواهم گذشت. خدای بزرگ برایم توفیق عنایت فرماید که براه خیر وطن مستقیم باشم. مقصد چون از خدمت است قندهار و دگر سمت‌های افغانستان تفاوت ندارد. از هر جا که برای مقصود مذکور خوبتر و زودتر خدمت شود به فکر ناقصم بهتر است. خداوند معاون افغانستان و بهی‌خواهان و مترقی‌خواهان افغانستان باشد. معروضه ام را صدق دانسته انتظار نتیجه باید کرد. (محمد نادر خیراندیش و خیرخواه)»

در اثنای کار و جمع کردن مردم نیز از من خیرخواهانه دم میزد. حتی بعد از اعلان سلطنت نیز از خدمات من و ازینکه افغانستان را پرو گرام من رو به ترقیات و تکامل خواهد برد. پس چه شد که این رنگ را گذاشت و با کمال دیده درایی و بی‌حیایی بر ضد من بدینگونه شایعات که عادتاً غیردشنام چیزی در آن نیست شروع کرد.

اینست تلگرام محمدنادر به من:

«مرا همیشه دوست خیرخواه و صمیمی خود یقین خواهید فرمود و از دعای خیر فراموش نخواهید فرمود. من و افغانستان خدمات شایسته اعلیحضرت را که در ایام سلطنت خویش ابراز نموده اند تقدیر کرده تاریخاً فرا موش نخواهد شد.»

سبب اصلی اینست که در ابتدا ملت در حق مشارالیه چه بسبب همراهی که به من ابراز می‌کرد چه بسبب وعده‌هایی که داده بود منتظر بودند. چنانچه من هم اظهارات دادم که مشارالیه از خود من است و به پروگرام خود من کار می‌کند، تا که به ملت معلوم شد که این همه حرف بود و در مملکت جز منفعت خودشان و خاندان شان، جز استبداد، جهالت، خودسری و سفویت چیز دیگری حکمفرما نگرید.

وعده‌های دیگر غیر عدم قبول پادشاهی که داده بودند مثل مشروطیت آنرا نیز ایفا نکردند و درین باب بقدری که من آغاز کرده بودم نیز نکردند تا به تکمیل آن که من در خیال داشتم و دارم انشاءالله الکریم چه برسد. ملت ازین واقعه متنفر شد. رفت که مشارالیه برای خود اعلان سلطنت کرد و چرا تمام راه‌های طی شده را ترک کرده به ارتجاع مملکت را مقابل ساخت.

يك چند روزی ملت را باز هم به آوازهای غلط متردد می‌ساخت که یکی از آن این آوازه بود که شاه ولی روما می‌رود و این دور افتاده وطن را دوباره می‌آورد. چندی بعد شایع کردند که من اروپا را پسندیده‌ام و را ضی نیستم که دوباره به افغانستان بیایم، این دوره هم زود منفی بود و کذب بودن این خبرها نیز معلوم شد. آن وقت ملت به هیجان آمد و با آنکه از ظلم قطعی و تشدد آخرین کار گرفت. اشتیاق روز افزون مطالبه ملت برای عودت من نیز محکم تر و بلندتر شده رفت. این دوام و عروج مطالبه ملت برای عودت من ایشان را با این تشبثات و ادار نمود که شروع بر پروپاگند بر ضد من بکنند.

و اینک این سخن‌های بی‌اساس بلکه دشنام‌های سخت رکیک برای آنست که تا اگر بتوانند آرزوی ملت را محو کنند و این خیال را کم کنند. از طرف دیگر ایشان قابل آن ثابت نشدند که در مملکت يك راه صحیح را تعقیب کنند و يك نصب‌العین برای مملکت بگذارند، و حتی در برپا کردن امنیت نیز ناکام گردیدند، و نه هیچ‌کسی بایشان از دل را ضی نیست و سر فرو نمی‌آورد.

واقعات مملکت را تعقیب کنید. همین مسأله را یقین می‌کنید. اگر چه من اعتراف می‌کنم که در اواخر عاید به بعضی چیزها از حدود اعتدال گذشته و در فرط سعادت مملکت همه چیز را فراموش کرده بودم اما رفتار من در مملکت چه از حیث مناسبات مساویانه و صلح‌پرورانه با خارجی‌ها وارد نشدم؛ به هیچکدام شان و قائم داشتن شرف ملی و چه از حیث شناختن تقاضاهای عصر و زمان برای اداره داخلی مملکت بهترین رفتار بود و آرامترین ایام، ایام من بود. این نکته را اول‌ترین اقوامی که به بغاوت شروع کردند، نیز درک نموده سهو حرکت خود را فهمیده بودند که فریب خورده بودند. چنانچه توبه نام‌های سمت مشرقی نزد من به قندهار رسیده بود و تمام ملت از زارع تا مزدورکار و از دکاندار تا دولت‌مند و از مامور تا طالب‌العلم همه قایل آرامی و بی‌غمی ایام من بوده و هستند و اگر اراده الهی بود - در آینده نیز نه تنها مایل بلکه از همان آرامی و ترقی و بی‌غمی برخوردار خواهند شد.

همین اشتیاق ملت مرا دوباره روح می‌دهد؛ اینک با آنها از خلاف بودن بیانات محمدنادر و از امتنانی که از احساسات آنها در دل می‌پرورانم و ازینکه اداره مخالف مرا بی‌تحقیق قبول نکنند و از اینکه من ملت خود را فراموش نمی‌کنم و نکرده و همان محبت و احساسات در من زنده هست، پیغام می‌دهم و به بارگاه الهی دعا می‌کنم که مرا باز به خاک پاک وطنم برساند تا به کام دل در راه مقاصد دیرینه تارمق آخر بکوشم. «امان‌الله»

پایان اعلامیه

(اقتباس از شماره‌های ۱۴۴۸۴ - ۱۴۴۹۱ مورخ ۲۰ جوزای ۱۳۵۷ - ۲۸ جوزای ۱۳۵۷ روزنامه انیس) [قاسم اسمانی]

تبصره من براعلامیه شاه امان الله (کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله)

اعلامیه شاه امان الله یا پاسخ به اتهامات نادرشاه، یکی از اسناد مهم تاریخی است که به همت یکی از هواداران شاه امان الله خان (محمدابراهیم صفا) از جراید هندی [زمیندار لاهور] به دری ترجمه شده و در روزنامه انیس (جوزای ۱۳۵۷) به نشر رسیده و جناب قاسم اسمائی آنرا از آن روزنامه اقتباس کرده و در اختیار هموطنان خود قرار داده است. در اینجا وظیفه اخلاقی ماست تا از مرحوم صفا بخاطر نگهداری این سند مهم تا فراهم شدن زمینه نشر آن در افغانستان حوصله بخرچ داده است قدردانی کنیم و همچنان از بازنشر آن توسط آقای قاسم اسمائی تشکر نمائیم.

همچنان از استقبال عالمانه داکتر سید عبدالله کاظم از این اعلامیه مهم نیز باید یاد و تقدیر کرد که بانگارش یک مقاله محققانه و مفصل (در ۸ بخش) و نشر آن در پورتال افغان جرمن آنلاین، نکات مهم اعلامیه شاه را توضیح، تکمیل و مستند کرده اند و ما را با حقایق جدیدی آشنا ساخته اند.

در رابطه به این اعلامیه مقاله مهم داکتر عبدالرحمن زمانی و ذکر نام جراید مختلف هندی بخصوص جریده زمیندار لاهور که این اعلامیه در آن به نشر رسیده، و تائید ترجمه دری از اردو توسط مرحوم صفا و مقایسه جملاتی از قول امان الله خان با متن رساله «ردشایعات باطله شاه مخلوع»، از قلم فیض محمدزکریا (پسر عم نادرشاه)، اثر مهم دیگری است که ما را به اصالت این اعلامیه بقلم شاه امان الله متیقن میسازد.

داکترزمانی به ارتباط اعلامیه شاه امان الله (کشف الحال نادرشاه بقلم اعلیحضرت امان الله خان) بیش از ۴۰ مقاله تحقیقی دیگر نوشته است که در هریک از آنها ارتباطات مخفی انگلیسها با نادرخان و برادرانش را برای سرنگونی شاه امان الله و غصب قدرت افشا کرده است.^۳

نادرشاه نه تنها اتهامات سخیفی از قبیل سرقت ده کرور پول (ده میلیون روپیه) از خزانه ملت، اختلاس در خریداری های اروپا، تقرر اشخاص خاین به کرسی های دولتی، غصب فابریکات پشمینه بافی و چرمگری کابل بنام عین المال را به شاه امان الله نسبت داده بود، بلکه برخی از ریفورم های اجتماعی شاه امان الله را که بچه سقاو آنها را بحیث دلیل بی دینی و کفر او در فرمانی متذکر شده بود، یک بار دیگر در فیصله نامه لویه جرگه فرمایشی خود شامل ساخت و به شاه امان الله فرستاد تا نشان داده باشد که او هنوز هم کافر شمرده میشود. مثلاً: تبدیل روز رخصتی جمعه به پنجشنبه، فرستادن دختران برای تحصیل به ترکیه، روی لچی ملکه ثریا، رواج شرابخوری، منع تدریس ملاهای دیوبندی که خواهان تدریس در مدرسه های دینی بودند، عدم ایجاد اداره احتساب (امر به معروف و نهی از منکر) و غیره. بدون شک این اتهامات برای تنزیل شخصیت و کاستن محبوبیت شاه امان الله در میان مردم خوش باور افغانستان تبلیغ میشد و از طریق تدویر جرگه های فرمایشی و روحانیون وابسته بدر باربه خورد مردم داده میشد.

غبار میگوید: «اینکه در باره او گفتند نقود و جواهر خزانه ملت را بسرقت برده است، مورد تردید است. زیرا او در حالت اضطرار و ناگهانی به ترک افغانستان مجبور گردیده بود و فرصت تاراج خزاین

^۳ زمانی، ارشیف مقالات داکترزمانی در پورتال افغان جرمن آنلاین

را نداشت. جز اینکه مقدار اندک با خود برده باشد، زندگی آینده او در ایتالیا و شدت احتیاجش به پول، خود مؤید این نظر است. او مجبور شده بود که برای اعاشه خانواده اش دست بهر مشغله ئی بزند، بخرد و فروش بپردازد. و خوراکه باب شبانه روزی خانواده را شخصاً از مارکیت های عمومی در پشت بایسکلی بخانه حمل نماید. اگر نه چنین بود، چگونه او برای بدست آوردن ماهانه چند دالر معاش بیعت نامه ئی بظاهر شاه میفرستاد؟ اگر امان الله خان آنقدر نقود و جواهر را بسرقت برده بود، البته بعد از مرگش فرزندان او مانند خاندان نادرشاه هریک در بانکهای اروپا ملیونها دالر ذخیره میداشتند. پس علت این اتهامات و بد نامی های شاه امان الله را در جای دیگری باید جستجو کرد.»^۴

فیض محمدکاتب میگویدکه، در روز داخل شدن پسر سقاو به ارگ، خزانه ارگ را همراهان دزدش با موتر بخانه های خود نقل دادند: «خزانه دولت را در وقت داخل شدن پسر سقاو به ارگ؛ هر یک از رؤسای دزدان به موتر حمل و به خانه خود نقل دادند و پس از چند روز که به خود رسیده دانستند که بی پول اداره مملکت و پیشرفت کار حکومت دشوار بل محال است، دست از بردن کشیدند. قلیل و کثیری که باقی مانده بود، ضبط نموده در تحت حراست آوردند. و از آن به افغانان حریص و طماع بی حس و بیناموس رشوت داده، ایشان را به تخریب مملکت و قتل و غارت یک دیگر می انگختند و این شیوه را برای استیصال افغان کافی شمرده، به قشون پول و معاش ماهیانه نمی دادند.»^۵

از تذکر فیض محمد کاتب، برمی آیدکه خزانه دولت تاروزی که پسر سقاو داخل ارگ شده، مملو از پول بوده است و سقویان پس

۴ - غبار، ج ۲، ص ۱۰۲

۵ - فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص ۳۳۱

از تصرف ارگ خزانه آنرا با موترها بخانه های خود انتقال داده اند. و شاه امان الله به خزانه دولت دست نزده و پولی نبرده بود. نویسنده امریکائی، ریه تالی استوارت به ارتباط پولی که شاه امان الله در روز خروج خود از افغانستان با خود داشت نوشته میکند: «شاه امان الله خان پس از آنکه وارد هند برتانوی شد به مقامات برتانوی گفت: بدون اینکه اجازه عبور برای سفر اروپا میخوام تقاضای دیگری از برتانیه ندارم، وی افزود که: شما باید بدانید که من شب و روز برای سعادت مردم خود کار کردم و سقوط من کم از کم مرا یک آرامش وجدانی میدهد. این اغتشاش مرا غافل گیر ساخت و باعث تعجب من گردید. من یک پول هم در بانک های خارجی ذخیره نکرده ام، تمام دارائی من چیزیست که فعلاً در نزد من موجود است که معادل چهار صد هزار روپیه برتانوی (روپیه رایج در هند) می باشد که باید آنرا بابرادران و دیگر همراهان تقسیم کنم. سپس افزود: من متاسفم که فامیلم مانند تزار روسی اعدام نشدیم و از بین نرفتیم و حالا در سرزمین خارجی آواره هستیم.»^۶

بنابراین بردن ده میلیون روپیه توسط امان الله خان یک اتهام محض و خام است. شاه امان الله کسی بود که حتی پول عروسی خود را برای ساختن مکتب بکار برد. پوپلزائی میگوید، هنگامی که امیر حبیب الله نیت کرد تا عروسی شهزاده امان الله را با ثریا طرزی بمدت یک هفته درچمن حضوری برگزار نماید، امان الله خان بحضور امیر عرض و خواهش نمود تا پول عروسی او برای ساختن یک مکتب یا یک شفاخانه زنانه منظور گردد و در عوض او به یک عروسی عادی و معمولی راضی است. شاه امان الله در دوران سلطنت خود نیز از دولت معاش نمیگرفت و معاشاتی که شورای دولت برای

او تعیین کرده و تقاضا شده بود تا بگیرد، اوطی فرمانی از شورای دولت تشکر نمود و تمام پول معاشات خود را به وزارت معارف بخشید تا از آن پول در راه تاسیس مکاتب استفاده شود.^۷

سردار عبدالرحمن خان یار ویاور امان الله خان در دوره شهزادگی نوشته میکند که: «تا جائی که محرر این اوراق هذا اطلاع بهم رسانیده در اول سلطنت از نقد و جنس تا یک کرور (یک میلیون) روپیه از عین المال خود بخزانه که بیت المالش میگویند بخشیده و تا امروز که دوسال از سلطنت شان میگذرد معاش خودشان را از مال شخصی خود میکنند، حبه و دیناری از بیت المال بمصرف نرسانیده اند و هر قدر التماس میکنند که از بیت المال یک وجه معینی برای معاش شخصی خود مقرر کنند منظور نمی فرمایند و میگویند تازنده باشم یک حبه و دینار از بیت المال بمصرف شخصی خود نخواهم رسانید تا زحمتی را که برای ملت میکشم و خدمتی را برای دین میکنم مجاناً باشد از همین قبیل قیاس باید کرد.»^۸

ایا کسی که تا این حد به مردم کشورش و به تعلیم و تربیت و باسواد شدن مردم خود فکر کند، چطور امکان دارد که بفکرزدی از جیب ملت خود بیفتد و در حق مردم خود خیانت کند؟ به نظر من چنین چیزی در ذهن شاه امان الله که درس بزرگی و بزرگ منشی و وطن دوستی و استقلال خواهی و کسب افتخارات بزرگ را از مادر خود علیا حضرت سراج الخواتین آموخته بود، هرگز خطور نمیکرد؛ زیرا او در یک خانواده شاهی بزرگ شده بود و مثل نوبه دوران رسیدگان امروزه چشم گرسنه نبود. باید علت و ریشه این اتهامات را جستجو کرد و هدف بررسی حاضر، یافتن علت این اتهامات و اختلافات است.

^۷ - پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، بخش ۱، ص ۳۸

^۸ - تاریخچه افغانستان، طبع ۱۳۰۱ ش، صص ۱۷۰-۱۸۳

توضیحی درباره «عین المال»:

یکی از نکات قابل مکت در این اعلامیه، جایداد شاه امان الله بنام عین المال است. عین المال برگرفته از لقب "عین الدوله"، لقب دوران شهزادگی امان الله خان می باشد. و نباید عین المال را با بیت المال به اشتباه گرفت. شاه در این باره میگوید:

"اعتراض دیگر این است که من زمین ها و دکاکین عین المال را به فابریک ها بدل کردم". «دولت برای مهاجرین زمین ها و برای بعضی موسسات خود عمارات لازم داشت و بودجه مملکتی اجازه خرید به پول نقد را نمی داد و هم این دور افتاده وطن برای اینکه از بیت المال برای گذران خود با اصرار هر ساله شورای ملی چیزی نمی گرفتیم. وزارت مالیه تجویز نمود که بقیه عمارات و زمین عین المال را برای دولت بخرند و در عوض آن بعضی فابریکه های دولت را به من بدهند. این تجویز را من قبول کردم.»^۹

غبار درباره عین المال مینویسد: «هیچ شاهی در افغانستان دارائی شخصی نداشته و هرچه را بنام عین المال از خود دانسته اند، مال ملت است. پس امان الله خان از این حساب نمیتوانست مستثنا باشد. اما او این حق را داشت که در کشوری بیگانه بی، با آن همه خدماتی که برای افغانستان انجام داده و با دسیسه و توطئه دشمنان خارجی و خائنین داخلی رانده شده بود، از بیت المال افغانستان اعاشه شود.»^{۱۰}

میخواهم توضیحاً یادآور شوم که نگاهی به تاریخ و مناسبات زمینداری در مشرق زمین در سراسر کشورهای اسلامی، نشان میدهد که بنام خالصه شاهی یا اراضی سلطنتی در سراسر قلمروهای

^۹ - به متن اعلامیه رجوع شود

^{۱۰} - غبار، ج ۲، ص ۱۰۲

متصرفه اسلامی وجود داشتند. بر اثر شورش ها و قیامهای ضد استبدادی و سرنگونی حکومتهای قبلی، نظامهای فیودالی سلطنتی جدید روی کار می آمد و اغلباً طبقات جدید اجتماعی شکل میگرفت، خاندانهای با مکتب قدیمی جای خود را به خاندان های مقتدر تازه خالی میکردند و شاهان و سلاطین جدید بنابر اختیارات وسیعی ای که با زور شمشیر بر قلمرو زیر سلطه خود کسب کرده بودند، قصور و اراضی و ملکیتهای اشراف پیشین که بنام خالصه شاهی یا اراضی سلطنتی یاد میشدند بنام شاه جدید انتقال می یافت. افزون بر این شاه میتواند ناحیه ای یا ولایتی را به یکی از اشخاص تابع خود بطور اقطاع ببخشند و صاحب اقطاع مکلف بود تا در هنگام لشکرکشی تعدادی سرباز در رکاب سلطان حاضر نماید. همچنان شاه میتواند ملکیت های شخصی افراد و اشخاص را به بهانه بی مصادره کند و بنام دیوان یا دولت و یا اراضی خالصه شاهی ضبط نماید و یا اراضی اشخاص صاحب نفوذ (قومی یا روحانی) را از پرداخت مالیات معاف نماید. منابع تاریخی نشان میدهند که اشکال مختلف اراضی و ملکیتها از قبیل: ملکیت های شخصی، ملکیت های دیوانی، ملکیت های سلطنتی یا خاندان شاهی، ملکیت های اقطاعی و تیول و ملکیتهای جماعات روستائی وجود داشته اند که دهقانان بر روی آنها کار میکردند و به مالکان آن زمینها بهره مالکانه یا مالیات می پرداختند.^{۱۱}

تمام سلسله شاهانی که در افغانستان دوره اسلامی رویکار آمده اند همانند شاهان ایران و آسیای میانه از چنین ملکیتهایی (مالکیت سلطانی یا خاندان شاهی) بهره مند بوده اند. پس میتوان گفت که

^{۱۱} - سیستمی، مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی، چاپ اکادمی علوم

امان الله خان هم مثل ظاهرشاه وارث ملکیت‌های پدر و پدرکلان خود منحصیث شاه بود وحق داشت تا از جایدهای میراثی و خاندانی خود مستفید شود و سهم مالکانه خود را از مباشران و ناظران آن مطالبه کند. ولی نادرخان برای اینکه این جایدها را بنام خود و خاندان خود ضبط و ثبت نماید، برای امان الله خان پاپوش درست کرد و جرگه خود ساخته را فراخواند و فیصله نامه ی مملو از افترا و توهین را علیه آن شاه خدمتگار صادر نمود و او را زیر فشار مضیقه اقتصادی و تبلیغات ناروا نیز قرار داد.

بگفته شاهدخت هندیه، شاه امان الله، محصل استقلال کشور در دوران جنگ جهانی دوم حتی به نان خشک شباروزی خانواده خود محتاج بود و از روی لا علاجی دو کودکش را به یک کلیسا در سویس فرستاده بود تا از گرسنگی تلف نشوند. معهذا باز هم از پیگرد جواسیس انگلیس و دستگاه سلطنتی افغانستان در دیار غربت آرام نبود تا آنکه او را مسموم کردند ولی باز هم زنده ماند.

غبار در مسیر تاریخ متذکر میشود که در سلطنت امیر حبیب الله خان، «علیاحضرت مادر امان الله خان، سالانه ۲۰۰ هزار روپیه معاش داشت و عین الدوله (شهزاده امان الله) سالانه ۱۲۰ هزار روپیه معاش داشت و ملکه مادر ۱۰۰ هزار روپیه معاش داشت»^{۱۲} و اگر معاش ملکه ثریا راهم ۱۰۰ هزار روپیه فرض کنیم، می بینیم که عین الدوله و ملکه ثریا سالانه ۲۲۰ هزار روپیه و علیاحضرت ۲۰۰ هزار روپیه معاش میگرفته اند. طبیعی است که آنها از این معاش خود قسمتی را برای کارهای خیریه بمصرف میرساندند و قسمتی را برای خرید اراضی و باغ و قصرها بکار می بردند. علیاحضرت از پول شخصی خود در شوربازار کابل مسجدی ساخت که بنام

^{۱۲} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ (ج ۱، ص ۷۰۹)

مسجدعلیا شهرت یافت. مسجدعلیا در واقع همان مدرسه عالمگیر پادشاه مغول بود که روبه خرابی نهاده بود و خطرچپه شدنش میرفت، علیا حضرت این مسجد را دوباره آبادکرد و به خدمت نمازگزاران قرارداد. اویکبار هم به ساخت و ساز مسجد شاه دو شمشیره نیز از دارائی شخص خود پرداخت. علیاحضرت هر سال برای مقبره خرقة شریفه درقندهار پوشش های ابریشمین خریده میفرستاد.

علیاحضرت درنزدیک قصروباغ چرمگری بنام سراچه علیا وباغ علیا جایدادی داشت. بعد از مرگ امیرنصرالله خان دولت باقیات او را محاسبه کرد و چون از دولت مقروض بود به تحصیل آن اقدام شد. ورثه توان پرداخت آن باقیات را نداشتند به فروش اقامت گاه امیرنصرالله خان یعنی «زین العمارت» (بعد ها قصرصدارت) پرداختند. علیاحضرت برای اینکه چنین قصر پرشکوهی از دست نرود سراچه علیا وباغ علیا نزدیک چرمگری را بدولت داد تا بفروشند و در عوض زین العمارت را برای خودگرفت و از آن پس بنام قصرعلیا نامیده شد.^{۱۳}

ملکه ثریا نیز به تبعیت از علیاحضرت از پول معاش خود درپغمان و کاریز میر و ریشخورو تنگی سیدان و دیگر محلات نزدیک شهرکابل زمین خریده بود. شاه امان الله نیز قبل از پادشاهی خود زمین و عماراتی خریده بود که بنام عین المال یاد میشد. بنابر آنچه تذکر یافت میتوان گفت که عین المال، ملکیت ملت نه، بلکه ملکیتی بود که به شخص امان الله خان تعلق داشت.

درحالی که آن شاه وطن پرست حق داشت در پاداش تنها حصول استقلال کشور از کام استعمار انگلیس، معاش مناسبی دریابد تا مجبور نشود برای نجات کودکان خود از گرسنگی دست گدائی بسوی

^{۱۳} - پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، بخش ۱، ص ۲۴۷

کلیسائی در سویس دراز نماید و دو کودکش را در جمع یتیمان جنگ عمومی به یک کشور غیراسلامی بفرستد.

آیا نادرخان آدم وعده خلاف و نمک نشاسی بود؟

شاه امان الله در اعلامیه خود (کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله خان) که در پاسخ به اتهامات سخیف نادرشاه نوشته است، سپهسالارنادرخان را «جرنیل بی وفا و نمکناشناس» خوانده است. دلیل «نمکناشناس» خواندن سپهسالارنادرخان از سوی امان الله خان اینست که شاه امان الله درحق نادرخان خیلی لطف و مهربانی نموده بود و او را که عساکر جلال آباد به ظن قتل امیرحبیب الله زنجیر درگردن وزولانه درپای با فضحیت بکابل آورده بودند تا نابودگردد، شاه امان الله او را از آن فضحیت نجات داد و بعد بحیث قوماندان جبهه جنوبی جنگ استقلال مقرر کرد و بعد از متارکه جنگ بازگشت او را بکابل با استقبال بی نظیر گرامی داشت و با اعطای مدال درجه اول «لمراعلی» و بخشش زمینهای عالی اباد به او از او قدر شناسی کرده بود.

ظفرحسین ایبک که از معتمدان نزدیک نادرخان و درمحاذ جنوبی به حیث مشاور ارشد سپهسالار بود، در کتاب خاطرات خود می نویسد: «این هم رضای خداست که نادرخان پنج یا شش ماه قبل به تهمت قتل امیر حبیب الله خان، با فضیحت سوی کابل اعزام گردید و از فرماندهی لشکر محروم شد و بعدها در گردیز، لشکر علم بغاوت دربرابرش افراشت، امروز همان شخص به صفت سرلشکر پیروز و به مثابه یک فاتح بطرف پایتخت کشورش رهسپار میگردد... ما وقتی در رکاب سپهسالار به نزدیکی چمن حضوری رسیدیم، مشاهده کردیم که همه شهر با بیرق های آذین بسته شده و نیروهای ارتش کابل جهت

استقبال از غازیان گردی ز صاف بسته اند. اعلیحضرت امان الله خان و درباریانش به چمن حضوری قدم ر نجه فرموده بودند... اعلیحضرت و سپهسالار سوار بر اسپان خود بطرف یکدیگر روان بودند. لشکریان کابل و جنوب مراسم سلام نظامی را بجا آوردند. سپهسالار از اسپ خود پیاده شد و بطرف اسپ اعلیحضرت روان شد. اعلیحضرت امان الله خان از اسپ خود پیاده شد و سپهسالار را با محبت فراوان در آغوش گرفت. این منظره بسیار مسرت انگیز بود. مراسم در همین جا پایان یافت... برای سپهسالار و بردارانش سردار شاه ولیخان و سردار شاه محمود خان و برای سردار محمود بیگ طرزی عالی ترین نشان که در افغانستان آنرا "نشان [لمر] اعلی" می گویند، تقدیم شد. همراه با نشان یک مقدار زمین هم برای شان داده شد، چنانچه در این سلسله برای سپهسالار قلعه علی آباد و زمین های اطراف آن بطور عطیه داده شد.^{۱۴}

پوپلزائی، در کتاب سلطنت امان الله مینویسد که «در برج جوزای ۱۲۹۹ که یک سال از مبارزات استرداد استقلال در سه محاذ گذشته بود، شاه امان الله برای سپهسالار محمد نادر خان که به حیث ناظر [وزیر] حربه عز مقام حاصل کرده بود بر علاوه نشان لمر اعلی، کلاه و جیغه تاجدار را با کوسی دراز که بر شانه انداخته می شد، منظور کرد. سپهسالار محمد نادر خان ناظر (وزیر) حربه ضمن قطعنامه عمومی مبنی بر شکران از تفقد شاه امان الله در قسمت خود بخط و قلم خود این متن را نوشت: «فدای پادشاه معظم اعلیحضرت والای غازی شوم. نمیدانم که بکدام زبان شکریه آن پادشاه معظم و مهربان را اداء کنم و آن ادای این مرحمت و نوازش بادر معظم و تاجدار محترم گردد. بجز دعا دگر هیچ خدمت که لایق این قدر

^{۱۴} - خاطرات حسن ایبک، ترجمه فاضل، ص ۱۹۶-۱۹۷

مرحمت باشد نشده الله تعالى سایه مبارک را از مفارق این خدمتگار و باقی خدمتگاران کم نکند و توفیق شکرگذاری عنایت کند که تاجان خود را نثار سازیم هنوز کم است . الله تعالى حافظ و ناصر حضور مبارک باد. آمین برب العباد! فدوی جان نثار محمدنادر سپهسالار»^{۱۵}

درجوزای ۱۳۰۰ شمسی شاه امان الله برای سپهسالارنادرخان نشان لمراعلی که ۲۵ هزارپول نقد امتیاز داشت، همراه با پنجصدجریب زمین درعلی آبادکابل تفویض نمود و نادرخان یک باردیگر زبان به حمد و ثنای اعلیحضرت شاه امان الله گشود و گفت: «این نوازش خسروانه که درحق این خدمتگار فرموده اند، زبان شکریه آنرا ندارم البته از خداوندکریم توفیق میخوام که بنده الله را بخدمت ترقی افغانستان و پادشاه معظم غازی که امروز باعث افتخار قوم افغان گردیده اند و نام افغانستان و قوم افغان را به تمام عالم مشهور و ممتازنموده اند، توفیق بدهد تا همه وقت خدمت افغانستان را بزیر سایه اعلیحضرت غازی نموده رضای اعلیحضرت شهریاری حاصل دارم که رضای پادشاه معظم عین رضای رسول مقبول و رضای خداوندکریم است...»^{۱۶}

اما نادرخان در روزهای سختی که امان الله در غربت دچار مضیقه اقتصادی بود، تقاضای او را مبنی بر معلومات از عواید زمینهای عین المال به رخش کشید و فیصله نامه اقترا میزی را علیه او سازمان داد و بنام فیصله لویه جرگه به او فرستاد. شاه امان الله از اتهاماتی که نادرخان بر او زده بود و بنام فیصله لویه جرگه برایش فرستاده بود، سخت متأثر و متاسف شد و بهر یک از این اتهامات بطور موجز و منطقی جواب داده است. در این دفاعیه اولین چیزی که توجه انسان

۱۵ - پوپلزانی، بخش ۱، ص ۲۷۰-۲۷۱

۱۶ - پوپلزانی، همان اثر، ج ۱، ص ۳۷۵

را بخود جلب میکند، مکث بر بدعهدی و نمک نشناسی نادرشاه در برابر شاه امان الله است. شاه امان الله متن فیصله جرگه را «دشنامه غلیظ» از زبان شخص نادرخان دانسته و دفاعیه خود را چنین آغاز میکند:

«کامیابی جرنیل بی وفا و نمک‌ناشناس من، محمد نادر

بر دو وعده او مبتنی بود:

یکی بنام من و برای من خدمت کردن را وعده داده بود و اعلان نموده بود که نه خودش و نه از خاندان او اراده سلطنت را ندارند و اگر او را مجبور کنند نیز قبول نخواهد کرد و این وعده خود را همه وقت به قسم‌های شدید تحکیم می‌نمود. دوم رضا و رای ملت را شرط نهاده و قلع و قمع حکومت بچه سقا را به سبب اینکه جهل و استبداد و برخلاف راه ملت بود، مقصد خود نشان می‌داد. بعد از آنکه این وعده‌ها را اعلان و تصریح و تاکید کرد؛ ملت همراهی او را اختیار و لهذا مشارالیه موفق شد. به مجرد موفقیت، هیچ‌کدام ازین وعده‌ها را ایفا نه کرد، بلکه ذکر هم نکرد. در اعلان‌های خود می‌گوید که ملت او را مجبور ساخته ولی تمام افغانستان می‌داند که چند نفر در سلامخانه موجود بود و آنها حیثیت نمایندگی ملت را چقدر داشتند و آنها چه گفتند. آیا ملت غیور قندهار، گروه دزدان را در قندهار بنام کدام شخص مغلوب ساختند و بیرق کدام شخص را برپا نمودند. ملت از اعلان نادرخان آزرده شده و از آن رو او را بدعهد، نمک حرام و بی وفا خطاب دادند و خواهند داد.» (صفحه اول کشف الحال نادر)

شاه امان الله دو تلگرام نادرخان را هنگام آمادگی مردم جنوبی برای جنگ علیه بچه سقا اینطور برخش میکشد.

«اعلیحضرتا!

تا جان در تن دارم در خیر وطن کوتاهی نخواهم کرد و از خیر شخص اعلیحضرت هم تا جان دارم نخواهم گذشت. خدای بزرگ

برایم توفیق عنایت فرماید که براه خیر وطن مستقیم باشم. مقصد چون از خدمت است قندهار و دگر سمت‌های افغانستان تفاوت ندارد. از هر جا که برای مقصود مذکور خوبتر و زودتر خدمت شود به فکر ناقص بهتر است. خداوند معاون افغانستان و بهی‌خواهان و مترقی‌خواهان افغانستان باشد. معروضه ام را صدق دانسته انتظار نتیجه باید کرد.

(محمد نادر خیراندیش و خیرخواه شما)

شاه می‌افزاید: در اثنای کار و جمع کردن مردم نیز از من خیر خواهانه دم می‌زد. حتی بعد از اعلان سلطنت نیز از خدمات من و ازینکه افغانستان را پرو گرام من رو به ترقیات و تکامل خواهد برد. پس چه شد که این رنگ را گذاشت و با کمال دیده‌درایی و بی‌حیایی بر ضد من بدینگونه شایعات که عادتاً غیردشنام چیزی در آن نیست شروع کرد.

اینست تلگرام محمدنادر به من:

«مرا همیشه دوست خیرخواه و صمیمی خود یقین خواهید فرمود و از دعای خیر فراموش نخواهید فرمود. من و افغانستان خدمات شایسته اعلیحضرت را که در ایام سلطنت خویش ابراز نموده‌اند تقدیر کرده تاریخاً فراموش نخواهد شد.»

درضمن شاه به اشتباهات خود نیز اعتراف کرده می‌گوید:

«اگر چه من اعتراف میکنم که در اواخر بعضی چیزها از حدود اعتدال گذشته [بود] و در فرط سعادت مملکت همه چیز را فراموش کرده بودم، اما رفتار من در مملکت چه از حیث مناسبات مساویانه و صلح‌پرورانه و چه قائم داشتن شرف ملی با خارجی‌ها به هیچکدام شان وارد [معامله‌یی] نشدم؛ از حیث شناختن تقاضاهای عصر و

زمان برای اداره داخلی مملکت بهترین رفتار بود و آرام ترین ایام، ایام من بود»^{۱۷}.

براستی که شاه امان الله در تمام مدت سلطنتش هیچگاهی دست به عملی نزده بود که حیثیت و ابروی کشور را نزد دول خارجی لکه دار نماید. نگاهی به سفرنامه شاه به کشورهای اروپائی گواه این ادعای اوست. در دوره ده ساله شاه امان الله هیچ یک از رجال سیاسی اعدام یا زندانی نگردید.

بنابر شرح حقایق فوق به نظر میرسد که سپهسالار نادرخان در برابر شاه امان الله آدم نمک ناشناسی بوده است.

و عده خلافی نادرخان به تعهدات خود در جرگه علی خیل

یکی از کارهای نابخشودنی سپهسالار نادر خان، وعده خلافی و نقض سوگند او به تعهدنامه جرگه علیخیل پکتیا است که در آن که جنگ با سقویان برای اعاده سلطنت شاه امان الله بود، مگر بعد از فتح کابل نادرخان به این تعهد پشت پا زد و سلطنت را برای خود غصب کرد. دکتر کاظم مینوید: «محمد نادرخان در طول راه از بمبی تا خوست در هر موقع به نمایندگان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول

کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.»^{۱۸}

کتاب خاطرات جنرال یارمحمدخان وزیر، یکی از منابع مهم و معتبر تاریخی در باره جرگه علیخیل پکتیا و عهد و پیمان لشکرهای وزیر و مسعود واجی وجدران و غیره با سپهسالار نادرخان برای نجات کابل از چنگ سقویان است.

داکتر کاظم جریان جرگه علیخیل و نتیجه تعهدنامه جرگه را در مقالته چنین تشریح میکند: «لشکر قومی وزیر و میسود تحت قیادت جرنیل یارمحمدخان حوالی عصر روز بیستم ربیع الثانی ۱۳۴۸ ق (اواخر ماه سنبله ۱۳۰۸) به علی خیل حاجی مواصلت کردند و فردای آنروز بساعت ۱۰ بجه صبح اولین اجلاس جرگه در چونی (قلعه عسکری) علی خیل اقامتگاه سپهسالار محمد نادر خان دائر گردید که اشخاص ذیل در آن اشتراک داشتند: محمدنادرخان، شاه محمودخان، الله نوازخان، حاجی نواب خان و پسرش فیض محمدخان، زلمی خان منگل، زمرک خان جدران، سنگ خان منگل، عبدالغنی خان گردیزی، نورمحمدخان گردیزی، سردار محمدامین جان برادرغازی امان الله خان، فقیر محمدخان رئیس جنکلات جنوبی، صاحب جان خان سربلند، سیدخان و لپیّت خان حاجی، شیرجان خان تتی، سدوخان تتی، شادبخان و همه بزرگان وزیر و میسود زیرقیادت جرنیل یارمحمدخان مریانی وزیر.

در شروع جرگه سپهسالارمحمدنادرخان در بیانیه خود گفت: «عزیزان! شکران الهی را بسیار بجا می آورم که زمینه ملاقات مرا با شما مردان مهیا کرد و هم از ذات احد مشکورم بزرگان قوم شجاع

^{۱۸} - کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ کابل، ۱۳۱۰، ص ۳۴۹-۳۵۱ (داکتر کاظم، عروج و نزول خانواده سردار یحیی خان، بخش ۸۷)

شما به تلاش و کوشش یارمحمد خان مریانی از وزیرستان که آنجا زیر اثر انگریزها است، برای بجا کردن عزت برادران و خواهران افغان خود و نجات وطن تا علی خیل خود را رسانیده اید. من از جانب خود و به نمایندگی از دیگر رفقایم و برادرانم شاه محمود و شاه ولی آمدن شما را هزار بار خوش آمدید میگویم.

عزیران باغیرت! وقتیکه شما به همت یارمحمدخان برای نجات افغانستان و ختم فتنه جاری خانه های خود را ترک و بسوی کابل حرکت کردید، خبر لشکر شما برایم رسید و همان بود که عزیزم حاجی صاحب نواب خان و جناب مولوی صاحب الله نواز خان را با پیغام خود فرستادم و وقتیکه شما در خوست دوستان حبیب الله را... شکست دادید، برایم روزعید بود. آنده از لشکر شماکه در جنگ خوست شهید شدند، الله پاک ایشانرا درکنار اصحاب نبی کریم(ص) حشر بگرداند. یقین و باور دارم که نامهای این شهیدان در تاریخ افغانستان و نام هریک شما شجاعان به خط طلائی نوشته میشود.

عزیران! اجازه دهید درد دل خود را نیز با شما در میان بگذارم. پوره شش ماه میشود که در کوه های جنوبی برای هدف مقدس مقیم و مسافر هستم. در این مدت طولانی هر چند تلاش کردم که در بین ولس پکتیا ایستاد شوم، از آن هم نتیجه بدست نیامد. آنها بر من انتقاد می کنند که چرا سلطنت را بنام خود اعلان نمیکنم. حضرت نورالمشایخ در مقابل من، اقوام و قبایل جنوبی را تحریک میکند. برای نجات وطن اتحاد و اتفاق آنها برایم مشکل معلوم میشود و در اینجا بسیار دست ها بازی میکنند. تعداد زیاد مردم، دوستان حبیب الله شده اند، اینجا یاد کردن نام اعلیحضرت امان الله موجب جدا کردن سر از تن میگردد، تاج و تخت دیرینه افغانستان را یک سارق و رهن غصب کرده است، خانواده من و سراج الملت و الدین مردانه و زنانه بدست او اسیر میباشند.

امان الله خان هم مجبور شد وطن را بگذارد، من هم حالا بسیار نا امید و پریشان هستم و نا امیدی بر من غلبه کرده است. حالا که شما عزیزان برای بجا کردن ننگ و غیرت افغانی کمر بسته اید، امید من قوی است که باهم انشاءالله کامیاب میشویم و شما شجاعان افغانستان را از این تیره روزی نجات خواهید داد.» (پایان بیانیه محمدنادرخان - صفحه ۲۵۳-۲۵۵ کتاب خاطرات جرنیل یارمحمدخان وزیری)

جرنیل یارمحمد خان می نویسد که ازگفتار محمدنادر خان درآن روز نا امیدی درک و احساس میشد که نتوانسته در ظرف شش ماه حتی چهارصد نفر را بدور خود بکشاند، نه جدران، نه منگل، نه گردیزی ها و نه لوگریها به او جای دادند و هر جا که رفت، در آنجا با گلوله های تفنگ روبرو شد .

پس از گفتار سپهسالار من به نمایندگی و وکالت اقوام و قبایل و بزرگان وزیر و میسود و تنی عزم و اراده فردفرد لشکر را به امید نجات افغانستان به محمدنادر چنین بیان کردم:

جناب سپهسالار صاحب! عزت و آبروی افغان بر ما از نفس ها و مالهای ما کرده بیشتر ارزش دارد. مرگ و زندگی ما برای حفظ ناموس افغانی و به همین سبب است که فردفرد لشکر با عزم محکم و اراده قوی برای نگهداری آبرو و عزت افغانی کمر بسته ایم. در جنگ استقلال که شما قوماندان محاذ جنوبی بودید، نیز همین عزم و اراده ما بود و شما شاهد هستید که بوسیله همین اشخاص و بزرگان حاضر در اینجا پنجاه و پنج چونی و مرکز نظامی فرنگی ها را گرفتیم. سپهسالار صاحب! امروز که این رزمندگان و شجاعان در پهنای علی خیل نان خود را می پزند ، آنها خاص به اعتبار فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان جمع شده اند که بتاريخ ۱۲ حمل ۱۳۰۸ در شاه جوی وزیر صاحب عبدالاحد خان [وردکی مایار] به من سپرده بود . مردم شجاع وزیرستان و بزرگان با غیرت که اکثر

شان در این مجمع حاضر هستند، وجبیه خود را در ماه ثورادا کردند و به حمایت از امان الله خان تا اورگون رسیدند. ولی افسوس که اعلیحضرت غازی امان الله خان در عزنی در برابر یک تعداد محدود کوچی ها مقاومت نکردند. ما دوباره بدون جنگ و منازعه به وزیرستان برگشتیم. بار دوم در ماه جوزا وقتیکه بر قلعه جنگی اورگون حمله کردیم، در همان وقتی که قلعه و شهر اورگون را از دست افراد ملکی و نظامی حبیب الله گرفتم من شخصاً به مشوره لشکر و دیگر بزرگان بدست فیض محمد پسر حاجی صاحب نواب خان کاکا یک نامه به شما ارسال داشتم.

جناب سپهسالار صاحب! این ۴۵۰۰ نفر لشکرشجاع تحت قیادت من عزم و اراده کرده اند که با قربان کردن سرهای خود تاج و تخت افغان را از حبیب الله بازستانند و برای نیل به همین آرمان بسیار جوانان غیرتی خویش را در جنگهای اورگون و خوست از دست دادیم. تا زمانیکه به کابل نرسیده ایم و وطن را نجات نداده ایم، برگشت فرد ما به وزیرستان یک شرم و بی غیرتی است.»^{۱۹}

جرنیل وزیری به ادامه می نویسد: بعد از من چند نفر دیگر از بزرگان سخنرانی کردند و به سپهسالار گفتند که آنچه یارمحمد خان مریانی بیان کرده، عهد و پیمانی است که بزرگان ما باهم بسته اند. ما هر یک از خانه های خود رخصت گرفته ایم که تاج و تخت را از غاصب بگیریم و یا در جنگهای اطراف کابل در مقابل حبیب الله بمیریم و این نام نیکی برای قوم و قبیله خواهد بود که با لشکر ما دوستی کنید. پس از جرگه با سپهسالار بزرگان به "گل غوندی" محل اقامت لشکر برگشتند و در پایان مجلس فیصله شد که فردا بازهم جرگه میکنیم و برای نجات وطن یک نقشه می سنجیم. در پایان جرگه با اشتراک

^{۱۹} - کاظم، ختم بیانیه جرنیل یارمحمدخان، کتاب خاطرات ص ۲۵۶-۲۵۷.

اشخاصی که قبلاً نام شان ذکر شد ما و سپهسالار محمدنادرخان با مواد ذیل تعهد و پیمان بستیم:

۱ - همه قبایل و بزرگان قومی رزمندگان خود را تا نجات وطن ترغیب و تشویق کنند.

۲ - لشکری های جدران، منگل، جاجی و گردیزی جدا از لشکر وزیر، میسود، ورو و تنی میباشند.

۳ - تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله به اساس تصویب و فیصله بزرگان صورت میگیرد.

۴ - تا وقت گرفتن کابل سپهسالار صاحب در علی خیل جاجا میباشد و کرنیل شاه ولی خان به وکالت سپهسالار با لشکر همراهی میکند.

۵ - بعد از نجات وطن اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن خواسته میشود و یا به یکی از منسوبین خانواده او سلطنت سپرده میشود.

۶ - تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب وکیل سلطنت میباشد.

۷ - طریق مشایخ و علمای حقانی به نظر احترام و عزت دیده میشود.

۸ - تعلیم و تربیه عسکر به همان طریق صورت گیرد، مثلیکه پادشاه مملکت برای تربیه اعضای خانواده خود تعلیم و تربیه میدهد.

۹ - دست مامورین حکومت از چپاول و رشوت ستانی گرفته شود.

۱۰ - کسانیکه برای نجات وطن از جانها و مالهای خود می گذرند، حکومت باید نام آنها رایادداشت نماید و در تاریخ ثبت شود.

۱۱ - بعد از حصول نجات وطن برای وارثان شهیدان و معلولین لشکر معاشات و مکافات مقرر شود.

۱۲ - چون عساکر افغانستان در جنگهای داخلی تباه شده اند و هم یک تعداد صاحب منصبان به خاک و حکومت خیانت و غداری کرده اند، پس به بزرگان و افراد لشکر ناجی در عسکری مقام داده شود.

۱۳ - لشکر و بزرگان وزیر و میسود از ماه ثور ۱۳۰۸ تا نجات وطن و اعاده تاج و تخت به کرورها افغانی مصرف کرده اند. بعد از نجات وطن مصارف آنها محاسبه و از خزانه حکومت به بزرگان لشکر پرداخته شود.

۱۴ - به همین ترتیب تمام طرفداران حبیب الله مورد عفو و بخشایش اعلان شوند.

۱۵ - اسرای جنگ تا نجات وطن در قید نگهداشته شوند و بعد از حصول نجات آنها به عزت و احترام رخصت شوند.^{۲۰}
 داکتر کاظم از قول جنرال یارمحمدخان مینویسد که «وقتی به "گل غندی" جائیکه لشکر ما اطراق کرده بودند، برگشتیم، فقیرمحمد خان رئیس جنگلات جنوبی که از حامیان صادق اعلیحضرت غازی امان الله خان بود، برایم گفت: «یارمحمد خان مریانی! دوستی من و شما و با اعلیحضرت در دل ما است. اینکه لشکر وزیر و میسود را برای نجات افغانستان و حمایت از اعلیحضرت به میدان کشیدی، متوجه باش که در این کار بزرگ و خدمت مهم فریب بازی های سیاسی را نخوری و به عهد و پیمان محمدنادرخان باور نکنی.»^{۲۱}

عکس العمل خشن نادرشاه در برابر اعلامیه شاه امان الله:

اول- دستگیریها و اعدام ها:

اعلامیه نادرشاه راسخت عصبانی و خشمگین و انتقام گیر ساخت . جواسیس او سه نفر را به اتهام حامل اعلامیه دستگیر کردند و یکی

^{۲۰} - پایان پیمان علی خیل، صفحه ۲۵۹ - ۲۶۱ کتاب خاطرات جنرال وزیر ی، کاظم، [نیز کتاب

منار نجات، ازمن، چاپ کابل، ۲۰۱۷]

^{۲۱} - خاطرات جنرال یارمحمدخان، صفحه ۲۶۳ - ۲۶۴ (داکتر کاظم)

از آنها که یک مهاجر هندوستانی بود بلافاصله اعدام گردید. غبار در رابطه به تاثیر این اعلامیه بر نادرشاه نوشته میکند: «این اعلامیه، سلطنت نادرشاه را تکان داد و بر خشونت آن افزود. سردار فیض محمدخان زکریا وزیر خارجه (وزیر معارف دولت امانی) داوطلب تردید اعلامیه گردیده به عجله کتابی بنام «**تردیدشایعات شاه مخلوع**» در زبانهای اردو و دری (طبع کابل - ۱۳۱۰ ش) منتشر ساخت. در این کتاب، فیض محمد خان که قبلاً امان الله خان را «**امان الله کبیر**» می نامید، شدیداً او را سرزنش و متهم کرده و در صفحه سوم این کتاب «**اغتشاش سقوی**» را «**انقلاب کبیر**» خوانده است. در عوض نادرشاه و برادران را ستایش کرده است. این کتاب از صفحه پانزدهم ببعد از مدرسه دیوبند هندوستان و از مرید شدن افسران اردوی افغانستان به مشایخ، دفاع سختی نموده است و هم امان الله خان را تهدید به انتشار فوتوگرافی های «**ضد اخلاقی**» نموده است. این همان فوتوگرافی هایی بود که از طرف دشمن خارجی قبلاً جعل شده و در افغانستان و سرحدات آزاد، برای مشتعل ساختن اغتشاشات ضد امان الله خان منتشر گردیده بود. سلطنت برای استفاده سوء از این اعلامیه شاه امان الله خان بر ضد مبارزین داخلی افغانستان یک فتوای شرعی بی امضای مشخص را از نام علمای افغانستان در اخیر کتاب نشر نمود...»^{۲۲}

غبار در جای دیگری از انتقام کشی نادرشاه از شاه امان الله و هواداران او چنین مینگارد: «نادرشاه برای سرکوب قشر وطن پرست و مبارز در داخل افغانستان، **کلمه «امانیست»** را «**بحیث خاین دین و دولت و ملت**» مصطلح و مستعمل ساخت. و هرکرا خواست به این نام در زندان و پایه دار تحویل داد. نادرشاه در خصومت با شاه امان

الله خان، تعصب و تنگنظری را تاجایی رساند که اسمای لیسه های امانی و امانیه و معموره دارالامان را به نامهای نجات و استقلال و دارالفنون تبدیل نمود. و حتی ریکاردهای ترانه امان الله خان (الهنا یا ربنا انصرلنا امیرنا امیر الافغان امیر امان الله خان ...) را که با صدای استاد میران بخش پغمانی ثبت شده بود، با عکسهای او از تمام کشور جمع و نابود گردانید. نادرشاه که کلمه عین المال امان الله خان را بمثابة خیانت ملی شمرده بود، از همین عین المال، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا واقع تنگی سیدان کابل را به برادر خود شاه محمودخان وزیر حربیه داد، چنانکه باغها و عمارات و اراضی دولتی و اشخاص را در کابل و پغمان و جلال آباد به افراد خاندان خود داده بود و اینها هر یک صدها میلیون دالر و افغانی در خارج کشور "عین المال شخصی" دارند؛ حتی باغ ارگ سلطنتی را نیز این خانواده "دشمن عین المال" بین خود تقسیم و ترکه کردند... باغ شهر آرای کابل هم به محمد هاشم خان بخشیده شد. از این سبب بود که مردم میگفتند، این خاندان حکمران حق ندارند که شاه امان الله را بواسطه داشتن عین المال شخصی تکفیر کند.»^{۲۳}

داکتر کاظم نیز در این رابطه مینویسد: «محمد نادرشاه و برادرش محمد هاشم خان صدراعظم شروع به بازداشت و زندانی ساختن صدها هوادار شاه سابق کردند و نیز تعدادی از آنها را به بهانه های مختلف به قتل رسانیدند و با ادامه اینکار برای چندین سال توانستند تا از فعالیت "امانیست ها" جلوگیری نمایند و چنان ترس و رعب را در دل مردم جادادند که هیچکس جرأت نداشت نامی از امان الله خان را به زبان براند. هر جا و محلی به نام و یا نشانه ای از یادگار او بجا مانده بود، همه را از بین بردند؛ قصر دارالامان و مکاتب امانی و امانیه را

تغییر نام دادند؛ نه تنها نام او را از صفحات کتاب ها زدودند، بلکه کتب و آثار مهم تاریخی را جمع آوری و از بین بردند؛ در هجو و بدنامی شاه سابق از هیچ سخنی دریغ نکردند؛ برای تحریف حقایق به نفع خود به نشر کتب و نوشته های دستوری پرداختند، چنانچه یکی از آنها کتاب تاریخ "نادر افغان" ظاهراً به قلم برهان الدین کشکی بود اما در واقع زیر نظر شخص محمدنادرشاه نوشته شد و در ماه میزان ۱۳۱۰ به چاپ رسید و نیز کتاب "بحران و نجات" محی الدین انیس را بزعم خود دستکاری نمودند. «^{۲۴}

غبار میگوید: در چهار سال سلطنت نادرشاه مجموع مکاتب ابتدائی در تمام افغانستان بشمول پایتخت از ۲۷ باب تجاوز نمی کرد. نخستین کاری که سلطنت نمود، بستن مکاتب دخترانه بود، سپس انجمن نسوان را تعطیل، جریده ارشاد النسوان را متوقف و شاگردان صنوف بالای مکاتب حبیبیه و غیره را متفرق ساخت. شاگردان افغانی را از کشور ترکیه اجباراً رجعت داد و در زیر برقع ودلاق مستور نمود. همچنین شاگردان ذکور افغانی را از ترکیه احضار نمود و براند و حتی نه نفر از اینها را بمجرد رسیدن در کابل داخل زندان نمود. در پایتخت محصلین صنوف عالیّه لیسه های امانی و امانیه و حبیبیه را با تلقین و تحریک از ادامه تحصیل بازداشت و بعضی را بنام کلان سال از مدارس اخراج کرد... کل مکاتب ابتدائیه در سراسر افغانستان به شمول کابل در دوره وی از ۲۷ عدد تجاوز نمی کرد. تعداد کل شاگردان به ۴۵۹۱ تن میرسید، در حالی که فیض محمدزکریا وزیر معارف نادرشاه اعتراف نمود که در سال اخیر سلطنت امانیه تعداد شاگردان ذکور و اناث مدارس سرسومی به ۸۳ هزار تن میرسید. نادرشاه صرف در سال

^{۲۴} - داکتر کاظم، شرح مختصر پیرامون مقاله «کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله» (قسمت

اول) افغان جرمن آنالین، ۱۱ اکتوبر ۲۰۲۱)

۱۳۳۲ امر افتتاح هفت باب مکتب ابتدائیه را در ولایات صادر کرد، و جریده اصلاح آنرا مثل انفجار یک بمب مورد مباحی قرارداد. مکاتب ثانویه جز موارد معدود وجود نداشت.^{۲۵}

غبار در جای دیگر متذکر می‌گردد که «قبل از سلطنت نادرشاه تنها در ترکیه ۲۰۵ نفر محصل افغانی بشمول ده نفر دختر مشغول تحصیل در شقوق نظامی و ملکی بودند که از آنجمله یک عده هنگام اغتشاش (سقوی) بکمک شاه امان الله به افغانستان مراجعت کردند و بقیه در سلطنت نادرشاه احضار گردیدند، اما از تمام اینها فقط چند نفری که محمدزائی و وابسته بدولت جدید بودند، در اردوی کشور جا داده شدند... عین این رویه در مورد تمام شاگردان افغانی در جرمنی و فرانسه و ایتالیا و شوروی تطبیق گردید. (اعم از تحصیل یافته گان نظامی و ملکی) تعلیم یافته گان سابق شوروی و فرانسه و ایتالیا (به استثنای جنرال عبدالغفور خان محمدزائی و جنرال عبدالقیوم خان بارکزائی و یا احسان خان و غلام دستگیرخان افسران هواپیمائی) دیگران از ترجمانه‌های گمنامی بیشتر نشدند. یا مثل غندمشر نادرشاه خان پغمانی مجبور به فرار بخارج شدند و یا مثل محمد یعقوب خان غندمشر و میر غلام حامد خان تولیمشر و غلام حیدر خان کندکشر و محمد غوث خان کندکشر و غیره در زندانها بیفتادند و قس علیهذا...»^{۲۶}

دوم-تلاش نادرشاه و هاشم خان برای ترور شاه امان الله:

بقول داکتر عبدالرحمن زمانی و سردار کبیر الله سراج برادرزاده شاه امان الله، نادرشاه ترتیبات ترور شاه امان الله را در ایتالیا گرفت و این وظیفه را به یاور خود سید شریف خان [کسی که غلام نبی خان

^{۲۵} - غبار، جلد ۲ ص ۸۳-۸۴

^{۲۶} - غبار، جلد ۲ ص ۸۵-۸۶

چرخى را با سرنیزه های عسکرخود در پیش زینه های قصر دلکشا کشته بود]، سپرد تا به ایتالیا رفته شاه امان الله را ترور کند. سید شریف یاور به ایتالیا رفت و تقاضای اجازه ملاقات با شاه امان الله را کرد، اما قبل از دیدار با شاه امان الله تفنگچه ای از نزدش کشف شد که بعد به پولیس ایتالیا اعتراف کرد که نادرشاه او را برای ترور شاه امان الله به این کشور فرستاده است و اگر موفق به دیدار او میشد، مجبور بود مطابق دستور نادرخان عمل کند.

پس از مرگ نادرشاه، صدراعظم هاشم خان نیز در صدد از میان بردن شاه امان الله در خارج کشور برآمد. او ابتدا الله نوازخان را به حیث سفیر در آلمان فرستاد و میخواست شاه امان الله را ترور کند، ولی پولیس ایتالیا همراهان الله نواز را تلاشی و از نزدشان سلاح بدست آمد و بعد از تحقیق معلوم گردید که برای ترور شاه امان الله توظیف شده بودند. به تعقیب الله نوازخان، هاشم خان احمدعلی خان لودین را بحیث سکرتر سفارت روم فرستاد ولی او هم موفق نگردید شاه را ترور نماید. بارسوم هاشم خان محافظ شخصی خود عبدالحکیم را به روم فرستاد، ولی او نیز در ترور شاه ناکام شد. در سفر ادای فریضه حج شاه امان الله در سال ۱۹۳۴ نیز ترور شاه از سوی اجنت های اعزام شده سردار هاشم خان صدراعظم به مکه و هم از سوی اجنتان انگلیس منظور گردیده بود ولی موفق به تطبیق آن نشدند. تا بالاخره شاه را در ۱۹۴۸ در ایتالیا توسط زهر مسموم ساختند که نزدیک بود بمیرد. بقول غبار « بعد از آنکه دشمنانش به او زهر دادند، دیگر تعادل فکری و جسمی شاه برهم خورد و نمی توانست کاری از پیش ببرد.»^{۲۷}

داکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب خود «بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس» در باره تلاش برای کشتن شاه امان الله تحقیقات جالبی کرده است که نشان میدهد انگلیسها جواسیس متعددی بشمول سفیران واجنتان خود را برای تعقیب و کنترل شاه امان الله گماشته بود تا غازی امان الله را ترور کنند، این در حالی بود که نادرشاه و بعد هاشم خان نیز برای ترور شاه در خارج از کشور به اعزام سریاور و محافظ و سفیر و وزیرمختار خود از قبیل سید شریف کنری یاور نادرشاه، الله نواز خان سفیر و احمدعلی خان لودین وزیرمختار و عبدالحکیم محافظ خاص هاشم خان برای ترور شاه امان الله گماشته شده بودند، ولی اکثریت این تلاش های در خارج توسط سرویس های جاسوسی روسیه کشف و به موقع به دولت ایتالیا خبر داده میشد و دولت ایتالیا هم در حفاظت شاه امان الله کوتاهی نمی کرد.^{۲۸}

سوم- اتهام نفاق افگنی بر شاه امان الله:

هنگامی که شاه امان الله در غربت بسر می برد، نادرشاه اتهام تفرقه اندازی میان ملت را بر او زد و شاه امان الله در اعلامیه خود بدان اشاره کرده میگوید: «به من حمله میکنند که نفاق را در بین مردم می انداختم.» نعوذ بالله این بهتان محض است. گفتار و اعمال من همیشه گواه بوده است که من غیر از انفاق و یک جهتی و همدردی به ملت عزیزم تعلیم نداده ام. کسانی که نطق های مرا شنیده اند. خوب می دانند که این محض بهتان و تهمت است.^{۲۹}

داکتر کاظم برای تردید اتهام نادرشاه چنین مینویسد: «بیمورد نخواهد بود که در این ارتباط از یک قسمت از بیانیه شاه امان الله

^{۲۸} - داکتر زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ۲۰۱۳، ص ۴۸۶-۴۹۲

^{۲۹} - به اعلامیه شاه امان الله رجوع شود

غازی یادآوری کنم که در آخرین روز لویه جرگه ۱۳۰۳ در ارتباط با شورش سمت جنوبی به جواب یک تعداد وکلای لویه جرگه از ولایات مختلف که ابراز آمادگی کردند تا قوای قومی خود را برای سرکوبی شورشیان آن سمت اعزام دارند، گفت: «از ابتدای این بغاوت الی الآن بهمه وزراء و مامورینم معلوم و تمام تلفونچی ها اطلاع دارند که برای وزیر حربیه و عموم قوماندانهای نظامی خود پیام داده ام و او شان را از تعرض نمودن و اذیت دادن و به کیفر رسانیدن این فرزندان نادان خود مانع شده ام و نگذاشته ام. البته اگر نقصاناتی برای شان رسیده است آنها بصورت پیشقدمی و انتقام خواهی نبوده، زیرا نمیخواهم نیکی ها و احسان های که با این قوم کرده ام، ضایع شود. چنانچه اگر خرابی شانرا میخواستم، در صورتیکه عموم علماء و فضلاء و سائر ملت افغانستان آنها را باغی گفتند و بر علیه آنها از قندهار و ترکستان و قطغن و بدخشان و سمت مشرقی و سائرنقاط مملکت افغانی اهالی شوریدند و اجازه گوشمالی و سرکوبی آنها را بکمال عذر و معذرت از حکومت خواستار شدند و هر فرد ملت از هر گوشه مملکت به بسیار جوش و خروش برای قتل و بربادی آنها حاضر و آماده اند، من جوش و خروش آنها را نمی نشاندم و بدانها اجازه سر زنش شانرا نمیدادم. بلی! من قطع نمودن این عضو ملتم را تصمیم ننموده ام و نمیخواهم که آنها را تباہ کنم، ورنه بیک لحظه عسکر دلیر و غیور مردانه ام که نام خدمت اسلامیت و ملت و مملکت و این خادم تانرا شنیده، جان خود را فدا میکنند، برباد شان میکند. بنابراین مسائلی که گفته شد و نظر به مقاصدی که بشمه از آن اشاره رفت، دست وزارت حربیه خود را گرفته ام که نکش نکش. بنابراین توصیه و هدایتم تا حال عسکر ماسوای مدافعه

بأنها هیچ معامله و مقابله ننموده است. اگر تا آخرین مرحله دیدیم که این جهال اصلاح نشدند، خواهید دید که چه نشان شان میدهم.»^{۳۰}

بدین ترتیب شاه امان الله غازی مانع سهمگیری دیگر اقوام در سرزنش شورشیان سمت جنوبی گردید و آنرا در صورت لزوم صرف وظيفه عساکر دولت خواند و نخواست نقاضت بین اقوام کشور را با اشتراک چند قوم بر علیه قوای شورشی سمت جنوبی ایجاد نماید و موجب برهم خوردن وحدت ملی گردد. اما متأسفانه سیاست کلی محمدنادرشاه از آغاز تا انجام سلطنت او بر همین اساس یعنی استفاده از یک قوم در برابر قوم دیگر استوار بود و برای سرکوبی قیامها و شورشها از قوای قومی سمت جنوبی کارگرفت که موجب بروز عقده های عمیق بین اقوام افغانستان گردید و آثار منفی آن تا سالهای سال باقی ماند.»^{۳۱}

داکتر کاظم از قول سردار رحیم شیون (ضیائی) مینویسد: «نادرشاه املاک و دارائی قیام کنندگان کوه دامنی را به خان های قبایل جنوبی بخشید. آنها بر علاوه زنان مردم را نیز به اسارت گرفتند، لکن هنگامیکه میخواستند اموال غارت شده و زنان را از منطقه وردک عبور دهند، مردم وردک به آنها اجازه عبور ندادند و اعلام داشتند که غارت [زنان] نام و ننگ تمام افغان هاست و زنان کوه دامنی به خانواده های شان برگردانیده شدند.»^{۳۲}

چهارم/حذف نام شاه امان الله و محمود طرزی از مطبوعات کشور:

۳۰ - داکتر کاظم: "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" چاپ کابل، ۱۳۰۳ش، صص ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۱ - داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان محمد نادرشاه (بخش هفتاد و پنجم)، آرشیف مقالات نویسنده در افغان جرمن آنلاین

۲ - سردار محمد رحیم [شیون]: برگزیده از تاریخ معاصر وطن ما، مترجم: غلام سخی غیرت، چاپ پشاور، ۲۰۰۱، صص ۱۱۲-۱۱۳

در مدت ۴۳ سال سلطنت نادرشاه و حکومت هاشم خان و ظاهرشاه، سعی بعمل آمد تا نام و نشان شاه امان الله غازی را از صفحات تاریخ محو و نابود کنند، تمام کتب درسی عهد امانی که در آنها نام و کارنامه های آن زعیم ملی وجود داشت، یکجا با قصر زرنگار که در آن اعلامیه برسمیت شناختن استقلال افغانستان خوانده شده بود در آتش سوختانده شد، نام شاه امان الله و مشروطه خواهان و محمودطرزی در مطبوعات دولتی و جراید ملی تحریم گردید و حتی در روزهای تجلیل از استرداد استقلال کشور در جراید و مطبوعات یاد نمیشد، تابدینوسیله نسل جوان از وجود شخصیت‌های ملی و تاریخی خود محروم گردند.

عبدالوهاب طرزی در شرح زندگی محمودطرزی مینویسد که: «بعد از استقرار دوره نادری (۱۹۳۰-۱۹۳۳) و ادامه آن در پادشاهی پسرش ظاهرشاه تا ۱۹۷۲ یعنی یک دوره ۴۳ ساله، تذکره حقایق تاریخی و نام بردن از شخصیت های برجسته ملی، مانند شاه امان الله، امیر عبدالرحمن، محمودطرزی و نویسندگان و طنخواه از پروگرام تدریسی عمداً حذف گردید، و این امر در مرور زمان یک خلایی در اذهان نسل جوان تولید نمود که منجر به بی اطلاعی از افتخارات تاریخی و شعور ملی و فراموشی صفحات درخشان تاریخ وطن گردید، و زمینه را برای جاگزین شد افکار ضدملی و مسموم ساختن افکار اولاد وطن آماده ساخت تا بالاخره از دست رفتن استقلال و احساسات ملی در وطن پایان یافت.»^{۳۳}

داکتر کاظم میگوید: «محمد نادر شاه و علامه محمود طرزی دو شخصیت نامدار افغانستان با آنکه هر دو در مقام های بلند دولتی ایفای

^{۳۳} - عبدالوهاب طرزی، شرح زندگی محمودطرزی از ۱۸۸۲-۱۹۱۹؛ به اهتمام وحید

خدمت میکردند و نزد امیر و پادشاه دارای قرب خاص بودند و از یک خانواده بزرگ یعنی اولاده سردار پاینده خان سربلند کرده بودند ، ولی یکی صاحب قلم و دیگری صاحب شمشیر، یکی خواهان تجدد و دیگری کمین گرفته درمحافظه کاری، یکی در فکر پیشرفت و اعتلاء و دیگری در اندیشه رسیدن به قدرت و سلطنت، یکی دشمن انگلیسها و دیگری دوست انگلیسها، یکی راستکار و با صفا و دیگری غرق در مکر و حيله و نیرنگ، یکی حامی حقوق زنان و دیگری در پی دربند کشیدن آنها، یکی طرفدار علم و معارف و دیگری بیزار از آن.... وقتی محمدنادر شاه به سلطنت رسید، مخالفت های سابقه او با محمود طرزی به شدت تبارز کرد و حتی او به همه اطرافیانش دستور داده بود که : "نام این ملعون را در برابرم نبرید." بدین گونه خانواده او نه تنها جنازه او را برای تدفین به وطن راه ندادند، بلکه در طول سالهای سلطنت از معرفی و بزرگ داشت از خدمات او جلوگیری نموده و یا کارنامه های او را بی اهمیت جلوه دادند. «^{۳۴}

مگر محققین و نویسندگان خارجی راجع به اوضاع اجتماعی و سیاسی و تاریخی افغانستان در نیمه اول قرن بیستم یک سلسله مقالات و رسالات و کتاب بسیار ارزشمندی نوشتند و انتشار دادند که نام شاه امان الله به عنوان شاه میهن پرست در این نوشته ها میدرخشید و رژیم نادرشاه با تمام تلاش خود نتوانست نام شاه امان را از ذهن و قلب مردم افغانستان پاک کند. زیرا نام امان الله خان با نام استقلال کشور عجین شده است و تا استقلال افغانستان پا برجا باشد، نام او نیز پابرجا خواهد بود. و نام علامه محمود طرزی با نام مشروطیت دوم در آمیخته و از هم جدا ناپذیر گریده است.

^{۳۴} - داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش ۹۴)، افغان

تنها داودخان که ملهم از اندیشه های مترقی شاه امان الله بود در عهد ریاست جمهوری خود از شاه امان الله بعنوان محصل استقلال کشور یاد میکرد و لیسه نجات دوباره بنام لیسه امانی یادگردید و منار نجات نیز از پای بالا حصار کابل در یک شب نابود شد. و مجموعه مقالات محمودطرزی در سراج الاخبار بمناسبت سیمناری در باره سیدجمال الدین افغانی در ۱۳۵۵ از طرف موسسه نشراتی بیهقی بچاپ رسید.

نویسنده و جهانگرد معاصر افغانستان، محترم حسن بیژن بعد از مطالعه دفاعیه امان الله در کامنتی در پای بخش سوم چنین نوشته میکند: «هر قدر به عمق نکات مندرج در بهتان های نادرخان و پاسخ های شاه امان الله خان غازی بخاطر رد این اتهامات داخل میشویم، موضوع بیش از پیش دلچسپ میشود. در اینجا به وضاحت میتوان مشاهده کرد که نادرخان از صادر نمودن این اتهامات به آدرس شاه امان الله خان غازی یک هدف را میخواست دنبال کند و آن کاستن از محبوبیت شاه امان الله خان در میان مردم متدین و مسلمان افغانستان بوده است. نادرخان دقیقاً نکاتی را در متن اتهامات درج کرده بود که هم از لحاظ مذهبی و هم از لحاظ ملی به شخصیت و اتوریته شاه امان الله خان لطمه میزد. در آنسو آنچه در رد این اتهامات از جانب شاه امان الله خان عنوان شده اند، بسیار منطقی، مستدل و مستند بوده و شاه امان الله خان کوشیده تا صادقانه و بدون ترس و هراس، آنچه را که حقیقت موضوع بوده در پیشگاه ملت بیان دارد.» (Hassan Bijan)

کتاب "نادرافغان" خط سرخ تاریخ نگاری سلطنت نادرشاه وظاهر شاه درباره شاه امان الله

داکتر سیدعبدالله کاظم زیر عنوان فرعی «خط سرخ تاریخ نگاری بر مبنای کتاب "نادرافغان":» نکات بسیار مهمی درباره پالیسی تاریخ نگاری سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه در یک تحقیق تازه و دقیق در پورتال افغان جرمن آنلاین، با تابت داده است که قبل از وی هیچ یکی از مورخان افغان بشمول استادان پوهنتون کابل و اکادمی علوم افغانستان و حتی مرحوم غبار و مرحوم فرهنگ که از مخالفین سلطنت بشمار میرفتند هم به آن نپرداخته اند. داکتر کاظم برای اثبات نظر خود بریده های از کتاب نادرافغان را در جلو چشم خواننده میگذارد و بعد به تردید آن بریده ها برویت اسنادتاریخی می پردازد. بخاطر اهمیت این تحقیق قسمتی از آنرا در زیر اقتباس می کنم.

«خط سرخ تاریخ نگاری بر مبنای کتاب "نادرافغان": این کتاب که در دو جلد در سال ۱۳۱۰ ش (۱۹۳۱) در کابل به چاپ رسیده و مؤلف آن مولوی برهان الدین خان کشکی است، اما متن آن بطورکل زیر نظر شخص محمد نادرشاه تهیه گردیده و حتی در این کتاب مطالبی گنجائیده شده که بقول بعضی ها از طرف او دیکته شده است. در این کتاب مطالبی گنجائیده شده است که بعضاً دور از واقعیتهای تاریخی بوده و بعضاً از ذکرو قایع و رویدادهای مهم اجتناب شده و موضوع بطورمجمل بیان گردیده است، طوریکه روشن ساختن موضوع ایجاب شرح و بسط مزید را میکرد و چون در آنوقت و بعدا در طول سالهای سلطنت به دلیل شرایط حاکم کسی جرأت نداشت به توضیح واقعیت ها بپردازد و حقایق را بیان کند، لذا محققان تاریخ ناگزیر بودند به شیوه ای آنچه در کتاب "نادرافغان" آمده بود، منهمک بمانند و

به همان شیوه ابراز نظر کنند. غبار از جمله اولین مؤرخان آن عصر است که دل به دریا زده و زیردو فشار کوشیده تا مباحث سالهای اخیر دوره سراجیه، امارت شش روزه سردار نصرالله خان در جلال آباد، دوره ده ساله امانی و حکومت ۹ ماهه سقوی را در جلد اول کتاب خود طوری بگنجانند که به گفته عوام: "هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد". اما او برای اینکه کتابش از چاپ باز نماند ناگزیر بوده تا به "نرنجیدن دل یار" بیشتر عطف توجه کند و اینجاست که او، بعضاً مجبور بوده تا از بیان حقایق به نحوی طفره برود چنانکه در بخش های یکم و دوم نمونه های آن نشان داده شد، اینک می خواهم با ملاحظه متن کتاب "نادر افغان" توجه را جلب نمایم که سپهسالار محمد نادرخان و خانواده او از بسیار نزدیک شاهد رویداد مهم تاریخی آنوقت بوده اند و بجای آنکه کتاب به شرح و بسط نکات مهم آن پردازد، برعکس تحت عنوان فرعی "اجمال واقعه شهادت امیر شهید و انقلاب سنه ۱۲۹۷ جلال آباد" با بسیار اختصار به بیان مطالبی پرداخته است که از یکطرف با بروز عقده توأم بوده و از طرف دیگر بسا واقعیت ها را مورد تحریف قرار داده است و اینکار به حیث یک خط سرخ در طول چهارده [چهل سال] سلطنت تبارز یافته که هیچ محققى جرأت نکرده پا از آن فراتر گذارد و حقایق را بیان کند، از جمله نکات ذیل:

۱- با آنکه سپهسالار محمد نادرخان در محل قتل امیر حبیب الله خان حاضر و پس از وقوع حادثه به نفع امارت نصرالله خان در جلال آباد (چنانچه در کتاب "سراج التواریخ به تفصیل بیان شده در قسمت دوم این نوشته با اختصار ذکر گردیده است) به فعالیت ها زیاد دست یازیده بود، اما در کتاب "نادر افغان" اغماض بعمل آمده و بعضاً از گزارش بعضی رویدادهای مهم در زمینه موضوعات بطور مجمل بیان شده است. چنانچه در آن کتاب آمده است: «مع الاسف

اعلیحضرت امیرحبيب الله خان درسالهای اخیرسلطنت شان که ازنقطه نظرسیاسی و اثرات حرب عمومی خیلی مهم بود، مصروفیت زیاد پیدا کرده همه امور را به برادر و فرزندانش سپرده خود را گل بیخار قرار داد. ازیکطرف این بی اعتنائی اعلیحضرت و از جانب دیگر تشبثات غرض جویانه **احزاب خیانت** درسفر شتائی سنه ۱۲۹۷ش موکب سراجی که حسب معمول سنوات ماضی بعمل آمده بود، به شکارگاه کله گوش لغمان آن شاه مظلوم را در لیل پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول سنه ۱۳۳۷ ق [اول حوت ۱۲۹۷ش] شهید ساخت. سردار نصرالله خان نائب السلطنه با جنازه امیرشهید ازلغمان وارد جلال آباد شده ودرعین زمان سلطنت خود را هم اعلان کرد. سردار عنایت الله خان معین السلطنه و سردارحیات الله خان عضالدوله و دیگر افراد خاندان شاهی که درجلال آباد حاضر بودند وشاغاسی های حضور وعموم زعمای امور و قوای نظامی و افراد ملکی مشرقی باو بیعت کردند.» ("نادرافغان"، صفحه ۹۲ - ۹۳)

ذکر "**احزاب خیانت**" در متن بالا، همانا اشاره به **گویا "حزب سری دربار"** بوده است که گفته میشد درراس آن شهزاده امان الله خان قرار داشت و این شایعه ازهمان آغاز سلطنت محمد نادرشاه پخش و تقویت گردید تا بدانوسیله به روی قاتل اصلی وهمکارانش پرده انداخته شود، درحالیکه خودامیر نصرالله خان به صراحت درحضورعساکراز احمدشاه خان (پسرعم محمد نادرخان) به حیث قاتل امیر نام برد که بعدها جز درافواه عام، درهیچیک ازنوشته ها وکتب تاریخ درعصرسلطنت به این موضوع اشاره نگردید. درحالیکه بسیاری ازنویسندگان به شمول غبار، درارتباط وبه تأسی ازهمین تذکر از نقش "**حزب سری دربار**" درقتل امیرسخن گفتند واین موضوع یکی ازهمان **خطوط سرخی بود که هیچکس جرأت عدول از آنرا نداشت.** با پخش این شایعه طبق آرزومندی مقامات عالیه سلطنت، مسئولیت

قتل امیر بردوش شجاع الدوله و در رأس آن حزب به امان الله خان و علیا حضرت مادرش انداخته شد و آنرا درطول چهل سال سلطنت به حیث یک واقعیت دراذهان عامه چنان تلقین کردند که تا امروز بعضی ها هنوز هم این شایعه و افتراء را به حیث یک واقعیت پنداشته اند. گذشته از آن موضوعات مهم دیگر از لحظه شهادت امیرتا انتقال جنازه به جلال آباد و اعلان سلطنت سردار نصرالله تا ارسال بیعت او و سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به امیر امان الله خان در آن کتاب صرف به همان مختصر یک جمله کوتاه اکتفاء شده، درحالیکه فیض محمد کاتب درهمین باره درحدود ۴۰ صفحه کتاب سراج التواریخ (جلد چهارم - بخش سوم از صفحه ۶۲۳ تا ۶۶۲) را اختصاص داده است که از ورای آن بسا نکات مهم دیگر نیز روشن میشود. به گمان قرین به یقین یکی از دلایل مفقود شدن نسخه دست نویس این اثرمهم تاریخی از ریاست دارالتألیف وزارت معارف درسالهای بعد همین موضوعات مندرج آن کتاب بوده باشد تا شواهدی برای عدول از خط سرخ کتاب "نادرافغان" در دسترس کسی قرار نگیرد.

۲ - راجع به رسیدن امیر امان الله خان به سلطنت مطالبی در کتاب "نادرافغان" درجوف کلمات و جملات طوری بیان شده که وجه تبلیغاتی آن علیه امان الله خان آشکار میشود، طوریکه در آن آمده است: «امیر نصرالله خان اطلاع این امارت خود را طوریکه بعامة نقاط افغانستان مخابره کرد، بمرکز کابل به سردار امان الله خان عین الدوله (که حیث وکالت یکنیم ماهه مرکزی را داشت و در این ایام موعدهش هم بسر رسیده بود و می باید که در جلال آباد می آمد) نیز فرستاد [در اینجا از اینکه سردار حیات الله خان عضدالدوله که روانه کابل بود تا امان الله خان را تعویض کند اما در نمله مریض شد و نتوانست به موقع در کابل برسد، هیچ تذکر داده نشده است - کاظم] و

از وی تقاضا کرد تا بیعت عموم طبقات مرکزی را گرفته توأم بیعتش بحضور [امیرنصرالله خان] بفرستد. لیک عین الدوله امارت نصرالله خان را تحت تنقید گرفت و اراکین ملکی و نظامی مرکزی را با خود متفق کرده نه تنها از فرستادن بیعتش انکار بلکه خودش مدعی تاج و تخت شده درکابل بیک طمطراق زیاد[!!] سلطنتش را اعلان وبه امیرنصرالله خان و عموم طرفدارانش انذار[تهدید] حرب فرستاد. درعین زمان از یکطرف تمام ذرایع خبررسانی افغانستان زیر سانسور گرفته شد و تمام معابروخطوط مواصله را تحت نظارت شدید عسکری گرفتند و ازطرف دیگر ذریعۀ اعلانهای اشتعال آمیز خود و تبلیغات جمعیت های متعدده پروپاگند چی که بهر سمت و هرنقطه مخصوصاً مشرقی به تعداد زیاد ذریعه موثرها اعزام و در ظرف شش ساعت به فتح آباد موصلت و از آنجا پیاده شده در اطراف ذیحق و امین و صالح الاماره بودن عین الدوله و قاتل بودن امیرنصرالله خان و ذیدخل بودن تمام هیئت معیت او به پروپاگند شروع و بمردم از عطاپاشی و خطاپوشی و بخشش های حکومت امانی داستانها را تذکار و اعلانهای رقت افزای امانی را که به تعداد زیاد برله حکومت کابل و برضد حکومت جلال آباد با خود داشتند، توزیع و عامه اهالی و تمام افراد نظامی را بنام خونخواهی امیر شهید تخصیص داده می گفتند که عین الدوله تتخواه عسکری را فی ماه بیست رویه منظور و به عسکر امرمیکند تا درالقای یک بلوا و برپا کردن یک آشوب قیامت نما علی الفور اقدام نمایند و تمام هیئت معیت امیرنصرالله را تار و مار و عمائی و اراکین سلطنت آنرا گرفتار کنند.» (نادر افغان، صفحه ۹۳ - ۹۵)

شرح و بسط فوق بسیار مبالغه آمیز است، درحالیکه تنها دو نفر به معیت ملاغلام محمد خان پنجات باشی و سردار محمد یونس از کابل آمد و او راق اشتهارافزایش معاش عسکر را با خود آورده و در فتح

آباد پیاده شده و اوراق را به محدود عساکر آنجا توزیع کرده بودند، دردیگر ساحات افغانستان پخش اوراق و اشتها در آنوقت کوتاه نه میسر بود و نه ممکن. همچنان قیام عسکری در جلال آباد، جائیکه هنوز قدرت در دست طرفداران امیر نصرالله خان و یارانش بود، صرف از طرف تعداد محدود عساکر به سرکردگی شخصی بنام غلام رسول هراتی بروز جمعه مورخ ۲ حوت ۱۲۹۷ براه انداخته شد که انگیزه اصلی قیام به گفتار خود امیر نصرالله خان که اتهام قتل امیر را بدوش احمد شاه خان سر میرا سپور انداخته بود و همچنان پخش افواهایی بود که در زمینه از قول کرنیل شاه علی رضا خان نشأت کرده بود. (شرح مزید: "سراج التواریخ"، جلد ۴، بخش ۳، صفحه ۶۶۲ - ۳۶۵)

۴- همچنان در کتاب "نادر افغان" آمده است: «در اثر این تشبثات اساسی و اقدامات مؤثره حکومت امانی، نه تنها سلطنت نصرالله خان سقوط بلکه یک هرج و مرج شدیدی سرتاسر مشرقی را فرا گرفت، اشخاص معظم و اراکین بزرگ حکومت سراجیه که در آن ضمن خاندان سرداریحیی خان و فامیل امیر نصرالله خان و منسوبین و متعلقین سردار عنایت الله خان معین السلطنه هم شامل بودند، یکی بعد از دیگری بندی شده محبوسا بکابل فرستاده شدند.» (نادر افغان، صفحه ۹۵)

فیض محمد کاتب درباره قیام عساکر در شهر جلال آباد که بر علیه امارت نصرالله خان وجهت خونخواهی امیر شهید توسط یک تعداد عساکر براه افتاد و در نتیجه بعضی اشخاص مظنون در شهادت امیر از جمله ۱۵ نفر از خانواده سردار یحیی خان به شمول سپهسالار محمد نادر خان گرفتار و زندانی شدند، شرح مفصلی دارد که تحت عنوانی فرعی وقایع بیست و چهارم و بیست و پنجم جمادی الاول ۱۳۳۷ق در سراج التواریخ بیان شده است که ذکر آنهمه در اینجا موجب طوالت

کالم میشود (برای شرح مزید در این باره دیده شود کتاب مذکور: صفحه ۷۰۰ تا ۷۰۸) -

۴- در کتاب "نادرافغان" علاوهً تذکر یافته که: «چون مسئله خونخواهی امیر شهید یک آله موفقیت حکومت امانی و بهترین ذریعه بدنام ساختن آن اراکین سلطنتی قرار داده شده بود که در مشرقی به متابعت معین السلطنه و دیگر دودمان شاهی به امیر نصرالله خان بیعت کرده بودند، همین که آن بازار طلسم[!؟] بدون استعمال سلاح و یک مقاومت جدی در اثر یک پروپاگند فرضی و تحریکات انقلابی [!؟] شکست و میدان برای امیر امان الله خان خالی ماند و قاتل اصلی را هم نه تنها او خوب می شناخت [!!] بلکه اکثری از اهالی افغانستان میدانستند که کجاست و می شناختند که کیست؟» (نادرافغان، صفحه ۹۵ - ۹۶)

در این ارتباط باید پرسید که: هرگاه قاتل اصلی اینقدر شناخته شده بود که حتی مردم افغانستان او را می شناختند، چرا سپهسالار محمد نادرخان که وظیفه اصلی او با تمام قطعات نظامی ۳۰۰۰ نفری محافظت و مصئونیت جان امیر بود، نتوانست قاتل را دستگیر کند و حتی (به قول غبار) وقتی صاحب منصب نوکریوال قاتل را حین فرار محکم گرفت، ولی یک افسر بالا رتبه آمد و با سیلی به روی عسکر مؤظف زد و قاتل را از دستش رها کرد و گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند! این افسر بالا رتبه کی بود که قاتل را رها کرد؟ چرا این سؤال مهم را نویسنده واقعی کتاب "نادرافغان" جواب نگفته است؟

۵- در کتاب نادرافغان به گونه ای انتقاد بر امان الله خان چنین آمده است: «چون امیر امان الله خان بدون اشکال و موانع تاج و تخت افغانستان را اشغال و میدان را از اعمام و برادرانش ربود، در صدد تحکیم و تشدید قوائم امارتش در دیگر ولایات و حکومت افغانستان

برآمد و در پی شناختاندن خویش بحکومت انگلیز افتاد، زیرا که با وجود اعمام و اخوان بزرگش ازین ادعای الاستحقاق شاهی [در این کتاب از ارسال بیعت نامه ها جداگانه امیرنصرالله خان، سردار عنایت الله و سردار حیات الله خان عنوانی امیر امان الله از جلال آباد هیچ تذکری داده نشده است - کاظم] او همان طوریکه در داخل افغانستان تمام زعمای امور و اولیای حکومت و عامه مردم در ورطه حیرت و استعجاب افتاده در موضوع قبولیت او به شاهی افغانستان تردد داشتند [چگونه تردد که حتی کوچکترین مخالفت در مرکز و در ولایات کشور بر علیه اعلام سلطنت او بوقوع نیبوست - کاظم] از شناختن او بشاهی افغانستان در حالیکه عم معظم و برادران بزرگش موجود بودند، استتکاف داشت [هیچ سندی مبنی بر استتکاف از شناخت او به پادشاهی از طرف انگلیس در دست نیست - کاظم]، دراین موقع شاه امان الله خان بحیرت افتاد که بکدام اصول جلب توجه ملت را بخود حاصل و هم حکومت انگلیز را بشاهی خود قانع سازد. همان بود بدون تدقیق و سنجش در موقعیکه از عسکر و ذخائر حربی خود هم معلوماتی نگرفت و نه آنقدر پولی داشت که بتواند مصارف مکمل محاربه را تا جریان طبیعی آن تأمین کند، بهترین طریقه موفقیت را در اشغال مقام سلطنت و انداختن ولوله جهاد را در ملت اسلامی افغانستان دانسته، در بدو امارت خود اعلان غزا را ازین نقطه نظر داد با این وسیله... جذبات عمومی و چیزیکه دائمآملت افغانستان در هوس و آرزوی آن می طپیدند و از فقدان آن بخود می پیچیدند، جلب محبت مردم را بخود تحصیل و با این وسیله پادشاهی خود را برانگیز بقبولانند.» (نادر افغان، صفحه ۹۷ - ۹۸)

داکتر کاظم در تردید این اتهامات به استناد سراج اتواریخ مینویسد: «مطالب فوق قرین به واقعیت نیست، زیرا شهزاده امان الله خان بروز جمعه مورخ ۲ حوت ۱۲۹۷ ش وقتی از شهادت پدر خود

اطلاع حاصل کرد، مجلسی از اعیان را در ارگ کابل دائر نمود و چون همه او را به قبول پادشاهی واداشتند، او در همان لحظه گفت که پادشاهی را به دو شرط قبول میکند: **خونخواهی پدر شهیدش و کسب استقلال کامل افغانستان.** در این باره فیض محمد کاتب متن گفتار امیر امان الله خان را حین قبولی سلطنت چنین بیان میکند: «ای ملت و قوم عزیزمن! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حالت خالی نیست یا به تحریک مدسین خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد تا آن مرحوم را از میان برداشته خود بجایش بنشیند ... [لذا] تا انتقام خون پدرم را نگیرم حسام درنیام نخواهم آورد.... مقصد دوم غرض اصلی از پذیرش امارتم اینست که... من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان برسر نهاده ام...، ای ملت و قوم نجیب آگاه و دانا باشید که دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آنرا قبول و به شما مرّده دادن را ضروردانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادید و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست.» (سراج التواریخ، جلد ۴، بخش ۳، صفحه ۶۶۸ - ۶۷۰)

سپس نویسنده می افزاید: اینکه گفته شده که امان الله خان بدون سنجش از آمادگی قوای نظامی و با وجود نداشتن پول کافی برای مقابله با انگلیس ها علیه آنها اعلام جنگ کرد، باید به دو نکته توجه نمود: یکی اینکه شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او با شجاعت بی نظیر و عزم بالجزم کمر به استرداد استقلال کامل کشور از یوغ انگلیس بسته بود و توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند و دیگر آنکه اشاره به عدم توانائی نظامی دولت از زبان

محمد نادرشاه معنی آنرا دارد که به همین دلیل او یکی از اشخاص کلیدی بود که نمیخواست علیه انگلیس فوراً جهاد اعلام گردد، چنانچه شیر احمد خان ایشیک آقاسی نظامی (پسر سردار فتح محمدخان امین العسس بن سردار ذکریا خان) در مجلس اعیان حاضر در کابل منعقدہ برج شمالی ارگ (مورخ ۲ حوت ۱۲۹۷) در زمینه چنین گفت: «به سر وجان و مال برای انجام خدمت بزرگ که اعلیحضرت قبله تاجدار مان میفرمایند، حاضریم، و لیکن اطمینان میخواهیم که خدانا خواسته اگر ما شکست یابیم، اداره نظام حربیه بما اطمینان قوت الظهر را میدهد یا خیر؟ همچنان اداره مالیات از گدامها و ذخائر بکابل اطمینان خوراکه نظامی و مندی را میدهد یا خیر؟ همچنان اطمینان امنیت و بالاخره کفن مرده و چین زنده میسر میگردد یا خیر؟ و بعد ازین اطمینان ما حاضریم که سروجان خود را در این راه قربان کنیم.»

امیر امان الله خان وقتی متوجه این نوع حساسیت ها در بین تعدادی از حضار مجلس گردید که میخواهند اعلام جنگ استقلال تا اواخر سال ۱۲۹۸ به تعویق افتد، به تاسی از نظر عده ای دیگر که می گفتند: "استقلال بدون جنگ و به مفت بدست نمی آید و تا یک سال معطلی موقع از دست میرود و دشمن به تدارکات نظامی خود می پردازد"، تصمیم خود را مبنی بر آغاز فوری جهاد در آن مجلس اعلام کرد. (وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ کندهار، ۱۳۹۶ش، صفحه ۱۱۶) ^{۳۵}

داکتر کاظم بادست آویز نکات فوق از کتاب «نادر افغان» در واقع پالیسی رسمی نادرشاه و ظاهرشاه را درباره تاریخ نگاری مربوط به شاه امان الله روشن ساخته و با فهم اینکه غبار این کتاب را خوانده

^{۳۵} - داکتر سید عبد الله کاظم، چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان ظفره

رفته است؟، افغان جرمن آنلاین، ۵ اپریل ۲۰۲۴

وپالیسی دولت را درباره وقایع عهد شاه امان الله بخوبی میدانسته میگوید: «چون بحث ما در موضوع مشخص قتل امیرحبیب الله خان سراج الملة است، لذا توجه را به این سؤال معطوف میداریم که چرا غبار از بیان حقایق درمورد توطئه قتل امیرموصوف طفره رفته و مطالب مهم را بطورمجمل و مغشوش و بیشتربا کنایه بیان داشته است و حتی در بعضی موارد ناگزیر بوده است بجای بیان حقیقت، برعکس به آنچه درطول سلطنت پدر و پسر به حیث خط سرخ درمورد تاریخ نگاری عصرامانی به شکلی مقید گردیده بود، آنرا رعایت نماید تا بدانوسيله بتواند برای چاپ جلد اول کتاب خود جواز طبع را حاصل نماید.»^{۳۶}

محقق دقیق النظر دیگرافغان آقای ارسلا دریک مقاله تحقیقی و مستند خود تحت عنوان "قتل امیرحبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر[صغیر]" این سؤال را مطرح میکند که: «چرا تا امروز قاتل امیر نامعلوم مانده است و چرا اکثریت مورخین انگلیس و غربی و مورخین رسمی در افغانستان و غیره معمولاً غازی امان الله خان را محکوم به این قتل میکنند؟»

وبعدمی نویسد: «انگلیس ها و هر قدرت دیگر در اول با پخش پروپاگند سعی در تغییر افکار برضد دشمنان خود و به نفع خود کرده اند و میکنند. بدنام ساختن غازی امان الله خان در قتل پدرش یک تیر و دو فاخته بوده است. برای انگلیس ها که هم نقش خود را در این قتل پنهان کرده اند و هم خواسته اند غازی امان الله خان را از همان آغاز حکمروائی اش بدنام کنند تا زمینه را برای اجرای پلان های بعدی فراهم سازند، آنهم در اغتشاش بچه سقو و به قدرت رساندن شخص

^{۳۶} - داکترسیدعبد الله کاظم، چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان

طفره رفته است؟، افغان جرمن آنلاین، ۵ اپریل ۲۰۲۴

اعتباری شان جنرال نادر خان. «^{۳۷}»

آقای ارسلا در آخرین مقاله خود بجواب داووموند مینگارد: «اگر این احتمال مورد قبول و باور بعضی ها است که امان الله خان غازی در قتل پدرش دست داشته است، چرا احتمال دست داشتن مقامات عالی دیگر دربار امیر حبیب عبدالله خان به شمول جنرال نادر خان و نصرالله خان در دسیسه قتل امیر حبیب الله خان خاصا با پلان و همکاری استخبارات برتانيا ناممکن پنداشته میشود؟»^{۳۸}

داکتر کاظم به ارتباط سوال جناب ارسلا میگوید: «این افواه بیشتر وقتی سرزبانها افتاد که رژیم امانی سقوط کرده بود و بعد از دوره سقوی کسی جرأت نمیکرد درباره قاتل امیر یا حلقه مربوطه آن زبان به تکلم بکشد و ناگزیر مسئولیت را بیشتر به کسی حواله میدادند که او فاقد قدرت و خارج از افغانستان بود و نیز حلقه مظنون می خواست که با اتهام بر شجاع الدوله اساسا دست شاه امان الله را در قضیه دخیل سازند و او را قاتل پدرش معرفی کنند، چنانچه این اتهام به حیث یک خط سرخ در دوران سلطنت تلقی گردیده و کسی جرأت نکرد در برابر آن به بیان حقایق بپردازد و همچنان در طول چهل سال سلطنت این موضوع در ذهن یک عده جا داده شد و متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که این شایعه را حقیقت می پندارند.»^{۳۹}

پاسخ به نقد جهانی بر مقاله طفره رفتن غبار از بیان حقایق:

^{۳۷} فواد ارسلا: "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و اینجنت آن مصطفی ساغر [صغیر]"،

افغان جرمن آنلین، مورخ ۲۲ جنوری ۲۰۱۷

^{۳۸} فواد ارسلا، مقاله: استخبارات بریتانیا، قتل امیر حبیب الله خان، و تکیه مومند صاحب بر

تعبیر تاریخی غبار، افغان جرمن ۳/۲۲ / ۲۰۲۴

^{۳۹} داکتر سید عبد الله کاظم، چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان

طفره رفته است؟، افغان جرمن آنلین، ۵ اپریل ۲۰۲۴

باری جهانی که روزی از پرچمداران خلقی در فرکسیون ظاهرافق بود، و در ده ها میتنگ و مظاهره برضد نادرشاه پدر ظاهرشاه (نرم خوی ترین شاه افغانستان) شعار مرگ بر ظاهرشاه میداد، امروز تغییر عقیده داده در قضاوت میان دوشاه: یکی شاه امان الله، شاه دموکرات و متحد و دیگری نادرشاه، شاهی دیکتاتور و محافظه کار، هر دو از خاندان محمدزائی، به نفع نادرشاه دیکتاتور دست بلند میکند؟ حتماً در زیر این کاسه نیم کاسه ای هست.

باری جهانی در مقاله (نگاه مختصر به طفره رفتن غبار از بیان حقایق) بر یک استاد مسلم و یک دانشمند قابل افتخار افغان داکتر سید عبدالله کاظم تاخته او را متهم به عقده های شخصی نموده میگوید مقاله او «چراغبار از بیان حقایق در مورد قتل امیر حبیب الله سراج طفره رفته است؟» از روی عقده های شخصی نوشته شده است. در حالیکه همه میدانیم که داکتر سید عبدالله کاظم یک سید است و با هیچ قوم و طایفه ای از مردم افغانستان ضدیت ندارد و آنچه درباره این اقوام میگوید از روی کمال بیطرفی و بدون حب و بغض شخصی میگوید و اگر بنا باشد عقده های قومی و اتنیکی مطرح باشد در مورد جهانی بیشتر مطرح میشود زیرا او به یکی از اقوامی تعلق دارد که بصورت عنعنی با قبیله محمدزائی مخالفت دارد و بنابراین اگر او از کدام شاه یا قدرتمند محمدزائی بدفاع برمی خیزد باید متوجه بود که در پشت این اقدام او رازی نهفته است!!!

آقای جهانی در قضاوت بر شاه امان الله و نادرشاه، به شجاعت نادرشاه در جنگ تل افتخار میکند و از شاه امان الله شاهی که با دست خالی برضد استعمار اعلام جنگ و جهاد کرد و استقلال کشور را از کام استعمار انگلیس بیرون کشید، او را جبون و ترسو می شمارد و میگوید او در هنگام بمبارن طیارات انگلیس بر قصر گردان سرای که محل اقامت شاه امان الله بود چرا در تهکوی قصر خود پنهان شده بود؟

آدم باید خیلی کودن و ساده لوح باشد که برای حفظ جان خود از بمباردمان طیارات دشمن تلاش ننماید و پناهی جستجو نکند! آقای جهانی که اینقدر به شجاعت نادرخان می نازد چرا خودش در حالی که

هنوز طالبها بکابل نرسیده بودند ، از ترس جان خود قبل از رسیدن طالبان بکابل وزارت اطلاعات و فرهنگ را بدون اطلاع ترک دادو از کابل به امریکا فرار کرد؟ درحالی که امان الله خان ممکن است فقط از منزل فوقانی قصرخود به منزل تحتانی چند ساعتی پنهان شده باشد.

قهرمان آقای جهانی جنرال نادرخان نیز وقتی طیارات انگلیس را بر مواضع عساکرخود در محازتل دید پا به فرار گذاشت و حضرت شمس المشایخ ار فرارش جلوگیری کرد. غبار مینویسد: «گرچه سپه سالار محمد نادر در جنگ تل میدان را گذاشت و می خواست عقب نشینی کند، ولی شمس المشایخ جلو اسبش را گرفت و نعره زد که: کجا میروی؟ نادر خان گفت: «الساعة مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک به حمله مبادرت میکنند» شمس المشایخ گفت از این چه بهتر، مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبورا بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها در هم شکستند. معهذا در حمله متقابل انگلیس در تل، سپه سالار به عقب کشید و قلعه مفتوحه را به دشمن گذاشت. او در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی دولتین اطلاع داد و این حادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید. " ۴۰

حسن آیک همکار نزدیک نادرخان در جنگ تل نیز از شکست و فرار نادرخان بعد از بمباردمان طیارات انگلیسی بر مواضع عساکرافغانی در جنگ تل خبر میدهد و میگوید که «رضای الهی همین بود که شام ۲۷ می از کابل فرمان امیر صاحب مینی بر متارکه جنگ انگریزها برسد. با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست زده بودند پرده افتاد... و این شکست در انظار مردم رنگ فتح و پیروزی را بخود گرفت و بر عزت او

افزود.»^{۴۱}

حال آقای جهانی بگوید که در جنگ تل شمس المشایخ قهرمان شمرده میشود یا سپهسالار نادرخان؟ به نظر من در این روایت غبار خواسته سپهسالار را ترسو، و شمس المشایخ، را شجاع تر از سپهسالار نشان بدهد. بهرحال جنرال نادرخان با فیر آخرین مرمی توپ، گدام مهمات قلعه تل را شعله ور و انگلیسها را پریشان ساخت. همین ضربت توپخانه در جنگ تل سبب شد تا انگلیسها از حمله بر جلال آباد منصرف گردند و مجبور به متارکه جنگ و حاضر به مذاکره گردند.

داکتر سید عبدالله کاظم، علل اعلام متارکه از سوی انگلیسها و پذیرفتن آن از سوی شاه امان الله در بخشی از تحلیل عالمانه خویش نکاتی را برجسته میکند که با واقعیت ها و ظرفیت های نظامی آن روزگار طرف افغانی بیشتر همخوانی دارد. وی مینویسد:

«اینکه چرا انگلیسها به عجله متارکه را پیشنهاد کردند، چند دلیل دارد :

یکی - آنها با آمدن فصل گرما و نیز خستگی مفرط قوای هندی از جنگ جهانی اول، ادامه جنگ را در ساحات حساس قبایل ماورای خط دیورند یکجنگفرسایشی و دوامدار ارزیابی میکردند و از نظر نظامی پیشبرد جنگ را بحال خود مفید نمی دیدند،

دو - هنوز جنگ در جبهه جنوبی ادامه داشت که حکومت بلشویکی روسیه بتاريخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را برسمیت شناخت و انگلیسها میدانستند که در صورت ادامه جنگ پای روسها در افغانستان کشانیده میشود و اینکار برای انگلیسها غیر قابل تحمل بود،

سه - آتش جنگ بیشتر در ساحات قبایلی تحت نفوذ انگلیسها گسترش می یافت و آن ساحه که حیثیت منطقه «حایل» را برای انگلیسها داشت، به میدان جنگ و مرکز ناآرامی ها در منطقه تبدیل می گردید و این وضع برای انگلیسها دردسر فراوان خلق میکرد. اینکه چرا شاه امان الله با وجود مخالفت بعضی شخصیتهای مؤثر - از جمله سردار

^{۴۱} خاطرات حسن آیبک، ترجمه فضل الرحمن فاضل، چاپ دوم، ص ۲۰۵-۲۰۶

عبدالقدوس خان صدراعظم، سپهسالار محمد نادرخان و از همه مهمتر جناب حضرت صاحب فضل محمد مجددی (شمس المشایخ) که روحانی مبارز، ضدانگلیس و شخصیت با نفوذ در بین قبایل بودند، پیشنهاد متارکه انگلیسها را فوراً قبول کرد، جنگ را متوقف ساخت و راه حل سیاسی را در پیش گرفت، دلایلی وجود دارند که اهم آن در اینجا مختصراً ذکر میگردد:

الف) - ضعف قوای نظامی دولتی افغانستان و اتکای بیشتر به قوای قومی و در مقابل باتمام برتری های نظامی که انگلیسها داشتند، برای اولین بار در این جنگ از قوای هوایی (طیاره) استفاده کردند،

ب) - ترس از اینکه با تداوم جنگ و ضعف قوای نظامی های موفقیت افغانی، که جنوبی در جبهه حاصله میتوانست آغاز یک عملیه سیاسی مساعد باشد، نیز از بین برود و موقف جانب افغانی در مذاکرات سیاسی ضعیف گردد،

ج) - خطر اینکه انگلیسها از وسیله همیشگی تطمیع یکعده سران قبایل و اقوام کار گیرند و آنها قوای خود را از جنگ بیرون بکشند و قوای دولتی را در ادامه جنگ تنها گذارند،

د) - واضح بود که در صورت تداوم جنگ از یکطرف افغانستان بسوی روسها کشانیده میشد و از طرف دیگر روابط سیاسی با انگلیسها قطع میگردید. شاه امان الله میخواست با سیاست «بیطرفی فعال» از رقابت روس و انگلیس به نفع کشور استفاده کند و لذا آرزو نداشت که بیک طرف وابسته بماند،

ه) - ختم جنگ عمومی اول موقف انگلیسها را در هند به مشکل مواجه ساخته بود و هم آنها از پیشرفت احتمالی روسها بطرف جنوب شدیداً ترس داشتند، لذا شاه امان الله با درک همین وضع شرایط جهانی و منطقوی را برای حصول استقلال کشور از طریق سیاسی بسیار مساعد میدانست که باید از آن استفاده فوری بعمل آید،

و) - در صورت تداوم جنگ، نفوذ رؤسای قبایل و همچنان علمای دینی در کشور بسیار زیاد می شد، بخصوص نفوذ خانواده های

روحانی که از همه بیشتر خواهان قدرت سیاسی وسیع به حیث «شریک السلطنه» بودند که در نتیجه افغانستان بار دیگر به نظام قبایلی دوره قبل از امیر عبدالرحمن خان برگشت میکرد، دولت ضعیف می شد و بساط خانه جنگی هموار میگردد. بنابراین آرزومندی دولت جهت آوردن اصلاحات برآورده نمی شد.^{۴۲}

از مقاله آقای جهانی تازه به این نکته پی برده میشود که جناب شان مثل سپهسالار نادرخان طرفدار حصول استقلال از انگلیس نبوده و همان تحت الحمایگی انگلیس را بر استقلال ترجیح میدهد، و برای تقویت قول خود دلیل می آورد که اردوی افغانستان در جبهه جنوبی فقط دو توپ با ۵۰ مرمی داشت و با این تجهیزات پیروزی بر کشور مقتدری چون بریتانیا ناممکن بود. گیریم جانب افغانستان از نظر تجهیزات نظامی ضعیف بود، و بگفته حسن ایبک که در کنار سپهسالار نادرخان حضور داشت، نادرخان آخرین مرمی باقیمانده توپ را بر قلعه تل شلیک کرد و قلعه آتش گرفت، و عساکر قلعه رو بفرار نهادند. در صورتی که نادرخان دیگر مهماتی در اختیار نداشت تا بسوی دشمن شلیک کند، با کدام دل پری و اطمینان به شاه هوشدار میدهد که نباید آتش بس را با انگلیس قبول کند؟ در حالی که شاه این ضعف قوای نظامی خود را درک کرده بود و از روی دور اندیشی که داکتر صاحب کاظم آنها را بر شمرده آتش بس را با وجود مخالفت نورالمشایخ و رجال مهم دیگر پذیرفت. در اینجا یگانه چیزی که در ذهن خطور میکند که نادرخان را بر مواضعش جرأت بخشیده بود این است که او اطمینان حاصل کرده بود که انگلیسها خود بخود مواضع خود را ترک داده عقب نشینی میکنند و بنابراین او از این وضعیت خوشنود شده خود را قهرمان معرکه استقلال می دید.

در مورد اینکه نادرخان شخص مورد نظر انگلیسها بود تا بعد از امیر حبیب الله خان بر سریر قدرت قرار گیرد، نه تنها اسناد زیادی در آرشیفهای اسناد محرم هند بر تانوی موجود است بلکه اکثریت مقالات داکتر عبدالرحمن زمانی گواه بر ارتباط مخفی نادرخان با انگلیسها

^{۴۲} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، ص ۳۲

است. داکتر زمانی، به ارتباط روابط خصوصی نادرخان با انگلیسها پس از استقلال، بیش از پنجاه مقاله مستند نوشته است که در آرشیف مقالاتش در افغان جرمن آنلاین قابل دسترسی است، لطفاً مقالات ۱۵۲ تا ۱۹۲ داکتر زمانی را در پورتال افغان جرمن آنلاین از نظر بگذرانید تا متیقن شوید که نادرخان کی بود؟ آیا توان دارید تا یکی از این مقالات را بطور مستند رد نمائید؟ فکر کنم که نه خیر!

دفاع از نادرخان، دفاع از استبداد و دفاع از اعدام ها و تلاش برای ترور اشخاص ملی و وطن پرست است. داکتر زمانی در یکی از مقالات خود مینویسد: «محمدنادرشاه از همان روزهای اول دیوانه وار از یکطرف به سرکوب خونین جوانان مترقی و آزادگان ضداستعمار مشغول گردید، و از طرف دیگرستیز و مبارزه علیه نام و نشان غازی امان الله خان و دوستان وی را در صدر دستور کار خویش قرار داد. نادرشاه در همان اوایل احراز قدرت درخزان ۱۹۲۹، جنرال پینن بیگ خان، میرزا محمد اکبرخان، امرالدین خان، عبداللطیف خان کوهاتی، محمدنعیم خان کوهاتی، عیسی خان قلعه سفیدی، تازه گل خان لوگری، سلطان محمدخان مرادخانی، محمدحکیم خان چهاردهی وال، احمدشاه خان کندک مشر، دوست محمدخان غندمشر پغمانی و سیدمحمدخان کندک مشرقندھاری را بدون تحقیق و اثبات جرم و گناهی گلوله باران نمود.» (داکتر زمانی، آرشیف مقالات، افغان جرمن آنلاین، انتقام گیری نادرخان خان) درحالی که شاه امان الله بقول غباردرطول ده سال حکومتش به استثنای مستوفی الممالک (که بجرم قتل عسکر دولتی در شورش سپاه جلال آباد و اتهام نابودی مشروطه خواهان دوم محکوم به اعدام گردید و کرنیل شاه علی رضا نوکریوال خیمه امیر در شب حادثه قتل امیر بدلیل خاموشی خودش از افشای نام کسی که در شب قتل دستگیر کرده بود و آمرمافوقش او را با سیلی زد و قاتل را رهاساخت و او قاتل را می شناخت ولی تا آخر از ذکر نامش خود داری ورزید و در نتیجه محکوم به اعدام شد) حتی یک نفر از شخصیت های سیاسی را زندانی نکرد و نکشت.

داکتر عبدالرحمن زمانی در کتاب خود «بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس» در باره تلاش برای کشتن شاه امان الله تحقیقات مهمی کرده است که نشان میدهد علاوه بر انگلیسها، نادرشاه و بعد هاشم خان برای ترور شاه درخارج از کشور به اعزام سریاور و محافظ و سفیر و وزیرمختار خود از قبیل سید شریف کنری یاور نادرشاه، الله نواز خان سفیر و احمدعلی خان لودین وزیرمختار و عبدالحکیم محافظ خاص هاشم خان برای ترور شاه امان الله گماشته شده بودند، ولی اکثریت این تلاش های درخارج توسط سرویس های جاسوسی روسیه کشف و به موقع به دولت ایتالیا خبر داده میشد و دولت ایتالیا هم در حفاظت شاه امان الله کوتاهی نمی کرد.»^{۴۳}

موضعگیری جهانی در قبال شاه امان الله خالی از این توطیه نیست که او میداند که نادرخان در جامعه افغانستان، و حتی در میان قبایل درانی چهره محبوب و قابل تحسین و تقلید نیست ولی امان الله خان بدلیل وطندوستی و استقلال طلبی و تحصیل استقلال از سلطه انگلیس چهره محبوب و کارزما و تاثیرگذار در جامعه افغانی است، بنابراین او میخواهد از سنگر نادرخان، تیر زهر آلودش را بر شاه مان الله، این چهره محبوب ملی و تاریخی رها کند تا به زعم خودش احیاناً از محبوبیت او بکاهد! در حالی که فرزندان قدرشناس افغان اینقدر شعور دارند تاپشت ورق جهانی را از این موضع گیری اش بخوانند و جلو حمله تخریب کارانه او را بگیرند. پایان

بدگمانی فیض محمدکاتب بر سردار نصر الله خان و نادرخان:

فیض محمدکاتب به حیث مورخ دربار و حاضر در محل حادثه شرح مفصلی از حادثه قتل امیر حبیب الله خان نوشته است و از اینکه سردار نصرالله خان هیچگونه تحقیقی در باره قتل برادرش بعمل نیاورد، و در محضر عساکر و رجال ملکی و نظامی اعمال برادرش را

^{۴۳} - داکتر زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ۲۰۱۳، ص ۴۸۶-۴۹۲

نکوهش کرده، این شک و بدگمانی را بوجود می آورد که شاید سردار می دانسته که قتل از سوی چکسی صورت گرفته و افشای او به نفع استقرار خودش نبوده است. فیض محمدکاتب مولف سراج التواریخ نیز که در محل حادثه حضور داشته میگوید که بعد از حادثه قتل امیر و جمع شدن ارکان دولت بر درخیمه امیر، سردار نصرالله خان در برابر سوال یکی از اراکین، که پرسید قاتل گرفتار شده یا خیر؟ و اگر گرفتار نشده باید فوراً هیئتی برای تحقیق موظف گردد، زیرا قاتل از خارج نیامده و یکی از افراد همین فوج است، ولی سردار نصرالله خان «در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که در این وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر موهم و نامعلوم نیست و نایبست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته، از خود بری بیزار نمود و هرکار آسان و دشوار را خود وقت اجرائی دارد.»^{۴۴}

کاتب نتیجه میگیرد که «چون گرفتن بیعت مراد و مطلب سردار نصرالله خان بود، حاصل آمد و برمرام دل و اصل گشت، روی به جمعیت عام و ازدحام نمود و به حضار گفت:

«از پیش آمد قتل امیر برای بازماندگان و خدام جان نثارش یک عالم اندوه و غم سنگین بار به روی کار آمده است... این واقعه از غفلت و بیبایگی و عیاشی خودش برایش دست داده، نتیجه بخش وخامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خور شغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و ملت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای حق و اماتۀ باطل میکرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته

^{۴۴} کاتب، سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، صص ۶۲۴ و ۶۲۵

گشته داغ ننگ و عار بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من ازین اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیبایگی به دست خود به کشتن داد و بر نفس و جان خود جور و ظلم نمود. کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته میشود که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و پیش نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و ملت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم. «^{۴۵}

کاتب ، متذکر میشود که " پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمدشاه خان سر میراسپور، امیر مبرور را به قتل رسانیده است."^{۴۶}

گیریم که به ظن کاتب، دست سردار نصرالله خان در توطئه قتل شریک بوده باشد، همدستان دیگر او چه کسانی بوده اند؟ اکثر نویسندگان و صاحب نظران در قتل امیرحبیب الله دستان نادرخان را که الترننتیف آینه انگلیس بود، شریک میدانند.

غباریل پای نادرخان و شجاع الدوله خان غوربندی را در قتل امیر حبیب الله خان سراغ میدهد؛ این رخ داستان را از زبان غبارپی میگیریم.

^{۴۵} -سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، صفحات ۶۳۶ و ۶۳۷

^{۴۶} - فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد ۴ قسمت سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۶۶۳

مکثی بر داستان "حزب سری دربار" در کتاب غبار :

غبار، در جلد اول «افغانستان مسیرتاریخ» داستان حزب سری دربار را چنین شرح میدهد: "اصلاح طلبان لیبرال درباری از روش امیرحبیب الله منزجر بودند. چون خود قدرت حرکتی نداشتند، باید در دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمع شوند. این شخص سردار نصرالله خان نبود، زیرا او با آنکه مرد ضد استعمار و خواهان استقلال کشور بود، در اداره دولت دلبسته گی به نظام قرون وسطایی و سلطنت مطلق العنان شخصی داشت.... پس یگانه شخصی که در آن خانواده مورد توجه لیبرالهای دربار قرار گرفت، عین الدوله امان الله خان جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمتکش و متواضع بود که به زودی در رأس یک حلقه متجدد دربار قرار گرفت و او توانست نایب السلطنه را به حیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتای نماید، که در نظر بود امیر در جلال آباد توسط عسکراز بین برده شده و جایش به نایب السلطنه داده شود. نایب السلطنه هم برای تحصیل استقلال و اصلاح اداره داخلی مجاهدت نماید. نایب السلطنه که از دولت انگلیس متنفر و از اداره برادر ناراض بود، پذیرفت. ده دوازه نفر از اعضای جمعیت سری عهدنامه یی در قرآن تحریر و امضاء نموده به سردار سپردند." ^{۴۷}

غبار نام امضا کنندگان این تعهدنامه را ذکر نمیکند ولی از کسانی که در دربار هوا خواه شهزاده امان الله خان بودند، اینطور نام می برد: «در دربار اشخاصی چون محمدولی خان و شجاع الدوله خان و غیره، در اردو افسران بزرگی (منظور سپهسالار نادرخان و برادرانش) و در خارج هردو رجالی چون فضل محمدجددی (بعدها

^{۴۷} - غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ص ۷۲۵

شمس المشایخ)، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله ویک عده دیگر همه طرفدار عین الدوله امان الله خان بودند. مردم کابل وقسماً اطراف او را می شناختند مخصوصاً در ایام وکالت سلطنت که سال دوماه در پایتخت می بود، بازرسی او را به امور مردم واستغاثه کنندگان ومحبوسین دیده و به او حسن نظر داشتند. کسیکه او را جداً مراقبت وتعقیب میکرد، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بود که هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی ویا فیر برامیر وغیره را به گردن عین الدوله بارمیکرد، درحالی که چنین نبود وعین الدوله وحلقهٔ دربار چون هدف عمده یی در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدارکننده وتهدید آمیز نمی زدند. معهدا امیر[بنابر راپورهای مستوفی الممالک]برعین الدوله ظنین شد و او ومادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هردو بر اثر وساطت نائب السلطنه نجات یافتند.»^{۴۸}

گزارش غباردرباره قتل امیر از این قرار است: «شب پنجشنبه بودو ۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ (مطابق ۲۱ فبروری ۱۹۱۹) در ساعت ۳ بعد از نصف شب مردی مسلح شاید با معاونی- یک گوشه از دامن خیمه را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ گردید ودرحالی که شاه آرام وبیصدا خفته بود، مرد دهن تفنگچه خود را در نهایت خونسردی در بن گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد وبسرعت از راهی که آمده بود بدر رفت. ودر خارج خیمه فریادی بلندبود که میگفت: در نزدیک خیمه امیر صاحب شلیک اسلحه شده است. گفته میشد: همینکه ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندک مشرگرفتار گردید ولی دفعتهً افسر عالی رتبه تری پیدا شد وبرخ

عسکر محافظ (شاه علیرضا) سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.»^{۴۹}

شک و تردید هادر موردصحت روایت غبار:

از آنجایی که این یک موضوع پراهمیت سیاسی است، و پای کسی را در آن دخیل میسازد که استقلال کشور را از استعمار انگلیس بدست آورده است، باید برای هر جمله و هر پرگراف سند و مدرک ارایه میکرد که نکرده است و این احتمال را بمیان می آورد که این داستان از سوی انگلیس نوشته شده باشد و از سوی شخص یا اشخاص با نفوذی در میان مردم پخش شده که غبار نیز آنرا شنیده و در تاریخ خویش ثبت کرده است، بنابراین، نمیتوان آنرا بدون ذکر سند و منبع روایت قبول کرد. بخصوص که استخبارات امیر توسط مستوفی الممالک اداره و کنترل میشد و مستوفی الممالک جداً متوجه حرکات و سکنات عین الدوله امان الله خان و مادرش علیاحضرت بود و تمام ویا اکثریت خدمتگاران دربار از جمله جواسیس مستوفی الممالک و موظف بودند تا اعمال و کردار عین الدوله را به مستوفی الممالک خبر بدهند.

غبار خود میگوید که مستوفی الممالک هر حرکتی را در کابل اعم از نشرات مخفی ویا فیر برامیر وغیره را به گردن عین الدوله بار میکرد، درحالی که چنین نبود و عین الدوله و حلقه دربار چون هدف عمده بی در پیش داشتند، ابدأ دست به کارهای بیدارکننده و تهدید آمیز نمی زدند. معهدا امیر [بنابر راپورهای مستوفی الممالک] بر عین الدوله ظنین شد و او و مادرش را مورد تهدید حبس و طلاق قرار داد. مگر این هر دو بر اثر وساطت نایب السلطنه نجات یافتند.^{۵۰}

^{۴۹} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۴۱

^{۵۰} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۴۶

چطور ممکن است که حزبی در دربار و آنهاهم بمنظور حذف امیر سالها فعالیت کند و از چشم مستوفی الممالک پنهان بماند ولی یک شخص خیلی دور از دربار مثل غبار از جلسات و تصمیمات و فعالیتهای آن آگاه باشد؟

غبار اگر این اسرار را از زبان شمس المشایخ و یا شجاع الدوله خان غوربندی روایت میکرد، بیشتر قابل قبول و پذیرش می بود، ولی بدون نشان دادن هیچ ماخذ و منبعی در ذهن انسان این سوال خلق میشود، که این شایعه ها برای بدنام ساختن امان الله خان در زمانی پخش و نشر شده که اقتدار بدست دشمنان امان الله قرار گرفته بود و غبار هم تحت تاثیر این شایعات از گروهی نام می برد که در زمان امیر حبیب الله مورد بد رفتاری و خشونت قرار گرفته بودند و در عهد امان الله خان مورد نوازش.

داکتر سید عبدالله کاظم ، اولین محققى است که در پاسخ به داکتر سید خلیل الله هاشمیان، به گزارش غبار در باره قتل امیر از سوی "حزب سرى دربار" شک و تردید نشان داده و قتل امیر را نقشه و پلان انگلیس در همدستی با عناصر مورد اعتماد خود در دستگاه امیر حبیب الله خان دانسته، شایعات و برداشتهای را که در آن دست امان الله و شجاع الدوله را دخیل میداند، با دلایل و براهین منطقی رد میکند.

داکتر کاظم با باریک بینی و دوراندیشی استدلال میکند که اگر در میان امان الله خان و نصرالله دوستی و اعتماد موجود بود ، چه لزومی به سوگند در حاشیه قرآن دیده میشود؟ و اگر احياناً چنین تعهدی صورت گرفته باشد، در حالت عهد شکنی از سوی یکی، دیگری میتواند آن عهد و سوگند را به رخ عهد شکن بکشد. چرا امیر نصرالله خان آن تعهد را هنگامی که امان الله خان دست به قیام علیه او

زده بود، علنی نساخت؟ به این صورت داکتر کاظم داستان تعهد امان الله خان را با امضای ۱۲-۱۰ نفر دیگر در حاشیه قرآن زیر سوال می برد.

سومین نکته مهم در استدلال داکتر کاظم، شک کردن به وجود "حزب سری دربار" با ترکیبی از اشخاصی چون شهزاده امان الله، سردار نصرالله خان، نادرخان، محمودلی خان دروازی، شجاع الدوله و سردار عبدالقدوس خان و غیره است. داکتر صاحب کاظم یکجا شدن این افراد را با سه گونه افکار و تمایلات سیاسی غیرممکن تشخیص داده میگوید ممکن نبود آنها در یک موضوع کلان سیاسی با هم همفکر و هممنظروم عمل باشند. به این صورت داکتر کاظم موجودیت حزب سری دربار را نیز سوال می برد.^{۵۱}

غبار خود مکتوبی از قلم سردار عبدالقدوس خان را عنوانی شمس المشایخ نقل میکند که در آن «مشروطیت» را "میکروب"^{۵۲} نامیده است. و این مکتوب در ۲۶ سرطان سال (۱۲۹۹/۱۹۲۰) نتیجه استفتای علمای قندهار را به شمس المشایخ و نورالمشایخ فرستاده است. به جملات زیر از مکتوب توجه شود: **و علاج آن اینست که؛ از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل دانست.** و بعد از آن برای تعلیمات علوم جدید دست و آستین بالانمود. خواستم که در قندهار نیز تعلیم علوم جدید را جاری نمایم؛ لیکن بحکم شرع "باید میکروب مشروطه" از بین برده شود از آنست که از علمای اینجا سوالی نموده و جواب گرفتم و به غرض استحضار شما فرستادم."^{۵۳}

^{۵۱} - داکتر کاظم، اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان، آرشیف مقالات، افغان جرمن آنلاین، ص

۱۳۲-۱۳۰

^{۵۲} - غبار، ج ۱، ص ۸۰۳

^{۵۳} - غبار، ج ۱، ص ۸۰۳

این اشارات نشان میدهد که سردار عبدالقدوس خان جزو مشروطه خواهان نبوده و آن حرکت را بسیار بد می دیده است و بنابراین از لحاظ فکری دشمن محمود طرزی و شاه امان الله خان و محمودلی خان و شجاع الدوله پنداشته میشد.

پوپلزائی نیز در کتاب خود میگوید که در روز اعلام مرگ امیر به اراکین ملکی و نظامی کابل در ارگ، سردار عبدالقدوس خان به پادشاهی امان الله خان آمادگی نشان نداد و موضوع را به آینده موکول نمود.^{۴۰}

به نظر من نوشتن تعهدی از سوی امان الله خان با امضای ده دوازه نفر دیگر از هواداران خود و سپردن آن به سردار نصرالله خان، دور از عقل و منطق سالم است. و اگر چنین سندی در میان می بود، امان الله خان هرگز دست به طغیان در برابر کاکایش نمیزد، زیرا میدانست که عمش سوگند و امضای او را بمیان خواهد کشید و آنگاه در جامعه مسلمان افغانستان صدمه بزرگی به حیثیت و اعتبار او وارد خواهد شد.

طفره رفتن غبار از نشان دادن ماخذ:

غبار در جلد دوم تاریخ خود، حکایت عجیبی را در مورد ملاقات عین الدوله امان الله خان و سپهسالار نادرخان در کاسه برج بالا حصار کابل روایت میکند و میگوید: «عین الدوله، شبی از خانه شمس المشایخ سواره و تنها به کوه غربی بالا حصار کابل بالا شد، در حالیکه سپه سالار محمد نادر خان نیز [آنجا] وارد شده بود. این دو نفر در قلعه کوه بچه موسوم به "کاسه برج" یک مذاکره سری انجام دادند. موضوع مذاکره چه بود؟ البته بخود آندو نفر سیاستمدار ادعا دار معلوم بود و

^{۴۰} - پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص ۷۸-۷۹، بخش اول

بس. تنها به شمس المشایخ اینقدر گفته شد که: هردو نفر بر روی قرآن عهدی بستند که با مرام جمعیت وفادار و همکار صمیمی همدیگر خواهند بود.^{۵۵}

غبار منبع و ماخذ این روایت خود را نشان نداده است، مگر به نظر میرسد که منبع این روایت، حضرات شوربازار: محمداصادق مجددی (گل آغا) برادر خورد شمس المشایخ یکی از دشمنان امان الله خان بوده باشد، زیرا غبار در جلد دوم تاریخ خود شمس المشایخ را عضو جمعیت سری دربار می‌شمارد. پس وقتی شمس المشایخ عضو این جمعیت بوده، چرا این مذاکرات در خانه و در حضور او صورت نگرفت؟ برای بستن عهد میان دونفر، رفتن به کوه و قلعه "کاسه برج" در تاریکی شب چه ضرورتی بود، مگر نمیشد در روز روشن در خانه عین الدوله یا منزل سهپسالار چنین تعهدی بسته شود؟

چرا غبار از نشان دادن منبع روایت خود حتی در مسایل مهم سیاسی امتناع کرده و نخواسته در آغاز یا در آخر روایت خود ماخذ و منبع را نشان بدهد؟ معلومدار غبار از ثبت هر روایت هدفی خاص داشته و با نشان دادن ماخذ، نمیتوانسته مسایل را مطابق هدف خویش تعبیر و تفسیر نماید.

پوهاند حبیبی در مورد غبار، سخنانی دقیقی دارد و می‌گوید: «غبار مرد خوش قیافت، بلند بالا و ظریف گویا و جویای گربزی بود که با نفوذ کلام و استدلال قوی میتوانست جوانان را بدور خود فراهم آورد. و چون قلم روان و نیرومندی داشت، میتوانست در تاریخ و ادبیات و سیاست و اجتماعیات مباحث دلچسپی بنویسد که از آن جمله نمونه کار و افکار و تحلیل و نظرش بواقع در کتاب مسیر تاریخ آشکار است که آن کتاب را با وجود برخی لغزش‌های تاریخی و عددی و

^{۵۵} - غبار، جلد دوم، چاپ ۱۹۱۹، ص ۳۰

بعضاً ارادی، با قوت بیان و ظرافت ادبی، دلچسپ و در خور خوانش و مطالعه ساخته است. وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنا براین در تاریخ نگاری خود ناظر بی طرفی به نظر نمی آید...»^{۵۶}

داکتر کاظم این روایت را یک شایعه برای بدنام کردن شاه امان الله در زمانی میداند که دیگر او قدرتی نداشت و در خارج از کشور بود و کسانی در افغانستان بر سر قدرت بودند که خود مظنون قتل بودند.

انواع پروپاگندها هنگام اعلان جنگ استقلال:

پوپلزائی مینویسد: «مصادف بهمین ایام نمایندگان و منابع برتانوی از انواع پروپاگندها کار گرفته حرف هایی گفتند و نوشتند که: امان الله خان عین الدوله در توطئه قتل پدرش دست داشت. و علیاحضرت والدۀ او زن جاه طلب سلطنت برای فرزند خودش عین الدوله و هم زن انتقام جو می باشد. و این اتهامات برای آن بود که یعنی دست خارج در این توطئه قتل پادشاه دخیل نمی باشد و هم مردم افغانستان با عین الدوله مخالف شوند تا او نتواند در مسئله استقلال پایداری نماید.»^{۵۷}

پوپلزائی پروپاگند دیگری از جانب انگلیس ها را چنین بدست میدهد: «امیرحبیب الله خان در ماه دلو در جلال آباد میگفت: این بار وقتی که بکابل برسم علیاحضرت را طلاق میدهم و امان الله پسر او را عاق می کنم و یک تعداد نفر رفقای همنشین و همراز امان الله را محبوس و مفرور می گردانم. چون این خبر بکابل رسید او از خوف جان در از بین بردن پدر خود اقدام ورزید.»^{۵۸}

^{۵۶} - حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ اول، ص ۱۳۸

^{۵۷} - پوپلزائی، سلطنت شاه امان الله، بخش اول، ص ۶۰

^{۵۸} - پوپلزائی، همان، اثر، بخش ۱، ص ۱۲۹

پوپلزائی در ادامه میگوید: « واین خبرها مصادف بایامی بود که دولت امانیه به سوقیات عساکر آغاز کرده و هیأتی را برای ابلاغ افغانستان مستقل به مسکو و اروپا تعیین داشته بود. امان الله شاه این خبرهای اتهامات بزرگ را در یک مجلس خاص رویت داد. رجال دربار گفتند: ... آیا امیر صاحب شهید اینقدر فکر خام داشت که سیاست خود را در جلال آباد و در محضر عام بیان کند. و حقیقت این است که دستۀ قاتلین ویا فرد و هیأتی که راه را برای قاتل باز ساخته است، این حرف هارا روی کار آورده است که مردم باور کنند باعث از بین بردن امیر علیا حضرت و فرزندش عین الدوله شده اند و آنها از بیم عواقب زندگانی خودشان دست به چنین کار زده اند.»^{۹۹}

انگلیس ها برای اینکه رد پای خود و نادرخان را در قتل امیر حبیب الله گم کرده باشند، مسئولیت قتل را بدوش مشروطه خواهان نزدیک به دربار و شخص شاه امان الله انداختند. این توطئه بعدی زیرکانه طرح و توسط اشخاص بانفوذ و روحانیون وابسته به استعمار در بین مردم بخش گردید که حتی در تاریخ هم راه یافت.

نظریات داکتر کاظم، پوپلزائی، کاتب و حبیبی بر عدم وجود حزب سری دربار:

خوشبختانه داکتر کاظم نخستین محققى است که روایت حزب سری دربار و پلان شان را با دید انتقادی بررسی و برآن شک نموده است. داکتر صاحب کاظم با داشتن شم قوی سیاسی خود دریافته است که، نوشتن چنین سندی از سوی امان الله خان با امضای ده دوازده نفر دیگر اعضای حزب سری و سپردن آن به سردار نصرالله خان، دور از عقل و منطق سالم است. و اگر چنین سندی در میان می بود، امان الله

^{۹۹} - پوپلزائی، همان، اثر، بخش ۱، ص ۱۳۰

خان هرگز در برابر کاکایش دست به قیام و طغیان نمیزد، زیرا میدانست که عمویش سوگند و امضای او را بمیان خواهد کشید و آنگاه در جامعه مسلمان افغانستان صدمه بزرگی به حیثیت و اعتبار او وارد خواهد شد. پس چنین سندی در حاشیه کتاب مقدسی هرگز نبوده و نیست.

دومین نکته ای که در استدلال داکتر صاحب کاظم، جلب توجه میکند، شک کردن به موجودیت "حزب سری دربار" است با ترکیبی که غبار از آن تذکر داده و در جمله اعضای آن از اشخاصی چون سردار عبدالقدوس خان، نادرخان و محمدولی خان دروازی و شجاع الدوله را [جمله ۴ نفر] تحت رهبری شهزاده امان الله برشمرده است. [ولی معلوم نیست ۸ نفر امضا کننده دیگر، کی ها بودند؟!]

داکتر صاحب کاظم یکجا شدن این ۴ نفر را با افکار و تمایلات مختلف و متضاد شان غیرممکن تشخیص داده میگوید ممکن نبود آنها در یک موضوع کلان سیاسی با هم همفکر و هممنظر و هم عمل باشند.

با توجه به کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان" آخرین تألیف عزیزالدین پوپلزائی که بعد از فوتش در سال ۱۳۹۶/۲۰۱۷م درکندهار به چاپ رسیده است، پوپلزائی در هیچ جایی از این کتاب خود از "حزب سری دربار" نام نبرده است. پدر پوپلزائی نظام الدین خان منشی دفتر عین الدوله و محمدابراهیم خان سرپرورانه [بعد وزیر عدلیه، پسر بابا سرورخان] از اشخاص بسیار نزدیک و مورد اعتماد عین الدوله بودند، و برحسب سنن قومی و پیوند خاندانی، می باید قبل از هرکسی دیگر این اشخاص شامل چنین پارتی می بودند، اما آنها از وجود چنین پارتی یا حزب سری اطلاعی ندارند و بعد از سقوط شاه هم از آن اسم نبرده اند. علاوه بر هیچ صفحه ای

از تعهد کتبی شهزاده عین الدوله آنها در حاشیه قرآن و سپردن آن به عموی سر دار نصر الله خان ذکر می کند؟

پدر پوپلزائی نظام الدین خان ناظم «منشی دارالتحریر دوره وکالت عین الدوله» یکی از اشخاص هوشیار و مجربی بود که تمام وقایع روزمره عهد شهزاده امان الله خان را تا پایان سلطنتش یاد داشت کرده و به پسر خود پوپلزائی [بعدها خطاط و هنرمند و مورخ] سپرده بود. بنابر یاد داشتهای پدر پوپلزائی که اکنون بصورت کتاب به نشر رسیده است، ملاحظه میشود که بعد از قرائت فرمان امیر نصر الله خان مبنی بر ارسال بیعت نامه مردم کابل توسط عین الدوله، کسی که در آغاز با ادعای جانشینی عین الدوله از مخالفت ولی با الفاظ نصایح گونه سخن زد، و جانشینی شهزاده امان الله خان را به فیصله جرگه سران قومی تا شش گروهی کابل میخواست موکول گردد، سردار عبدالقدوس خان بود. ولی موضعگیری صالح محمدخان و هواداران عین الدوله پیشنهاد سردار عبدالقدوس خان را رد کردند و همان ساعت حمایت و پشتیبانی خود را به سلطنت عین الدوله برای گرفتن انتقام خون پدرش و استرداد استقلال کشور ابراز داشتند. بنابراین میتوان گفت که سردار عبدالقدوس خان عضویت کدام حزبی، "سری" یا علنی را نداشته است.^{۶۰}

علاوه بر این، نکته دیگری که انسان را به موجودیت چنین حزبی دچار تردید میکند، حضور همیشگی جواسیس مستوفی الممالک محمدحسین خان برای تعقیب و گزارش از حرکات و سکنات عین الدوله و مادرش علیاحضرت حتی در داخل حرم شاهی بود. اگر چنین حزبی وجود میداشت آیا میتوانست از چشم جواسیس و گماشتگان

^{۶۰} - پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، ص ۷۸-۷۹

خاص مستوفی الممالک پنهان بماند. منبع روایت غبار معلوم نیست، و تا کنون هر کسی که این گزارش را در تاریخ غبار خوانده است، به اعتبار گذشته سیاسی او مبنی بر مخالفت با سلطنت و سیاست خانواده نادرشاه آنرا باور کرده است.

فیض محمدکاتب میگوید که امیر نصرالله خان ملا غلام محمدخان را بحضور پذیرفت و اوضاع کابل را از زبان او جویا شد، ملا غلام گفت: «من در گلخانه شاهی [ارگ] شرفیاب حضورش گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نایب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیه حالش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هر چند خود داری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش در عالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانه ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست..... واعتماد الدوله نامه را از زیر میز برداشته به خواندن شد.»^{۶۱}

کاتب علاوه میکند که پس از اتمام فرمان امیر نصرالله خان، امان الله خان به سخنرانی پرداخت و شک و تردید های خود را نسبت به کاکایش برشمرد و در آخر شمشیر از نیام کشید و از شدت غیظ غلاف شمشیر را درهم شکست و گفت تا انتقام خون پدرم را نگیرم،

۶۱ - سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۶۷۱

این شمشیر را دوباره در غلاف نخواهم گذاشت. و اشک دوباره از چشمانش جاری شد و غریو وزاری از مردم برخاست و همه حضار همدلی خود را با فداکردن جان و مال خود به او ابراز داشتند و از وی خواستند تا امر امارت را قبول کند. امان الله خان برای قبول امارت خود دوشرط پیش کرد: یکی گرفتن خون پدر و دوم تحصیل استقلال کامل کشور. که هر دو از جان حضار استقبال گردید.

این روایت ملا غلام نیز میرساند که شاه امان الله در توطئه قتل پدرش دست نداشته است، و انگلیس را مسبب این قتل میدانسته است و خود اگر دست می داشت، ممکن نبود که از اعماق دل برای پدرش اشک بریزد، زیرا او هنرمند تیاتر یا سینما نبود که اکت و ادی پدر مرده ها را در آورد و درسوگ پدر اشک دروغین بریزد.

داکتر سید عبدالله کاظم به نظر من اولین شخصی است که به محتوای گزارش و نحوه قتل امیر از سوی اعضای "حزب سری دربار" که غبار از آن تعریف کرده است، شک و تردید نشان داده و قتل امیر حبیب الله را نقشه و پلان انگلیس در همدستی عناصر مورد اعتماد خود در دستگاه امیر حبیب الله خان دانسته، شایعات و برداشتهای را که در آن دست امان الله و شجاع الدوله را دخیل میداند، با دلایل و براهین منطقی رد میکند.

علامه حبیبی نیز در باره داستان "حزب سری دربار" "شک" و تردید خود را ابراز داشته است. حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت زیر عنوان "حزب سری دربار" نوشته میکند: "درباره این مطلب نویسنده این سطور از اشخاصیکه در آنوقت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران بودند [منظور عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی

میباشند]، بدین تفصیل چیزی نشنیده ام^{۶۲} سپس آنچه را غباردرمورد حزب سری دربار بیان کرده، نقل میکند و همراه با آن این نکته را متذکر میشود که: "العهدۃ علی الراوی" یعنی (صحت و سقم مسئله بدوش روای است). قید چنین سخنی در یک نقل قول اظهار "شک وتردید" است، نه تأیید نقل قول.

چرا غبار در توطئه ترورشاه مظنون واقع شد ؟

پوپلزائی میگوید که غبار از جمله رفقای محمداخترخان پسرناظر محمدصفرخان [امین الاطلاعات امیرنصرالله خان] بود. محمداخترخان همان کسی است که توطئه قتل شاه امان الله را یک ماه پس از اعلام استقلال افغانستان در بند قرغه سازمان داده بود ولی موفق نشد. گزارش این توطئه را در فصل بقدرت رسیدن امان الله مفصل بیان خواهد شد ولی اینجا همینقدر باید اشاره کرد که غباربنابر رفاقت خود با محمد اختر به اتهام همین قضیه مورد سوء ظن و تحت نظارت قوماندان امنیه شجاع الدوله خان قرار گرفت. اما غبار چون شخص هوشیار و نویسنده برجسته بود، بزودی خود را در قطار هواداران شاه امان الله تثبیت کرد و هنگامی که مدیر جریده ستاره افغان منهاج الدین شینواری با هیئت ناقلین به قطغن فرستاده شد، غبار با ضمانت شجاع الدوله خان، بحیث مدیر جریده ستاره افغان مقرر گردید و هنگامی که شجاع الدوله بحیث والی هرات تبدیل گردید، غبار را با خود به هرات برد.^{۶۳}

این اولین باری است که با چاپ کتاب پوپلزائی مطلع میشویم که غبار در قضیه محمداختر مورد سوء ظن قرار گرفته و تحت

^{۶۲} - جنبش مشروطیت، چاپ دوم، ص ۱۳۵
^{۶۳} - پوپلزائی، سلطنت شاه امان الله، ص ۱۲۶

نظارت قوماندانی امنیه قرار گرفته است. غبار خود در این مورد چیزی ننوشته است، ولی اگر به اتهام توطئه ترور شاه، تحت نظر قرار گرفته شده باشد، خود بهتر درک میکرده است که همراه شدن او با شجاع الدوله غوربندی رئیس تنظیمیه هرات ظاهراً به عنوان همکار نزدیک رئیس تنظیمیه، ولی در اصل تحت نظر گرفتن او بوده است. در چنین صورتی میتوان تاثیرات سوء چنین حالتی را بر روان غبار، تصور کرد.

نتیجه:

از آنچه تا کنون گفته آمدیم میتوان به این نتیجه رسید که روایت غبار در باره وجود حزب سری دربار بدلائل ذیل پذیرفتنی نیست:

۱- پوپلزایی که پدرش نظام الدین خان منشی یا مدیر قلم مخصوص شهزاده امان الله خان بوده و از تمام حرکات و سکنات و حال و هوای شهزاده مطلع و هدایات او را یاد داشت میکرده است و نزدیک ترین شخص مورد اعتماد امان الله خان بوده در تاریخ خود (سلطنت شاه امان الله و استقلال مجدد افغانستان) هرگز از «حزب سری دربار» نام نبرده است.

۲- فیض محمد کاتب نیز که مورخ رسمی دربار امیر حبیب الله خان بوده است؛ و چگونگی قتل امیر حبیب الله خان را در سراج التواریخ شرح داده است، در هیچ جای از سراج التواریخ از حزب سری دربار امیر مقتول یاد نمیکند.

۳- علامه حبیبی که دوست و هم صحبت عبدالرحمن لودین، عضو فعال و آتشین مزاج مشروطیت دوم بود نیز از زبان این عضو فعال و نامدار مشروطیت در مورد "حزب سری" متذکره غبار چیزی ننشیده و در کتاب جنبش مشروطیت شک و تردید خود را نسبت این تذکر غبار ابراز کرده است.

۴- در کتاب شرح خاطرات محمود طرزی که توسط فرزندش عبدالوهاب طرزی نوشته شده و دو سال قبل در فرانسه از سوی وحیدالله طرزی بچاپ رسیده است، نیز از چنین حزبی نام برده نشده است.

۵- دانشمند حقیقت جوی افغان داکتر صاحب کاظم با تحقیقات وسیع و همه جانبه و تحلیل و تجزیه روایات مختلف خویش در این زمینه، به این نتیجه دست یافته است که اتهامات برخاسته از داستان «حزب سری دربار» و نشان دادن شجاع الدوله غوربندی، به حیث قاتل امیر حبیب الله خان، بجز یک شایعه برای بد نام کردن شخص شاه امان الله، چیز دیگری نبوده است. روایت "حزب سری دربار" و دیگر روایات و زمینه سازی ها برای به کرسی نشاندن این هدف بوده است تا امان الله خان را هم قاتل پدر و هم عهد شکن معرفی کند. درحالی که بنابر توضیحات داکتر کاظم قاتل امیر حبیب الله خان شخصی بنام مصطفی صغیر یک اجنت انگلیس بوده است که با پلان از قبل آماده شده انگلیس در همدستی با عناصر پر نفوذ در اطراف امیر [منظور نادرخان است] صورت گرفته است و بعد، در ترکیه قبل از انجام ترور انا ترک، دستگیر و در حاشیه استنطاق خود به قتل امیر حبیب الله اعتراف کرده بود.

این همه قراین و شواهد نشان میدهد که در دربار امیر حبیب الله کدام حزبی بنام سری وجود نداشته است. پس غبار بر اساس کدام مدرک و شواهد، با کدام قرابت خود با دربار از وجود چنین حزبی خبر داشت که حتی مستوفی الممالک (رئیس استخبارات امیر شهید) به آنهمه جواسیس زنانه و مردانه خود در داخل ارگ از آن اطلاعی نداشت مگر غبار این را میدانست و خبر داشت که همان حزب تصمیم به قتل امیر گرفته بود؟

دوراز امکان نیست که موردسوء ظن قرار گرفتن غبار در توطیه ترورشاه توسط محمداخیر او را واداشته باشد تا با ثبت داستان «حزب سری دربار» درواقع انتقام خود را از شجاع الدوله وهمچنان شاه امان الله طوری بگیرد که تا امروزهرکه داستان حزب سری دربار را میخواند فکرمیکند، امان الله خان بوسیله شجاع الدوله قاتل امیر حبیب الله خان بوده است. واین روایت یک منبع مهم غلط فهمی و سوء برداشت برای اکثریت خوانندگان شده است!

دراینجا این سخن مرحوم حبیبی قابل توجه است که درموردتاریخ نگاری غبارنوشته بود: «وی، در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنا براین درتاریخ نگاری خود ناظر بی طرفی به نظر نمی آید...»^{۶۴}

از آنچه گفته آمدیم برمی آید که در دربار امیر حبیب الله خان حزب سری وی جود نداشته است و غبار آنرا بخاطری که مظنون توطیه در قضیه ترورشاه امان الله در بندقرغه شده بود ومدت سه سال زیرنظارت شجاع الدوله وزیرامینه بود، طوری برساخته است که درعین توصیف از امان الله، وی قاتل پدرش وانمود کند، حالآنکه قاتل امیر حبیب الله شخص دیگری بنام مصطفی صغیر هندی الاصل جاسوس انگلیس بوده است. پایان

^{۶۴} - حبیبی، جنبش مشروطیت، چاپ کابل، ص ۱۳۸

فصل دوم

بقدرت رسیدن نادرخان و تصفیه حساب با همفکران شاه امان الله

تلاش نادرخان برای رسیدن بقدرت:

سپهسالار محمدنادر خان پسر سردار محمدیوسف خان ابن سردار یحیی خان [خسر امیر محمد یعقوب خان] این سرسلطان محمدطلایی بود.



سردارسلطان محمدخان طلایی همان کسی است که با مشورت هارلان جاسوس انگلیس از صف برادر خود امیردوست محمدخان درجنگ برضد رنجیت برید و درصف دشمن پیوست و پشاور را به رنجیت سینگ تسلیم داد و بعد از سوی رنجیت سینگ بحیث حاکم پشاور منصوب شد. به همین دلیل وقتی از «آل یحیی» نام برده میشود، درواقع یادآوری از سرداریحیی

خان خان بحیث شریک جرم امیر محمدیعقوبخان درامضای معاهده شوم گندمک (می ۱۸۷۹) و همچنان یادر آوری ازتسلیم دادن پشاور

از جانب سلطان محمدخان طلائی پدرسرداریحیی خان به رنجبت سینگه است.

داکترزمانی مینویسد: «خانواده یحیی خان در سال اخیرپادشاهی امیر عبدالرحمن خان اجازه بازگشت به افغانستان یافت. موافقه امیر عبدالرحمن خان بعد از عریضه سرداریحیی خان و پسران او به وساطت و کوشش های انگلیس هت صورت گرفته و به روایتی امیر با تجربه به فرزندان خود توصیه کرده و هوشدار داده بود که از خاندان یحیی خان دوری جویند....»

خانواده یحیی خان بعد از عهدنامه در قرآن مجید اجازه آمدن به کابل را حاصل و در سال ۱۹۰۱ میلادی از دیره دون به کابل آمد. و در همان سال با در آمدن دختر سردار محمدیوسف خان (خواهر محمدنادرخان) در عقد نکاح امیرحبیب الله خان، راه برای داخل شدن تمام افراد خانواده یحیی خان در دربار کابل باز شد. بعد از نکاح خواهر محمدنادرخان (مادر سردار اسد الله خان) به ترتیب سن، سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان بحیث صاحبان خاص، سردار سلیمانخان شاغاسی نظامی، سردار فتح محمدخان زکریا بحیث کوتوال، سردار محمدعزیز خان بحیث شاغاسی خارجه، سردار محمدنادرخان بحیث غندمشرازدلی های خاص (گاردشاهی)، سردار هاشم خان سرسرویس (قوماندان گاردشاهی، سردار شاه ولی خان بحیث سرخان اسپور (رکاب باشی)، سردار احمدشاه خان (آصفی) بحیث سرمنبر اسپور، سردار شاه محمودخان بحیث سرجماعه پروانه تعیین گردیدند و بدین ترتیب این خانواده بنام خانواده مصاحبین مسمی و به یک نیرویی از نیروهای مهم دیگر در سلطنت امیر تبدیل شد.»^{۶۵}

^{۶۵} - داکترزمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ۲۰۱۳، ص ۴۱۲

در عهد امیر حبیب الله خان محمدنادرخان درسرکوبی شورش جنوبی در سال ۱۹۱۲ موفق شد و از طرف امیر برتیه سپهسالاری نواخته شد. پس از قتل امیر حبیب الله خان در لغمان، نادرخان بحیث سپهسالار قشون معیتی امیر حبیب الله از امیر نصرالله خان بحیث جانشین امیر حبیب الله خان حمایت کرد، اما بر اثر قیام سپاه جلال آباد او و برادرانش به اتهام قتل امیر سراج الملت والدین دستگیر و بزنجیر کشیده شدند. در کابل امان الله خان او و برادران و بنو اعمام او را از بند رها کرد، چونکه پلان جنگ استقلال با انگلیس را روی دست داشت، آنها را دوباره بکارهای اولی شان بازگشتاند. در جنگ استقلال محمدنادرخان بحیث قوماندان جبهه جنوبی تعیین گردید و بر اثر اصابت مرمی توپ که از جانب او بسوی قلعه تل فیر شده بود، و قلع حریق گردید، بحیث فاتح تل شناخته شد. وی بحیث وزیر دفاع و رئیس تنظیمه قطغن و بدخشان گماشته شد. و چون بدون استیذان شاه امان الله بسماچی های ضد شوروی را حمایت و تقویت میکرد، دولت شوروی از این حرکات او بدولت افغانستان شکایت کرد و شاه امان الله او را به مرکز فراخواند و هنگامیکه شورش خوست آغاز شده بود، شاه از او خواست قیادت قوتهای دولت را برای خاموشی غایله خوست بدوش گیرد، ولی او شرایطی را به دولت پیش کرد که شاه آنرا نپذیرفت و محمدولی خان را بحیث قوماندان جبهه خوست فرستاد و او را بحیث وزیر مختار در فرانسه از کابل دور ساخت.

داکتر سید عبدالله کاظم از قول محمد رحیم ضیائی (شیون کابلی) نواسه امیر عبدالرحمن خان و مغضوب نادرخان و مفرور به خاک شوروی مینویسد که: «علت سبکدوشی نادرخان این بود: امیر امان الله اسنادی بدست آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکردگان شورش منگل با اشخاص مانند ملا عبدالله لنگ [مشهور به ملای لنگ کاظم]، و ملا عبدالرشید و نیز یکی از اقوام نادر

خان یعنی عبدالکریم نواسه شیرعلی خان فرزند یعقوب خان که در راولپندی هند می زیست، ثابت می ساخت. در حقیقت این عبدالکریم بود که انگلیسها او را نزد قبایل منگل فرستادند، برای اینکه در جنوب کشور پایگاه مخالف با امیر امان الله را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادرخان، امیر امان الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادر خان با بسماچی ها نیز در نظر گرفت. امان الله خان نادر خان را به کابل احضار نمود [از قطغن و بدخشان کاظم] و برای این که وی را دور ساخته باشد، در عوض محمود طرزی که به افغانستان آمده بود، در فرانسه سفیر ساخت^{۶۶}.

اما نادرخان چندی بعد از سفارت افغانستان در پاریس به بهانه مریضی استعفاداد ولی در فرانسه باقی ماند و هنگامی که امان الله بر اثر شورش های شینوار و بچه سقاو از سلطنت استعفا داده و مجبور به خروج از کشور شده بود، نادرخان از پاریس راهی هندوستان و وارد پشاور شده و مبارزه علیه حبیب الله کله کانی را بمنظور نجات افغانستان از دست سقویان بدوش گرفته بود.

نویسنده کتاب آتش در افغانستان مینویسد که : در بمبئی یک نماینده حکومت هندبرتانوی بنام "فریک Freke" به ملاقات نادرخان رفت و پیام شفائی حکومت هندبرتانوی را به وی رساند که: "امیدوار است یک افغانستان آزاد و در صلح، متحد و قوی و دوست بوجود آید، زمانی صلح در افغانستان برقرار و یک افغانستان باثبات و متحد بوجود خواهد آمد که با ما دوست باشد." (منظور این جملات این است که : زمانی یک افغانستان باثبات بوجود خواهد آمد که با انگلیس دوست باشد.)^{۶۷}

^{۶۶} - رجوع شود به مقاله به یاد نویسنده و شاعر آواره افغان - "شیون کابلی" در آرشیف مقالات نویسنده

^{۶۷} - آتش در افغانستان، ص ۱۴۱

داکتر زمانی نیز مینویسد که: «نادرخان از روز ورود خود به هند تارسیدن به پشاور و رفتن به سمت جنوبی ولوگر بصورت متواتر به آزادیخواهی خواهان هند و افغانها راجع به هدف اصلی خود دروغ میگفت که گوید آمدن به افغانستان مقصد شخصی ندارد، خودش مدعی تاج و تخت نبوده تنها برای نجات وطن و برگشتاندن صلح و آرامش برگشته است. از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله متأسف بوده و برای خیر شخصی آن و منافع جامعه کار خواهد کرد، و انتخاب پیشوا کار مردم افغانستان است.»^{۶۸}

ریه تالی ستیورات میگوید: در ۲۷ فیروزی شاولیخان و هاشم خان به پشاور رسیدند. در اینجا بسیاری نمایندگان انتظار می کشیدند تا نادرخان به قندهار برود و از امان الله خان پشتی بانی کند، ولی نادرخان به نمایندگان گفت که [رفتیم به قندهار] به شما ارتباط ندارد. در این وقت یک هیئت از جانب امان الله خان و دوهیئت از سوی بچه سقاو به پشاور رفته بودند تا نادرخان را ملاقات کنند، مگر نادر قبل از ورود این هیئت با همفریز، سفیر انگلیس ملاقات کرده از همفریز در مورد شحص مورد نظر انگلیس برای سلطنت آینده افغانستان معلومات خواسته بود. همفریز به نادرخان جواب داده بود که ما در موضوع افغانها و آزادی شان مداخله نمی کنیم و از این حالت سردرگمی و بیچاره گی شان سوء استفاده نمی نمائیم. نادرخان از همفریز به صفت یک دوست خواهش نمود که به وی مشورت بدهد که چه کند؟ همفریز به وی گفت که جرگه را دایر نماید و از قبایل بخواهد یک نفر را به صفت پادشاه تعیین کنند، قطع نظر از اینکه آن شخص امان الله خان باشد یا شخص دیگری. همفریز به نادرخان حالی ساخت که حکومت برتانیه حاضراست به سوی شخصی که یک حکومت باثبات را

^{۶۸} داکتر زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ص ۴۴۱

تاسیس کند دست دوستی دراز نماید. نادرخان گفت: بسیاری شک و تردید از دماغ زایل گردید. نادرخان با ستایش از حکومت برتانیه اظهار داشت که افغانها هرگز این چیزها را فراموش نخواهند کرد هنگامی که نظم و نسق را درخانه شان برقرار سازند، انشاء الله آنها در نظر ندارند که امان الله خان را دوباره جابجا سازند.^{۶۹}

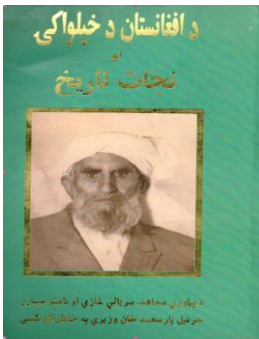
در پشاور علی احمد خان با جنرال نادر خان ملاقات نمود و به جنرال نادرخان یادآور شد که حاضریم با شما مشترکاً در برابر بچه سقو مبارزه کنم مهم سقوط دادن بچه سقو است و بعد از سقوط او فرقی نمیکند که شما پادشاه شوید و یا من، چون به موافقتی با نادر خان نرسید به قندهار فت.

نویسنده امریکائی ریه تالی استوارت میگوید: «محمدحکیم نماینده تجارتی افغان در پشاور که از هوادار شاه امان الله بود همینکه مطلع شد، نادرخان با همفرو سفير برتانیه در پشاور ملاقات کرده و بعد بسوی مناطق قبایل حرکت نموده است، یک اعلامیه برضد نادرخان و برادرانش پخش نموده نوشت که: «این اشخاص خاین هستند، نادر، شخصی است که امیرحبیب الله را کشته و فامیل وی را عبدالرحمن خان از افغانستان کشیده بود، زیرا آنها به کشور وفادار نبودند و دوباره ثابت ساختند که به برتانیه وفادار اند، طوریکه آنها را درهند برتانوی تربیه کرده بودند. این ها دشمن اسلام اند و میخواهند که افغانستان را دوباره زیرسلطه برتانیه بیاورند. علمای را که برتانیه پول داده بود و پول میدهد آنها را در این رابطه کمک مینمایند. آنها ۳،۶۰۰،۰۰۰ روپیه از برتانیه گرفته اند که این پروپاگند را دوام بدهند و نباید به این اشخاص خاین اجازه داده شود که در افغانستان بیشتر توقف نمایند. هر شخصی که به نادر و برادرانش کمک نماید

مانند آنست که برتائیه را کمک می نماید.^{۷۰}

داکتر زمانی درباره این عبدالحکیم خان مینویسد که: «او از ماموران سابقه دار افغانستان بود که در عهد امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله ماموریت داشته و در دوران امان الله خان نخست به حیث رئیس اتحادیه تاجران کابل و در سال ۱۹۲۶ بحیث وکیل تجار افغانی در پشاور مقرر شد. میرزا عبدالحکیم در دوره اغتشاش شینوار یکی از حامیان فعال امان الله خان بود. او حکومت های حبیب الله کلکانی و نادرشاه را برسمیت شناخت و با وجود فشارهای وارده از طرف مقامات از تسلیم نمودن امور وکالت تجاری به نمایندگان فرستاده شده آنها ابا ورزید. انگلیسها در عهد نادرشاه میرزا عبدالحکیم خان را نخست در ماه فیروی ۱۹۳۰ در پشاور دستگیر کردند و بعدها وی را به اتهام کمک در نشر مقالات ضد رژیم نادرشاه در جریده زمیندار یکجا با مخالفین دیگر نادرشاه مثل امین جان [برادرشاه] به برما تبعید کردند.»^{۷۱}

نقش قبایل وزیرستان و قبایل یکتیا در نجات کابل



آقای داکتر زیرکیار زیر عنوان «د خپلواکي او غلواکي جگړې» مقاله مفصلی نوشته و در آن از سهمگیری و جانبازی قبایل وزیرستان و مسعود و ژوب و کند و غیره که هم در جنگ استقلال و هم در جنگ برضد بچه سقو سهم موثر داشتند، یادآوری کرده اند. معلومات داکتر زیرکیار به استناد کتاب خاطرات

^{۷۰} - ریه تالی ستواریت، آتش در افغانستان، طبع پشاور، ص ۱۵۴

^{۷۱} - داکتر زمانی، مقاله نکاتی در پیرامون اعلامیه شاه امان الله، افغان جرمن

جنرال یار محمدخان وزیری برای من تازه بود و به همین خاطر من آن مقاله را به دري ترجمه کردم و درافغان جرمن آنلاين به نشر سپردم. کتاب «دافغانستان داستقلال اونجات تاريخ» نام دارد که از طرف جنرال یار محمدخان وزیری نوشته شده و در سال ۲۰۰۰ میلادی در ۳۸۵ صفحه در لاهور پاکستان به چاپ رسیده است.

خوشبختانه کتاب **خاطرات جنرال یارمحمدخان وزیری**، قوماندان لشکرنجات کابل از جنگ سقویان، در واقع خلاء کتاب فیض محمد کاتب را در ثبت وقایع ماه سنبله تا ۲۵ ماه میزان ۱۳۰۸ / ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ پر میکند. به سخن ساده تر این کتاب تحرکات قبایل وزیری و جاجی و دیگر عناصر ضد حکومت سقاوی را در جنوب کشور، جای که برای نجات کشور از چنگ سقویان تصمیم گرفته میشود، توضیح و تشریح میکند.

در مقاله **(دخپلواکی او غلواکی جگری)** از قلم داکتر زیرکیار میتوان داستان فتح کابل توسط قبایل وزیرستان و اقوام جاجی جنوبی بسر کردگی جنرال یارمحمدخان وزیری و سپهسالارانادرخان و جرگه ها و تعهدات او را با سران قبایل وزیری و جاجی پکتیا و چگونگی فرار بچه سقورا از دروازه شمالی ارگ مطالعه کرد.

داکتر زیرکیار در این مقاله بیشتر توجه خود را بر توانائی های رزمی و جنگی قبایل وزیرستان تحت قیادت جنرال یارمحمدخان معطوف ساخته بود تا نشان داده باشد که مردم وزیرستان، هم در جنگ «خپلواکی» (استقلال) و هم در جنگ علیه «غلواکی» (سقوی) نقش مهم و چشمگیری داشته اند، و استقلال افغانستان مرهون قربانی ها و جان بازیهای مردم وزیرستان می باشد، مگر افتخار این قربانی ها بجای مردم وزیرستان، به سپهسالارانادرخان تعلق گرفت و او به حیث فاتح تل و قهرمان جنگ استقلال شناخته شد؟؟؟

داکتر زیرکیار همچنان به نامه های شاه امان الله خان اشاره میکند که بتاريخ ۱۲ حمل ۱۳۰۸ ش توسط عبدالاحد خان [مایار]

بدست جنرال یارمحمدخان وزیرری در شاهجوی قلات رسیده بود وشاه از جنرال وزیرری خواسته بود تا ۱۴ نامه را که عنوانی ۱۴ تن از مشران وزیرستان نوشته بوده به آنها برساند واز آنها بخواهد که برای نجات کشوراز چنگ سقویان امان الله را کمک نمایند.[۷۷] جنرال وزیرری بلا معطلی بعد از هفت شبانه روز سفربا پای پیاده در کوهستانات صعب العبورخود رابه وزیرستان رسانید و با رساندن نامه های شاه به سران قبایل دیدار وگفتگومود و سپس آنها را در "وانه" مرکز وزیرستان برای جرگه فراخواند و با تشریح وضعیت سیاسی افغانستان وشاه امان الله پیغام شاه غازی را برای جرگه قرائت نمود واز ایشان خواست تا از شاه امان الله حمایت کنند. مردم وزیرستان که شاه امان الله غازی را از دل وجان دوست داشتند بلا درنگ آمادگی خود را برای کمک به شاه ابراز داشتند و شش هزارمرد جنگجوی از اقوام مختلف وزیرستان آماده پیکار با رژیم سقوی شدند و این آمادگی خود را با نواختن دهل واتن ابراز داشتند.

بقول آقای زیرکیار که به استنادکتاب خاطرات جنرال وزیرری سخن میگوید«در تاریخ اول ثور ۱۳۰۸ شمسی [۲۱ اپریل ۱۹۲۹] تقریباً شش هزار لشکر مسلح قومی با نواختن «دهل و اجرای اتن» بسوی افغانستان به حرکت افتادند. بعد از اتن ملا فضل الدین مشهور به شهزاده سخنرانی هیجان انگیزی ایراد نمود و برای لشکر دو سفارش مهم نمود: یکی اینکه درهواداری از امان الله خان «دراین خدمت عظیم سهیم میگردند» ودیگر اینکه «تلاش میکند که از طریق جرگه مخالفین شاه را به طرفداری خود ایستاده کند». پس از آن انگورخان، دلبازخان، زنگی خان و هفتی خان، هر یک از لحاظ عسکری بر سه نکته مهم ذیل تاکید ورزیدند:

(اول)- بزرگ و خان هر قوم، قوماندان قوم خود است ؛

۷۲- زیرکیار، له امیر عبدالرحمن خان نه تراشرف غنی ۱۸۸۰-۲۰۱۵، ص ۸۰۰ (بحواله جنرال وزیرری، ص ۱۴۰-۱۴۳)

دوم) - «ما بزرگان حاضر و غایب قوم وزیر و مسعود، جنرال یارمحمّد خان وزیری را بحیث جرنیل [جنرال] تمام لشکرهای قومی انتخاب کرده ایم»،

سوم) - «تا فتح کامل کابل، تحت قیادت او روان خواهیم بود.» (منبع: دخیلواکی او غلواکی جگری مقاله)^{۷۳}

به هر حال وقتی لشکر وزیرستان به اورگون رسید، مطلع شدند که شاه و لشکر قندهار در ۴ ثور از غزنی به قلات عودت کرده اند، بنابراین لشکر وزیرستان نیز در ۴ ثور راهی برمل وزیرستان شدند.

زیرکیار در ادامه مینویسد: جنرال وزیری به این نتیجه رسید که یک بار دیگر لشکرهای قومی وزیر و مسید (مسعود) را بدور خود جمع کند و برضد رژیم سقوی به حرکت آورد. جنرال وزیری در برمل با بزرگان و سران قومی جرگه کرد و فیصله بعمل آمد تا این بار لشکر مسلح داخل پکتیا گردند، اول بر مرکز نظامی اورگون حمله کنند و بعد به استقامت کابل بحرکت افتند. با این پلان لشکر جنرال وزیری در روزاول جوزای ۱۳۰۸ شمسی [۲۲ می ۱۹۲۹] به اورگون رسید و در مقابل قلعه نظامی اورگون نزدیک (مونیدی) توقف کرد.

در ساعت ده بجۀ شب اول جوزای ۱۳۰۸ [۲۲ می ۱۹۲۹] دهل حمله بر قلعه نواخته شد و با سرعت قلعه اشغال گردید. سقاویان، به جنرال وزیری تسلیم شدند، و تمام بزرگان سقوی با جنرال وزیری بغل کشی و خوش آمد گفتند.»

در اینجا آقای زیرکیار تحت تاثیر جذات جنگی لشکر وزیرستان قرار گرفته از مقاومت لشکر سقوی و تلفات طرفین یاد

^{۷۳} - داکتر زیرکیار، به سبک خودش پیغام کتاب را می گیرد و گاه داخل قوس ناخنک و گاهی خارج قوس ناخنک بدون ذکر دقیق ماخذ بیان میکند که عبارت فوق یک نمونه روش کار ایشان است.

نمیکند و اینکه بعد از فتح قلعه جنرال وزیر ی قوماندان لشکر دست به چی اقداماتی زد، چیزی نمیگوید.

زیرکیار در ادامه میگوید: «نادرخان در میان طایفه علیخیل قوم حاجی قرار داشت. جنرال یارمحمد خان وزیر ی برای نادرخان نامه ای فرستاد و اظهار کرد که برای دوباره برگشتاندن امان الله خان با تو یکجا بسوی کابل حرکت میکنیم. مگر جواب خط جنرال وزیر ی» دوباره نیامد».^{۷۴}

داکتر زیرکیار این را هم توضیح نمیدهد که لشکر نجات از اول جوزا که قلعه ارگون را از دست سقویان فتح و متصرف شدند تا ۳ میزان که به علیخیل رفتند در مدت چهار ماه در کجا بودند و چی میکردند؟ برای روشن شدن موضوع من از آقای ایاز نوری که کتاب جنرال یارمحمدخان وزیر ی را در اختیار دارد، پرسیدم.

آقای نوری چنین پاسخ دادند: در صفحات ۲۱۸-۲۲۴ کتاب خاطرات جنرال وزیر ی آمده است که « ساعت ده بجۀ شب اول جوزا ۱۳۰۸ هجری شمسی حمله لشکر ما بر قلعه [مقرقوای سقاوی] شروع شد. و محاصره این قلعه ۲۰ روز را در بر گرفت. و بتاريخ ۲۱ جوزا غوند مشر عبدالغیاث سقاوی شخصاً نزد جرنیل یار محمد خان آمده و تسلیم شد. و بنابر مندرجات صفحات ۲۲۵-۲۲۶ لشکر وزیرستان تحت قیادت یار محمد خان برای انتظار اواخر فصل تابستان، واپس به وزیرستان رفته است.» یعنی وقفه نسبتاً بزرگ را که مورد سوال شما قرار گرفته است لشکر یار محمد خان در خانه های خویش در آن طرف خط تحمیلی سپری کرده اند.»^{۷۵}

^{۷۴} - زیرکیار، جمله «دوباره نیامد» را داخل گیومه گرفته است، و هدف آن (جواب نامه نیامد) است، که لزومی به داخل گیومه ندارد، بجای آن ماخذ نامه در کتاب مهم بود که نشان نداده است.

^{۷۵} - محمدایاز نوری، دریچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین، ۲۳ / ۵ / ۲۰۱۷

زیرکیار در مقاله خود، از مکتوب نادرخان به جنرال وزیر و مجبوریتهای نادرخان یاد میکند و مینویسد: «جنرال وزیر شش و نیم هزار جنگجوی ورزیده در اختیار داشت، و سلاح و مواد خوراکه را از قلعه نظامی اورگون بدست آورده بود. مگر نادرخان و برادرانش نه سرباز و نه سلاح و نه پولی داشتند که با آن سرباز و سلاح تهیه کنند. آنها در میان طایفه علیخیل جاجی هم آرام نبودند، چرا که درخوست و خمکنی با تهدیدات سقویان رو برو بودند. در چنین شرایطی نادرخان و برادرانش مجبور بودند به قومانده جنرال یارمحمد خان وزیر تن در دهند. نادرخان به قوماندان لشکر وزیر و مسعود (جنرال یارمحمد خان وزیر) نامه ای با این مضمون فرستاد:

«عزیزان من! بزرگان و مشران قوم غیور وزیر و مسعود [مسید]، شجاعت و مردانگی شما در جنگ استقلال برای من معلوم شده است. امروز باز هم وقت نشان دادن غیرت و مردانگی شما رسیده است. اعلیحضرت غازی امان الله خان از دست یک سارق و قطاع الطریق به خارج فرار کرده است. هر گوشه وطن در آتش بی اتفاقی میسوزد. ننگ و غیرت افغانی از همه ما تقاضا میکند که با اتفاق و اتحاد خود وطن را از فتنه جاری نجات بدهیم. محمد نادر» - (جنرال وزیر، صص ۲۳۸-۲۳۹)

زیرکیار میگوید: جنرال وزیر با لشکر نجات در ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۴۸ هـ [۲۵ سپتمبر ۱۹۲۹ = ۳ میزان ۱۳۰۸] به علیخیل جاجی رسید و در آنجا محمدنادرخان از تمام سران و مشران قومی استقبال و با هریک آنها بغل کشی کرد و خوش آمد گفت. بزرگان دلیر و با غیرت قوم جاجی: (جاجی جانخان، سیدخان، سربلندخان، ولیپت خان وعده سپردند که: سران قومی نان و غذای لشکر وزیرستان را بر ذمه خود میگیرند و به نوبت در خدمت شان میباشند. بعد از ادای نماز شام، نادرخان به استراحتگاه خود رفت، و پس از

نمازخفتن، سران نظامی را برای جرگه نزد خود خواست. سران نظامی به محل اقامتگاه نادرخان رفتند و در آنجا محمد نادرخان در بیرون (چونی) از آنها دست بر سینه استقبال کرد.

تعهد قبایل با نادرخان به هدف گرفتن سلطنت به امان الله خان:

جنرال یارمحمد خان وزیري که قوماندان جنگ نجات بود، به وکالت از بزرگان وزیر ومسعود به محمد نادرخان چنین گفت: «سپاه سالار صاحب! این جنگ جویان دلیر و با غیرت ... خاص به اعتبار آن فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان اینجا جمع شده اند که در تاریخ ۱۲ حمل د ۱۳۰۸ [۱ اپریل ۱۹۲۹] در شاه جوی به من توسط وزیر صاحب عبدالاحد خان سپرده شده بود. « (صص ۲۵۰-۲۵۷).

بعد از این سخنان، عبد الله خان مداخلیل برادر ملک زنگی خان مداخلیل به «سپاه سالار» گفت: جنرال یارمحمد وزیري «همان چیزی را بیان کرد که بزرگان ما بر آن عهد و پیمان کرده اند». مجلس با این فیصله پایان یافت که فردا جرگه خواهیم کرد.

داکتر زیرکیار میگوید:

فردا ۲۱ ربیع الثانی / ۱۳۴۸ هـ ق [۲۶ سپتمبر ۱۹۲۹ = ۴ میزان ۱۳۰۸ ش] در جرگه نجات، سران جنگ نجات ومحمدنادرخان باهم در ۱۵ ماده تعهد کردند که چند تای آن این است: پس از نجات وطن قدرت به امان الله یا به یکی از اعضای خانواده اش تسلیم داده میشود؛ تا بازگشت امان الله خان به کشور، محمد نادرخان بحیث کفیل مقام سلطنت اجرای وظیفه نماید؛ ... از همین اکنون به تمام طرفداران سقوی اعلان عفو شود. مگر بندگان جنگ تا زمان «نجات وطن» نگاه داشته شوند، وبعد «با عزت واحترام» آزاد شوند. پس

از آن محمد نادر خان «با ما در قرآن امضا کرد که به تمام فیصله های جرگه گردن می نهد».

چنانکه دیده میشود جرگه علیخیل یک فیصله در ۱۵ ماده صادر کرد که هریک از مواد پانزده گانه برای یک تاریخ نگار بسیار پراهمیت است، مگر آقای زیرکیار از درج تمامی آن مواد صرف نظر کرده اند.

به نظر من اگر جرگه علیخیل بر اثر تقاضای نادرخان و مشران اقوام مختلف پکتیا بشمول بزرگان وزیرستان تحت قیادت جنرال یارمحمدخان وزیری صورت نمیگرفت و در آن یک تعداد شرایط مطرح و مورد فیصله و تصمیم سران جرگه قرار نمی گرفت، نه کابل از چنگ سقویان نجات می یافت و نه نادرخان به سلطنت میرسید و نه "منارنجات" به یاد شهدا و جانبازان پشتون در جنوب غرب چمن حضوری در دروازه لاهوری [که بهتر است بعد از این بنام دروازه پکتیا مسمی شود] برپا میگردید و نه ظاهرشاه میتواندست برای مدت چهل سال بر این کشور سلطنت کند.

از این است که میگویم، جرگه علیخیل پکتیا، درنجات بخشی مردم کابل و سرنوشت آینده افغانستان همان قدر اهمیت دارد که مذاکرات راولپندی برای حصول استقلال افغانستان اهمیت داشت.

من متن فیصله جرگه را که توسط شاعلی محمدایاز نوری از کتاب جنرال یارمحمدخان وزیری اقتباس کرده، به دری ترجمه می نمایم و سپس تبصره مختصری بر مواد آن خواهیم داشت.

جرگه علیخیل پکتیا، به هدف اعاده سلطنت به امان الله خان

(تاریخ: ۴ میزان ۱۳۰۸ = ۲۶ سپتمبر ۱۹۲۹)

جرنیل وزیری در صفحات ۲۵۸ - ۲۶۱ کتاب خود به ارتباط آن جرگه مهم که تعهدات آن در قرآن با سپهسالار نادرخان امضاء

شده است، چنین مینویسد: تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۴۸ هجری قمری ، ساعت ده صبح در عمارت چونی علیخیل که مقر سپهسالار نادرخان بود، جرگه بزرگان قومی دایر شد. دراین جرگه سپاه سالار محمد نادر خان، کرنیل سردار شاه محمود خان، مولوی صاحب الله نواز خان، حاجی صاحب نواب خان، زلمی خان منگل، زمرک خان خدران، سنگ خان منگل، عبدالغنی خان گردپزی، فیض محمد فرزند حاجی نواب خان ، غوند مشر صاحب نور محمد گردپزی، سردار صاحب امین جان برادر اعلیحضرت امان الله خان ، فقیر محمد خان مومند رئیس جنگلات سمت جنوبی درعهد اعلیحضرت غازي امان الله خان ، حاجی صاحب جان خان سربلند، سید خان و لیبیت خان ازگل غوندی خاخی ، شیر جان تنی، سدو خان تنی، شادیخان دور و تمام بزرگان وزیر و مسود تحت قیادت من اشتراک داشتند... بعد از بحثها وتبادل نظرهای طولانی، مشران و بزرگان قومی وسپهسالار به نکات آتی توافق کردند: ^{۷۶}

تعهدات جرگه علیخیل در پانزده ماده:

- ۱- تمام بزرگان ورؤسای قبایل جنگجویان خود را تا نجات کامل وطن ازچنگ سقویان ترغیب وتشویق نمایند.
- ۲- لشکرهای اقوام خدران، منگل، خاخی و گردپزیها جدا باشند ولشکرهای اقوام وزیر، مسعود، دور و تنی، جدا باشند.
- ۳- تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله [کلکانی] با فیصله وتصمیم مشران وبزرگان قومی به پیش برده میشود.
- ۴- تا زمان فتح کابل، سپهسالارصاحب [نادرخان] در علیخیل [پکتیا] جابجا باشد. وبجای او کرنیل شاه ولی خان به وکالت از سپهسالار با لشکر همراهی کند.

^{۷۶} محمدایاز نوری، داکترنی مصداق نه یوه پوشتنه، افغان جرمن آنلاین ۱۷/ ۵/ ۲۰۱۷

۵- بعد از نجات وطن از اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن به وطن دعوت بعمل آید. ویا به کسی از خانواده وی سلطنت سپرده شود.

۶- تا بازگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله خان به وطن، سپهسالار صاحب [نادرخان] وکیل امور سلطنت باشد.

۷- علما و مشایخ حقیقی به چشم عزت و احترام دیده شوند.

۸- تربیه و توجه به حال عسکر باید به همن طریقی صورت بگیرد مثلی که پادشاه از اعضای خانواده خود تربیت و مراقبت مینماید.

۹- مامورین حکومت باید از چور و چپاول و رشوت خوری دست بردارند.

۱۰- کسانی که برای نجات وطن از جان و مال خود گذشته اند، حکومت آنها را یاد داشت نماید و در تاریخ [نام آنها] ثبت شوند!

۱۱- پس از نجات وطن باید به وارثان شهیدان و معلولین لشکر نجات معاشات و مکافات تعیین و پرداخته شود.

۱۲ - از آنجای که اردوی افغانستان در جنگ داخلی تباه شده اند و یک تعداد صاحب منصبان با حاک و حکومت خیانت ورزیده اند، بنابراین باید به بزرگان لشکر ناجی در اردوی افغانستان وظیفه و مناصب نظامی داده شود.

۱۳- بزرگان لشکر وزیر و مسعود از ماه ثور ۱۳۰۸ تا همین اکنون برای نجات وطن و اعاده تاج و تخت به لکها و میلونها افغانی پول از جیب شخصی خود مصرف کرده اند، باید پس از نجات وطن، مصارف این مشران محاسبه گردد و از خزانه حکومت به افراد لشکر و بزرگان شان پرداخته شود.

۱۴ - سراز همین لحظه به تمام طرفداران حبیب الله عفو اعلان شود.

۱۵ - اسیران جنگی تا نجات وطن نگهداشته شوند و بعد از حصول نجات با عزت و احترام رخصت شوند.»^{۷۷}

ارزیابی فیصله نامه جرگه علیخیل :

فیصله نامه جرگه علیخیل پکتیا قبل از همه نشان میدهد که در آن جرگه، علاوه بر اقوام وزیری و مسعود، تنی و دوبر، اقوام مختلف پکتیا مثل خاخی، خدران، منگل، وگردیزی شامل بوده اند. (ماده دوم).

مواد ۴ و ۵ و ۶ تصریح میکند که هدف این لشکر کشی بغرض نجات افغانستان از چنگ رژیم سقوی، برای اعاده سلطنت مجدد شاه امان الله غازی بوده است و تا زمان برگشت شاه غازی به وطن، سپهسالار نادرخان، به وکالت امور مملکت را برعهده خواهند داشت. و در صورتی که شاه از قبول سلطنت اباورزند، یکی از بستگان خانواده سلطنتی (سراج) به پادشاهی برگزیده خواهد شد.

در میان بقیه مواد این فیصله نامه، ماده دهم بسیار با اهمیت است، به این معنی که در ماده دهم تصریح شده است تا از آنانی که در راه نجات کشور از بلای سقویها حیات و زندگی خود را فدا میکنند، دولت باید نام های آنها را یاد داشت و ثبت تاریخ نماید تا خاطره ایشان فراموش نگردد و آیندگان از فداکاری ایشان قدردانی کنند. به همین خاطر بود که نادرخان به یاد این جانبازان شجاع **مینار یادگار نجات** را در دروازه لاهوری، جای که لشکرهای نجات از آن راه به کابل وارد شده بودند، اعمار نمود و نامهای برخی از بزرگان قومی پکتیا را در آن منار ثبت نمود.

ماده یازدهم، نیز حایز اهمیت زیاد است، زیرا در این ماده به آنهایی که معلول و یا شهید میشوند اطمینان میداد که دولت مکلف است تا به وارثان شهداء و معلولین، حقوق و معاش مناسب در نظر

^{۷۷} محمدایاز نوری، د. داکتر نبی مصداق نه یوه پوشتنه، افغان جرمن آنلاین ۱۸ / ۵ / ۲۰۱۷

گرفته و عندالموقع تادیه نماید. این امر برای جنگجویانی که کمر به نجات کابل و تمام کشور بسته بودند در امر پیروزی بردشمن مشوق و سایق خوبی بشمار میرود.

ماده سیزدهم، پرداخت مصارف لشکرکشی مردم وزیرستان را که از ماه ثور ۱۳۰۸ تا میزان همان سال از جیب خود متقبل شده بودند، بردوش دولت می گذاشت تا پس از محاسبه به آنها پرداخته شود.

ماده چهاردهم بیانگر عفو عمومی و پیش از پیش افراد وابسته به رژیم سکوی است تا به دشمن بفهاند که اگر شمشیر بر زمین گذارند، واز جنگ و مقابله درگذرند، مورد عفو قرار میگردند. و این یکی از بهترین مواد این فیصله نامه شمرده میشود.

اطلاع بر یکایک مواد فیصله این جرگه سرنوشت ساز، برای من همانقدر مهم و با ارزش است که مذكرات صلح راولپندی در ۱۹۱۹ برای استقلال کشور با اهمیت بود.

در این فیصله نامه کدام ماده ایکه مردم قبایل را بطور خاصی مشمول امتیازات مستمری دولت کرده باشد، از قبیل معافیت از خدمت عسکری و یا عدم تادیه مالیات به دولت و بخشیدن زمین و کاریز و معاش دسترخوان باشد، دیده نمیشود. و اتهام های که برخی از وکلای شورا در روزهای رأی اعتماد صدراعظمان دهه دیموکراسی به آدرس مردم جنوبی کشور در این ارتباط میزدند، همه بی اساس بوده و جنبه تبلیغاتی و عقده گشایی داشته اند.

متأسفانه ما افغانها خیلی دیرتر از زمانش، به اهمیت مسایل سرنوشت ساز وطن خود پی می بریم. علت این امر شاید غرور بیجای ناشی از بی پروائی و کم توجهی ای باشد که هیچیکی از ما خود را از دیگری کمتر نمی شماریم و هر یک به اصطلاح من خود هستیم.

منظورم اینست که هرگاه کتاب جنرال یار محمدخان وزیرری بعد از چاپ در سال ۲۰۰۰ میلادی از جانب تحصیل یافته گان پشتون

بطور همه جانبه معرفی میگردید، ویا آقای داکتر زیرکیار متن کامل فیصله نامه جرگه علیخیل پکتیا را قبل از این یعنی همراه با مقاله (د خپلواکی او غلواکی جگری) خود را به نشر می رسانید، شاید من و امثال من خوبتر میتوانستم جواب آنهایی را بدهیم که با اعمار مجدد مینار نجات در سال ۲۰۱۶ ابراز مخالفت میکردند و آنرا مخالف وحدت ملی می شمردند.

از آنچه گفته آمدیم استنتاج میشود که جنرال یارمحمدخان وزیری در جرگه علیخیل جاجی بعد از سخنرانی سپهسالار نادرخان، سخنرانی نموده و پس از جرح و بحث های مفصل اعضای جرگه به اتفاق آرا چنین فیصله میکنند تا برای نجات افغانستان از چنگال سقویان و اعاده سلطنت به شاه امان الله خان، تا حصول پیروزی برزمنند و از سر و جان و مال خود در این راه دریغ نوزند. سپس فیصله جرگه را در پانزده ماده می نویسند و دریای آن سران جرگه اقوام پکتیا و وزیرستان همراه با سپهسالار نادرخان امضاء میکنند و برای پای بندی طرفین به تعهد خود آنرا در قرآن نیز داخل و شخص جنرال یارمحمدخان وزیری با سپهسالار نادرخان در حاشه آن امضاء می نمایند.

بدینسان جرگه علیخیل پکتیا در ۱۹۲۹، که با هدف نجات کشور از سلطه سقویان، و اعاده سلطنت مجدد به شاه امان الله غازی تدویر یافته بود بطور جدی تصمیم گرفت و در ظرف کمتر از سه هفته بچه سقو را از ارگ مجبور به فرار نمود و امور سلطنت در کف نادرخان قرار گرفت.

با دریغ که پس از تخلیه ارگ سلطنت از وجود سقویان، نادرخان با زیرکی و زرنگی خاصی سلطنت را درپانزده اکتوبر ۱۹۲۹ (۲۳ میزان ۱۳۰۸) غصب نمود، و خود را پادشاه اعلان نمود. نادرخان سران قبایل را با سخنان امیدوارکننده و یاد آوری از تعهد و امضای خود در قرآن اطمینان داد. ولی هرگز به عهد خود وفا

نکرد و سلطنت را به شاه امان الله اعاده ننمود بلکه بعد از سرکوب بچه سقو و هوادارانش با صدور فرامینی بنام سران و مشران پکتیا و دادن امتیازاتی به هریک آنها را از کابل رخصت نمود. و سپس طرفداران شاه مهجور را یکی بعد دیگری با قساوت و سنگدلی از میان برداشت. در سطور بعدی به این موضع مشخص تر بحث خواهد شد.

روایت جنرال وزیري از فتح کابل:

از نوشته های جنرال وزیري، استنباط میشود که او پس از جرگه علیخیل با سپاه وزیري از پکتیا مستقیماً به سوی کابل مارش کرده و در دوبندی لوگرسردار شاه ولیخان از او استقبال نموده و تا کابل او را همراهی کرده و در نزدیکی کابل شاه ولی خان از او جدا شده و به استقامت چهلستون رفته، مگر جنرال وزیري به سوی بینی حصار پیش رفته و همینکه وارد کابل شده، تصمیم گرفته جنگ را آغاز نماید و ساعت ۹ شب دهل جنگ را نواخته و جنگجویان وزیري چهار سنگر بلند را اشغال کرده اند و فردای آن ارگ را بمحاصره گرفته است. بعداً سردار شاه ولیخان همراه یک تعداد از مشران پکتیا از قبیل: حُلَمی خان منگل، زمرك خان خُدران و ملک جانخان خاخی، به سواری اسب به دیدار جنرال وزیري آمده اند. در هر حال آنچه در خاطرات جنرال وزیري مهم و برای مورخان تازه است، مکتوب های نادرخان به اقوام وزیري و تعهد وی گرفتن کابل برای شاه امان الله و همچنان پیام بچه سقو به سردار شاه ولیخان و سران قبایل مهاجم برای دادن امان جان به او و جواب شاه ولیخان به بچه سقاوست که توسط حضرت شوربازار محمدصادق مجددی همراه با دو تا ملای سقوی در شب ۱۹ میزان به قرارگاه جنرال وزیري رسانده میشود. البته تصمیم معقول سران لشکر بخصوص پیشنهاد محمدگلخان مومند به جرگه این بود که چون زنان و اطفال خاندان نادرخان و برادرانش نزد پسر سقاو گروگان میباشند، لذا به سردار شاه

ولیکان اختیار داده شود تا هر طورکه لازم می بیند جواب پرسسقا را بنویسد. بقیه ماجرا را از زبان جنرال وزیرى دنبال میکنیم.

پیغام بچه سقا به شاه ولیخان و جواب او :

در تاریخ ۱۹ میزان ۱۳۰۸ ش [۱۱ اکتوبر ۱۹۲۹] ساعت نه شب حضرت آغاگل [محمدصادق] مجددی ، برادر حضرت نورالمشایخ مجددی با دو نفرملای و سردار علیشاه خان [پرسرردار سلیمان خان بن سردار آصف خان - محبوس در ارگ] بر اثر تقاضای شفاهی بچه سقاو [بنابرمقاله داکتر کاظم درباره میرهاشم خان، حضرت مجددی حامل نامه ای از سوی بچه سقا به سردار شاه ولیخان بود. و سردار علیشاه خان را نیز از محبس ارگ با او فرستاده بود تا به شاه ولی نشان داده باشد که خانواده او در چنگ پرسسقا زندانی است. سیستانی] برای خواستن امان جان برای بچه سقا و خانواده اش سوار برموتر با بیرق سفید از ارگ خارج شده به قرارگاه لشکر نجات وارد گردید. بزرگان لشکرنجات درمیان خود جرگه کردند. دراین جرگه محمدگل مومند، سردار شاه ولی خان، و سردار شاه محمود خان نیز حضورداشتند. جنرال یارمحمد خان وزیرى تصمیم خود را به حضرت آغاگل مجددی و همراهانش واضح گفت که: «به قاتل ملت بچه سقاو»، امان و یا اجازه فرار داده نمیتواند. و علاوه نمود که تصمیم ما اینست که «قدرت را بزور از بچه سقاو بگیریم و دستان خودش را در ارگ بسته کنیم...»

سردار شاه ولی خان فوراً «اجازه صحبت خواست و بصورت بسیار عاجزانه» چنین گفت: «جنرال یارمحمد خان وزیرى، همان چیزی را گفت که در فکر و دل واحد تمام بزرگان و مشران ما خطور میکرد. اکنون ما با بچه سقاو چطور جنگ کنیم؟ او در ارگ قرار دارد و خانواده ما زن و مرد و... در نزد او گروگان است. فشار از طرف ما بر حبیب الله، زندگی خانواده ما را به خطر می

اندازد. مگر باز هم بخاطر نجات وطن هرچیزی که بزرگان فیصله کنند، من و شاه محمود هم به آن موافقه داریم.»

داکتر زیرکیار از قول جنرال وزیر می نویسد که: «هر دو سردار پریشان و شکست خورده معلوم می شدند». محمدگل مومند که یک «مامور سابقه دار و شخصیت قومی هونیبار و زیرک بود و هوا و روحیه جرگه را با دقت زیر نظر داشت»، پیشنهاد کرد که فیصله دادن امان به حبیب الله به دو سردار برادر (شاه ولی خان و شاه محمود خان) واگذاشته شود، به این دلیل که ناموس ایشان از طرف حبیب الله گروگان گرفته شده است. تمام بزرگان این پیشنهاد مومند را تأیید کردند و سردار شاه ولیخان به بچه سقاو چنین نوشت: «برادرم حبیب الله! تو غاصب حکومت [سلطنت] افغانستان استی، و ملت مظلوم افغانستان از دست تو تکه تکه شده است، اکنون تو امان می خواهی. از طرف ما به شما امان است. با آل و عیال خود از دروازه شمالی ارگ به کوه دامن پرو، به بیت المال و جبهه خانه دست نزن.»

ساعت ده بجۀ شب بود که این نامه به حضرت اغاگل مجددی و دو نفر ملای سقوی تسلیم داده شد. حضرت اغا گل مجددی با دو ملای همراه [بشمول سردار علی شاه بسین] به موتر خود نشست و بسوی ارگ حرکت نمود. چیزی کم یک ساعت بعد اعضای جرگه مطلع شدند که بچه سقاو از راه دروازه شمالی ارگ فرار کرده است. در همان تاریکی شب «از محبس حبیب الله [در ارگ] اعضای خانواده سپهسالار محمد نادرخان، شاه ولی خان، شاه محمود خان، سر دار اسد الله خان، و اعضای خانواده سردار علی شاه خان و برادر اعلی حضرت امان الله خان را کشیدیم». تا این زمان، محمد نادرخان در منطقه جاجی پکتیا بود، امان الله خان از کشور بیرون رفته و برگشت او بصورت عاجل نا ممکن بود. مگر محمد نادرخان د با مشران لشکر نجات وطن، در قرآن تعهد و امضاء کرده بود که در

صورت پیروزی برسقاویان ، سلطنت به «اعلیحضرت غازی امان الله خان یا به یکی از اعضای خانواده سراج سپرده میشود.»^{۷۸} سه روز بعد از گرفتن ارگ ، محمد نادرخان به کابل آمد و هر قوماندان و سرکرده لشکر نجات را چنان در آغوش خود سخت می گرفت، مثلی که حاجی در بیت الله «حجر اسود را در آغوش میگیرد.» او شب چهارم بعد از گرفتن کابل را در قصر چهلستون گذشتاند .

در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ [۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹] «ما بزرگان قومی» و محمدنادرخان از چهلستون به سلامخانه ارگ رسیدیم. در آنجا تعدادی از معاریف کابل و سرداران برای استقبال از سپه سالارمحمد نادرخان آمده بودند. یک تعداد از اعضای سفارتخانه ها هم دیده میشدند. محمدنادرخان در بیانیه کوتاه خود به حاضرین «از زحمات و تلاش های خود بیان کرد ، وتمام کارنامه ها و قربانی برای نجات وطن را به نام خود و برادران خود نسبت داد...مگر از خدمات ما و تلاش های ما اندکی هم یاد نکرد...واشاره خشک هم به اعلیحضرت غازی امان الله خان به وطن کرد .»

بدون معطلی « گرسنه گان و تشنه گان مال و مقام و افراد چاپلوس » و یک تعداد بزرگان قومی و برادر امان الله خان سردار امین جان [خواهرزاده نادرخان]، به نادرخان بیعت کردند. مگر بزرگان و مشران وزیری، مسعودی، دور، و خدران و تئی خاموش ماندند و از این طریق به نادرخان فهماندند که آنها ازاین فیصله ناراض اند.

فردای آن روز ما با بزرگان لشکر به جرگه نشستیم.دراین جرگه فقیرمحمدخان مومند رئیس جنگلات روبرف من کرد وگفت: « یار محمد خانه! من در گل غندی بتو گوشزد کردم که نادر خان

^{۷۸} - خاطرات جنرال وزیری،دخپلواکی اونجات تاریخ،چاپلاهور،۲۰۰۰، صص ۳۲۴- ۳۲۹

شما را فریب ندهد. بیعت روز گذشته خوب یک بازی بود.» سخنان فقیر محمد خان را تمام مشران قومی بگوش خود شنیدند. من هم در همان لحظه به رئیس فقیرمحمدخان یاد آور شدم که، اکنون هم اداره کابل در دست من است و در تمام محلات و کوچه های کابل جنگجویان من پیره و گزمه میکنند. آن شخصی که شما او را به حیث معین سلطنت در گل غندی برای من معرفی کردید، شما دیدید که آن مرد ترسو اولین فردی بود که به محمد نادر خان بیعت کرد. ما بخاطر خاندان او و بخاطر برادر او این همه خون ریختیم اکنون هم میتوانم جویهای خون جاری کنم مگر کاشکی محصل استقلال [غازی امیر امان الله] نزدیک من می بود؟! م خبران این صحبت ما را فوراً تا گوش نادرخان رسانده بودند و روز بعد یعنی [۲۵میزان ۱۳۰۸] شاه محمودخان و محمدگل خان مومند نزد بزرگان وزیر و مسعودی آمدند و پیام نادرشاه را رساندند که: «امروز شاه بطور خاص میخواهد با شما ملاقات کند.» جنرال یارمحمد خان وزیر این دعوت را پذیرفت و با شاه محمود خان و محمدگل خان مومند یکجا به خانه سردار فتح خان، جای که نادرشاه در آنجا سکونت داشت، رفت. محمدنادرخان برای استقبال بیرون آمد [و بعد از احوال پرس و و نشستن] نادرخان خطاب به ما چنین گفت: «ملت افغانستان و من شخصا مدیون قهرمانی های شما میباشیم. در راه نجات وطن خدمات هر یکی شما انشاء الله در دین و دنیا ضایع نخواهد شد... من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده ام که ما و شما در جاجی بالای آن دعا کرده بودیم.»

بعد از سخنان نادر خان که بعد از این پادشاه باید نامیده شود الله نواز خان، وزلمی خان منگل، عبدالغنی خان گردپزی و محمد گل خان [مومند] هم مختصر صحبت کردند. سپس نوبت جنرال وزیر رسید او گفت: «سپه سالار صاحب! با نصرت الله و همت و فداکاری بزرگان قومی کابل فتح شد، شرو فساد حبیب الله [بچه سقاو] از یک

بخش وطن جمع شد، مگر در قندهار و مشرقی و شمالی هنوز هم طرفداران او فعال هستند و بهانه می‌پالند. اکنون برای ما ضروری است تا به تعهد و پیمانی که در علیخیل جاجی بسته ایم به آن عمل کنیم. با عملی شدن همین پیمان جلو خون ریزی های بیشتر گرفته میشود.»

محمّد نادرخان گفت: «... امروز هم من به همان پیمان و تعهد علی خیل جاجی ایستاده ام... بعد از آوردن آرامی و امنیت در وطن هر فیصله شما عزیزان ، فیصله ما برادران است... ما با اعلیحضرت امان الله خان در تماس میشویم تا به وطن خود بازگردد و این کار کمی وقت میخواهد.»^{۷۹}

گزارش غبار از فتح کابل :

غبار، از حمله لشکر جنوبی گزارش متفاوت تری ارائه میدهد و در جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، چنین مینویسد: «به مجرد عقب نشینی شاه از غزنه در اپریل ۱۹۲۹ (۶ ثور ۱۳۰۸) و باز خارج شدنش از افغانستان در ماه می سال مذکور (۴ جوزا) نقشه سابق در افغانستان تبدیل شد. مثلاً در ۶ ثور شاه بدون شکست نظامی و محض در سایه دسیسه درباری از غزنه رجعت قهقرائی نمود. و در

^{۷۹} - زیرکیار، خاطرات جنرال وزیر، صص ۳۳۰ - ۳۳۶

۲۵ ثورنماینده بچه سقو «عبداللطیف مهاجر کوهاتی»^{۸۰}، در پاکتیا نزد نادرخان به غرض مفاهمه و مصالحه آمد. در ۴ جوزا شاه از افغانستان خارج شد. و در ۵ جوزا بازنماینده و نامه بچه سقو (توسط علیشاه خان از بنی اعمام نادرخان) در پاکتیا رسید و از نادرخان تقاضای مصالحه و شرکتش در امور دولت نمود.

در سرطان نقشه جدید سری نظامی ضد بچه سقو طرح و عملی شد. و آن اینکه زمینه طوری فراهم آورده شد که قوه دلیر نظامی حکومت اغتشاشی در محاذات پکتیا و ننگرهار کشیده و جذب شود، تا مرکز کابل قوای نظامی خود را ببازد، و آنگاه حمله قاطع و ناگهانی از جبهه پاکتیا عملی و دشمن امحا گردد. خصوصاً که سید حسین وزیر جنگ قبلاً از مرکز دور و در ولایات شمالی کشور مشغول ساخته شده بود. تا این وقت حضرت نورالمشایخ که زمام حرکات قوای سلیمانخیل را در دست داشت توانسته بود، که آنها را برعکس سابق از معاضدت با بچه سقو و از مخالفت با نادرخان منصرف نموده، و بشکل

^{۸۰} - فیض محمدکاتب مینویسد که: «در ۲۷ ثور مطابق ۱۷ می، مولوی عبداللطیف نام، مهاجر هندی که در دبست و خدیعت خود نظیر ندارد، و عموم ناس او را خادم و جاسوس انگلیس و از گروه و سواس و خناس می پندارند، اقدام در ارقام نامه مصالحت ختامه بنام محمدنادرخان و شاه ولی خان و شاه محمودخان برادران او که در سمت جنوبی سرگرم تهیه اسباب و آلات و رفع انقلاب از مملکت و تیسیر (اسان زانی) راحت و رفاهیت ملت و دفع خونریزی و تحصیل امنیت بودند... در روز شنبه غره نیججه نوشت. و شرحی از پول فرستادن خود برای محمدنادرخان و دعوت او جهت نظم و نسق امور امارت افغانستان و نیامدن وی در کابل و برخلاف شدن رقم فرمود که باز هم راه چاره باز و رشته صلح و آشتی خواهی دراز است، اگر در کابل بیایید، فهوالمطلوب و الا هرسوء رفتاری که نسبت به عائله و فامیل و یازماندگان شان از هلاک و دمار به روی کار آید، به خود شان نسبت داده خواهد شد، نه بر ما و در خصوص حصول اعتماد در این پیشنهاد مولوی عبداللطیف وکیل مطلق است که هر تعهد و قراردادی که موجب اطمینان شان باشد، حتمی الاجرا و از سوء خاتمه و اجراء و خیمه میرا دانند. و مولوی مذکور که این تعهد و پیشنهاد را به اشاره دولت انگلیس نموده بود، با اعتماد نامه ای که برای خود به امضای شیرجان وزیر دربار و مهر حبیب الله خان حاصل کرد، نزد محمدنادرخان و برادرانش رفت.» (تذکر الاقلاب، ص ۲۰۰-)

«بیطرف» از صحنه خارج نماید. خودش نیز در شهر گردیز به غرض مذاکره با شاه ولیخان (برادر نادرخان) وارد شد. حکومت اغتشاشی که در ۲۳ جوزا با قوای کافی به قوماندانی جنرال محمدصدیق خان صاحب زاده در گردیز حمله کرده و مغلوب و جنرال زخمی شده بود، اینک بار دیگر حمله قوی تر خودش را در سرطان به شهر گردیز تکرار کرد. البته قوماندان جبهه شاه ولیخان فرار نمود و سپاه سقوی را در گردیز و ماحول آن مشغول گذاشت و این مشغولیت دشمن تا سقوط کابل طول کشید. عین این نقش سری در محاذ تنگرها نیز بازی شد....»

غبار بعد از شرح نقش هر یک از رجال همکاب و هم نظر نادرخان، مثل محمدگل خان مومند، ملا صاحب چکنهور، پادشاه گلخان، سید حسن خان کندکمشرکنری، مرزا پاینده خان، حبیب الله پاچا، سید احمد پاچا، سید حبیب پاچا، عبدالمجید پاچا، محمدامین خان و عبدالرزاق خان و غیره^{۸۱}، مینویسد که: «در تاریخ ۳۰ سرطان الله

^{۸۱} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۴ - ۱۵

نوازخان هندی^{۸۲}، از جاجی به غرض استمداد به علاقه وزیرى آنطرف خط دیورند رفت. سید عبدالله شاه جی هندی هم بحیث معاون شاه محمودخان برادرسیهسالارنادرخان معین شد. میرزا نوروز خان لوگری جریده «اصلاح» را از ۱۵ اسد در پکتیا منتشر ساخت. در ۲۹ اسد یک قوه سقوی در بین «میرزکه» و «مچلغو» از قوه پکتیا شکست خورد. در آخر سنبله ده هزار مرد مسلح وزیرى ومسعودی وارد پکتیا شد.

غبار در ادامه میگوید که: نادرخان از جاجی برای حضرت شوربازار نورالمشایخ نامه ای نوشت وکمک او را برای حمله برپرسقو تقاضا نمود. نامه بیان میکرد:

«مورخه مورخه ۲۰ صفر ۱۳۴۸ قمری»

جناب معظم محترم حضرت صاحب را مخلصم. احوالات این ولا تا حال غالب وگاه مغلوب برای لشکرمایان است. مگر نقصان بسیار به سقویها میرسد. امید قوی داریم که آن صاحب از غیرت وحمیت که دارند این ملت «جاهل» را معاونت نمایند که این کشتی

^{۸۲} - به گفته آقایان غبار، پوهاند حبیبی، و ادمک، خاندان " الله نواز ملتانی " سابقه طولانی در خدمت حکومت انگلیس داشت. در دوره امانی یک شخصیت مشکوک بود. برادرش با سفارت انگلیس در کابل ارتباط مخفیانه داشت. عبدالحق خادم شان شخصی بود که راز "نامه های ابریشمی" معروف مولانا عبیدالله سندهی را افشا کرده و سبب دستگیری تعداد زیادی از مبارزین ضد استعمار انگلیس شد. ادمک مینویسد که الله نواز خان ادم خطرناکی بود.... او در رابطه با قبایل سرحد خدمات ارزشمندی را برای نادر شاه انجام داده است. وزارت خارجه جرمنی او را جاسوس انگلیس میدانند. سفیر ایتالیا در کابل نیز عین فکر را دارد. الله نواز خان که از هواداران سر سخت نادر شاه بود. الله نواز خان بحیث وزیر و به تعقیب آن به صفت یاور اول محمد نادرشاه مقرر شد. الله نواز خان در سال ۱۹۳۲ از راه هند بریتانوی به اروپا رفت. برای گفتگو در موضوع جزای قاتل سردار محمد عزیز در برلین شرکت نمود. مدتی وزیر دربار و وزیر فوائد عامه بود. بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۴۵ بحیث سفیر (وزیر مختار) افغانستان در برلین ایفای وظیفه نموده و غلام صدیق خان چرخى و هواداران دیگر غازی امان الله خان را تعقیب میکرد. اومیخاوست امان الله خان را ترور کند. (دفاع از استقلال وشاه امان الله، وجیبه ملی، از این قلم، مقاله ۱۲)

طوفانی را خداوند به ساحل مراد برساند. زیاده چه عرض کنم. محمدنادر»^{۸۳}

سردار شاه محمودخان نیز نامه ای عنوانی نورالمشایخ نوشت بدین مضمون:

مورخه ۵ ربیع اثنای ۱۳۴۸ قمری:

جناب معظم محترم مهربان حقایق آگاه حضرت صاحب نورالمشایخ را مخلصم، از برای خدا تا کدام وقت صاحب توجه نخواهند فرمود؟ ما چند تا برادران (سپهسالار شاه ولیخان و شاه محمودخان در پاکتیا، محمدهاشم خان در ننگرهار) تا امروز هرچه توانستیم کردیم، اگر شما کوشش نفرمائید ما هم مانده میشویم. و افغانستان و خاندان ما و خاندان شما برباد میشویم... مخلص صاحب شاه محمود. « (اصل این نامه در دوسیه آقای محمد معصوم المجددی پسر شمس المشایخ صاحب ضبط شده است. غبار)^{۸۴}

غبار علاوه میکند که از این بیعد نورالمشایخ حمایت و کمک خود را از پسر سقو منع کرد « و در تاریخ ۲۳ جوزا طایفه احمدزائی و طوطی خیل و منگل میرز که از طرفداری بجه سقو دست کشیدند و حمایت خود را از نادرخان اعلام نمودند»^{۸۵}

همچنین در ماه سنبله ده هزار کلدان از طرف وکیل التجار سابق افغانی در پشاور (عبدالحمیم خان) به جاجی رسید. عبدالغنی سرخابی لوگری هم برای عبور لشکر پکتیا به استقامت کابل، برای پانزده هزار نفر آذوقه مهیا کرد. در حالی که مهردلخان قندهاری یکی از

^{۸۳} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، ص ۱۳

^{۸۴} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، ص ۱۶

^{۸۵} - بگفته داکتر کاظم: «نورالمشایخ که روزی از حامیان رژیم [سقوی] بود، نیز مخالف امیر شد و بتاريخ ۱۴ جون ۱۹۲۹ فتوای شرعی صادر کرد که حبیب الله مسنول ریختادن خون بیگناهان بوده و کفایت اسلامی ادامه سلطنت را ندارد و با این فتوا غلجانی های سلیمان خیل را به حمایت محمد نادرخان کشانید. «(نقش انگلیسها در عروج و سقوط رژیم سقوی و... افغان جرمن آتلاین جنوری ۲۰۱۶)

طرفداران جدی شاه امان الله در اخير سنبله در قندهار قيام کرد و سپاه سقوی را مغلوب و چند صد نفرشان را کشتار دسته جمعی کرده بود. معهذا مهردلخان که حکومت قندهار را در دست داشت همینکه محمدهاشم خان برادر سپه سالار از سفید کوه [سپین غر] به قندهار رسید، به تلقین چند نفر طرفداران نادرخان قیادت قندهار را به محمدهاشم خان تسلم کرد، زیرا هنوز نادرخان دعوی سلطنت نکرده بود و طرفداران امان الله خان گمان میکردند نادرخان برای او خدمت مینماید.

در ۶ میزان ۱۳۰۸ (۲۷ سپتمبر) شاه ولیخان با یک قوه پکتیائی و پنجهزار نفر وزیری از "دوبندی" وارد خوشی لوگر بدون مقاومتی گردید. سورجنرال محمد عمر خان که قبلاً از شاه امان الله آزرده شده بود و اینک به حیث قوماندان قوه سقوی در درویش لوگر متمرکز بود، موافقت خود را با نادرخان اعلام کرد و گفت که نخواهد گذاشت سپاه تحت قیادت او در عبور سپاه پکتیا از لوگر، به تعرض بپردازد. در ۸ میزان قوای پکتیا معبر عمده لوگر - کابل (تنگی واغجان) را اشغال و قوه مدافع سقوی را درهم شکست. این قوه عبارت از شش کندق بود که از مرکز درویش برای حفظ تنگی رسیده بود. تا این وقت یک عده مردان مسلح لوری [وزیری] نیز بغرض امداد پکتیا از آنطرف خط دیورند در علی خیل رسیده بودند. این سوقیات ناگهانی و دقیق پکتیا مستقیماً کابل را تحت تهدید قرار داد و اسباب حیرت و سراسیمگی حکومت سقوی در کابل گردید، زیرا تا حال به بجه سقو چنین تلقین شده بود که سپاه او در تمام افغانستان بشمول ولایت ننگرهار مسلط و در پکتیا در حال پیشرفت است و از قوای قبایل نادرخان خطری متوجه کابل نیست. در حالی که اینک سپاه پکتیا دروازه تنگی واغجان را در دست داشت و در ۱۰ میزان معموره «ماداغه» را از مدافعین سقوی با شمشیر بازگرفت. شش کندق از ماداغه مدافعه میکرد. تا وقتی که حکومت اغتاشاشی میرفت قوای تازه دمی تجهیز کند و یا

قوه های عسکری او از قطغن و ننگرهار و گردیز به امداد کابل برسد، مفرزه پیشدار پکتیا به قوماندانی الله نوازخان هندی در محل چهار آسیاب چند کیلومتری پایتخت در ۱۳ میزان رسیده بود. فردای آن (۱۴ میزان ۱۳۰۸) شاه ولیخان با قوه کافی پکتیا و وزیرى رسید. در ۱۵ میزان جنگ در کابل مشتعل گردید. عسکر قلیل سقوی در قله های آسمائی و شیردروازه و بالاحصار بسختی میجنگید.

در زمره پیشدار قوه پکتیا و وزیرى [بجای الله نوازخان هندی باید نام جنرال یارمحمدخان وزیرى ثبت میشد. سیستانی] الله نواز ملتانی و محمدگل خان مهمند بخت بینى حصار و شاه ولیخان بخت چهلستون و دارالامان شامل بودند. حبیب الله بچه سقو شخصاً در میدانهای جنگ دفاع مینمود. شب هنگام که قوه اغتشاشی بعلت قلت عدد در حصارارگ رفت، محافظین کمی در ارتفاعات کوه ها و بالاحصار و تپه مرنجان باقی ماندند. اعظم خان میدانی یکی از رفقای مسلکی حبیب الله مامور حفظ شیردروازه بود. این شخص باقوای مهاجم سازش نمود و سنگر دفاعی خود را به ایشان گذاشت. (به همین سبب دولت جدید نادرخان ابتدا او را رتبه کندکمشری بخشید و بعدها در حبس نگهداشت تا بمرد.) دستجات مهاجم پکتیایی در تاریکی شب قله های جبال بالاحصار را اشغال نمودند و فردا ۱۶ میزان با دفاع شدید و دلیرانه یی که حبیب الله بچه سقا و افسر و عسکر محدودش در بالاحصار و چمن و گذرگاه نمودند، قوای پکتیائی شهر کابل را اشغال کردند. بچه سقا با افراد انگشت شمارش در داخل دیوارهای ارگ متحصن گردید. به اینصورت سپاه پکتیا در طی ده روز توانست از پکتیا و لوگر بکابل رسیده و فتح نماید. (مفصل این مجمل در کتاب بحران و نجات تالیف محی الدین انیس، موسس و نویسنده جریده انیس مذکور است. غبار)

در ۱۷ میزان ارگ کابل در حالت محاصره قرار داشت و بچه سقا منتظر رسیدن قوای امدادی از گردیز و ننگرهار و غزنی و کوه دامن

وکوهستان و ولایت قطغن بود، زیراسیدحسین وزیر جنگ با یک قوه کافی از قطغن به استقامت کابل در حرکت بود. و سپاه سقوی ننگرهار نیز در رجعت به کابل شتاب داشت. شیرجان وزیر دربار و ملک محسن والی کابل قبلاً به کوهدامن رفته بودند و اینک مشغول تهیه و تجهیز قوای جدید بود. مگر از همه پیشتر پردل سپهسالار سقوی که در لوگر معسکر داشت، از عبور قوای پکتیا از تنگی واغجان و «ماداغه» و حمله شان بکابل مطلع شد و بسرعت با شش کندک عسکر از لوگر حرکت و از راه پغمان وارد کوتل خیرخانه گردیده بغرض شکستن محاصره ارگ مارش نمود. اما سپاه پکتیا جلو او را در موضع «خیرخانه» گرفت. پردل که در صف مقدم می جنگید با گلوله بی از پا درآمد و سپاهش منهزم شد. در ۱۸ میزان توسط کندک مشرتوچی - محمد یعقوب خان که یکی از هواخواهان جدی رژیم امانیه و مخالف و محبوس حکومت اغتشاشی بود، ارگ کابل تحت گلوله باری توپ قرار گرفت و حلقه محاصره ارگ تنگ تر گردید. ارگ شدیداً دفاع میکرد. روز ۱۹ میزان گلوله باران ارگ ادامه یافت و حصار محکم آن شگاف برداشت. در این ضمن جبه خانه ارگ محترق گردید و ستونهای آتش و دود تصاعد نمود. تا شام حمله اوران در زیر باره و بروج ارگ رسیده بودند. در حالی که حبیب الله بچه سقاو با همکاران خویش در تاریکی شام از دروازه شمالی ارگ خارج و حلقه محاصره را عبور کرده بود.^{۸۶}

نادر خان و پایان کار بچه سقاو:

غبار مینویسد که: «بچه سقا با همکاران خویش در تاریکی شب [۱۹ میزان ۱۳۰۸] از دروازه شمالی ارگ خارج شد. اول به کوهدامن و باز به چاریکار رفت و سیدحسین وزیر جنگ از قطغن

^{۸۶} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، صفحات ۱۴ - ۱۸

رسید. اینها مطلع شدند که سپاه ایشان در قندهار و ننگرهار و لوگر و پکتیا در هم شکسته و یا منهزم گردیده اند. سید حسین و اکثریت باند، طرفدار تجمع جدید و تجهیز قوا و حمله بکابل بودند، مگر عده ای دیگر که از قبل با سیاست اشنائی و ارتباط داشتند و در قعر دستگاه اغتشاشی دارای منزلت و مقام بودند، از این فکر و عمل جلوگیری کردند. از قبیل خواجه بابو خان، و ملک میر علم خان و غیره. لهذا بسرعت مفاهمه و مذاکره غیر مستقیم و مستقیم بین کابل و چهاریکار شروع شد و در یک هفته زمینه طوری مساعد شد که حبیب الله علی الرغم پافشاری سید حسین حاضر شد تا در صورت تضمین حیات او و رفقاییش و تعهد نادرشاه در روی قرآن بدون جنگ تسلیم شود. البته نادرشاه این تعهد را پذیرفت و برای اطمینان بچه سقو شخص شاه محمودخان را در ۲۵ میزان به چاریکار اعزام نمود. او بسهولت و بدون زبان سیاسی این ماجرا جوی بیسواد را رام و آرام ساخت و بدون درنگ بکابل آورد (اول عقرب).

شاه جدید افغانستان هنوز در سرای فتح محمدخان (پدر شیر احمدخان شیرزاد) در لب دریای کابل اقامت داشت، زیرا ارگ سلطنتی خساره برداشته و مساعد برای سکونت نبود. شاه در اطاق مستطیلی روی زمین مفروش نشسته و یکعده مامورین و مردم در رفت و آمد بودند. در همین وقت صدای موترها از عقب عمارت بلند شد، و متعاقباً حبیب الله بچه سقاء و همراهانش از موتر فرود آورده شدند. حبیب الله بالای پیرهن و تنبان و کورتی یک شال خشن عسکری بشانه انداخته بود و دستاری در سر داشت. بمجردی که اینها داخل حویلی شده و یک تعداد زیاد محافظین مسلح پکتایی را در اطراف خود دیدند، احساس کردند که دیگر آزاد نیستند. نادرشاه بگفت تا حبیب الله را نزدش بیاورند. حبیب الله بدون تغییری داخل خانه شده سلام بشاه داد. هیچکس از نشسته گان مجلس حرکتی نکرد و حرفی نزد. شاه سر برداشت و به حبیب الله نگاه کرد و آنگاه با دست اشاره

بصف دست چپ نموده با ملایمت ظاهری گفت: بنشینید. در حد وسط صف جایی برایش باز کردند، حبیب الله بنشست و سکوت عمیقی در مجلس طاری گشت. شاه بعد از سکوت مختصری مجدداً چشمان سرد و مصمم خود را از پشت شیشه های عینک بر روی حبیب الله بدوخت و به نرمی پرسید:

«خوب! حبیب الله خان شما از این همه خونریزی و ویرانی که در افغانستان نمودید، چه مطلبی داشتید؟»

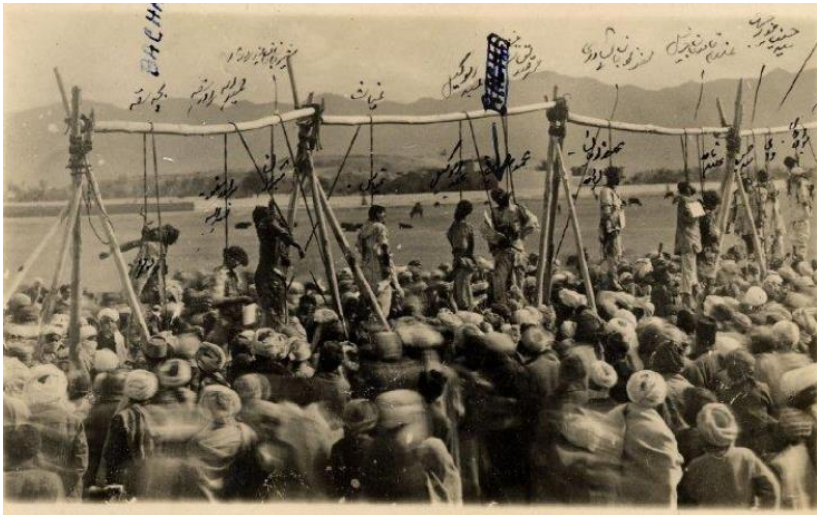
حبیب الله جواب داد: «تا وقتی که من اختیار داشتم، هرچیزی را که خیر افغانستان دانستم اجرا کردم، حالا که شما اختیار دار افغانستان شده اید، هرچه را که خیر افغانستان میدانید همانطور اجرا کنید.» شاه گفت: «خوب حالا شما چند روزی استراحت کنید باز خواهیم دید.»

مکالمه قطع شد و حبیب الله برخاسته و خارج شد. محافظین او را با رفقاییش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنمونی کردند و آنها ده روز دیگر درین «مهمانخانه» بسر بردند. البته درنهایت بی اعتنائی بمرگ. در روز ۱۱ عقرب بوقت دیگر، به امرشاه این محبوسین را از زندان کشیده و از دروازه شمالی ارگ خارج و در زیر برج شمالی ارگ مشرف به خندق حصار استاده نمودند. درحالیکه تفنگداران دولتی قبلاً در آنجا بحال تیاری صف کشیده بودند. بعد از چند ثانیه صدای آتش تفنگ برخاست، و اجساد خونین حبیب الله بچه سقا، برادرش حمیدالله سردار اعلی، سید حسین وزیر جنگ، شیرجان وزیر دربار، محمدصدیق خان قوماندان جبهه پاکتیا، ملک محسن والی کابل، عبدالغنی کوهدامنی قلعه بیگی بچه سقا و محمد محفوظ هندی معین وزارت جنگ، بروی زمین افتاد. فردا نعش اینان درچمن حضوری کابل روی چوبه های دار آویزان گردید.^{۸۷}

^{۸۷} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، ص ۱۹ - ۲۰



باند دزدان سقوی قبل از اعدام در ۱۱ عقرب ۱۳۰۸



عکس اعدام دسته جمعی بچه سقو و یاران دزد او

تبصره من بر عواقب اعمال سقویان

بچه سقاو، سیاه ترین چهره سیاسی در تاریخ افغانستان است. زیرا او یک آدم بیسواد و جاهل، ویک رهن و دزد آدمکش و ضد تمدن و فرهنگ و ضد دانش و مکتب بود و بنابراین کارکردهایش برای هیچ یک از هموطنان و همشهریانش افتخاری در بر ندارد.

دزدی و رهنی کار زشت و نادرست و عاقبتش ذلت و مرگ است. آدم هر قدر ظالم و خون خوار باشد و هر قدر بخواهد مردم را با کشتن و گردن زدن و در آتش سوختن و مثله کردن بترساند و تابع خود بسازد، درحالی که نه سوادی داشته باشد و نه آگاهی از دین و آئین اسلامی مثل بچه سقاو، اطاعت کورکورانه از چنین کسی یک امر نا ممکن است و تجربه ثابت ساخته که ادامه اینکارها تا دیر زمان نا ممکن است. چنانکه پسر سقاو، با همین تصور و اندیشه، وقتی بر قدرت و ارگ سلطنت دست یافت، فکر میکرد که حکومت کردن بر مردم، مثل گرفتن ارگ آسان است. ولی هنگامی که با نارضایتی مردم و اقوام مختلف افغانستان در کابل و بیرون از کابل روبرو گردید، دست به خشونت و کشت و کشتار و تجاوز و غارت و مصادره اموال مردم زد، و تا توانست مخالفین خود را که بدون شک هریکی از آنها انسانهای با شرف و با عزت و منور و کارفهم و کاردان این مملکت بودند، سر به نیست کرد. برمال و ناموس مردم تجاوز نمود، اما نه جلو نارضایتی و شورش های مردم را گرفته توانست، و نه یک یکرروز از جنگ و ستیز با مردم فارغ گشت، تا سرانجام به همت و فداکاری فرزندان باغیرت این کشور، از ارگ سلطنت که میگفت با شمشیر گرفته ام و تا زنده ام آنرا از دست نخواهم داد، از ترس جان مجبور گردید در تاریکی های شب، از آنجا فرار کند و دوباره به همان جای برود که از آنجا آمده بود. اما او و رفقای همکارش باید جواب ملت را می دادند. جواب آنهمه ظلم و ناروائی، آنهمه کشت و کشتار و عذاب و شکنجه و غارت و چپاول و تجاوز به مال و دارائی

وعزت مردم را پس میدادند. آیا پرسسکو در مدت ۹ ماه حکومت خون ریزی و تجاوز و غارت خود و همراهانش پاسخی برای ملت داشت؟ نه خیر! پس یگانه جزائی که خاطر همه مظلومین و دادخواهان را تسکین داده میتوانست، به دار زدن او و همراهانش بود که به امر و فیصله سران لشکر نجات کابل در نخستین روزهای رویکار آمدن نادرخان عملی گردید.

نسل های جوان ما باید بدانند که خانه ظلم عاقبت خرابست و هرکس از راه دزدی و گردن کلفتی بخواد مال و عزت مردم را تصاحب کند و یا غصب نماید، باید بداند که سرانجام روزی خواهد رسید تا مردم حق خود را از وی بگیرند و مجبور خواهد بود تا با دادن جان و حیات خود حقوق مردم را ادا نماید!

نادرخان به حیث کسی که بیشترین خطر، و هتک حرمت متوجه ناموس خودش و ناموس برادرانش و ناموس شهریان کابل و ناموس تمام مردم افغانستان شده بود، کاملاً حق داشت تا آن گروه نابکار دزد و متجاوز و چپاولگر را بهر وسیله ای ممکن، دستگیر و اعدام نماید، زیرا که درد و رنج و خشم و نفرت و حس انتقام گیری یک افغان از چنین عملی را کس یا کسانی تا عمق اسخوان خویش درک و احساس کرده میتواند که چنین مصیبتی بر سر فامیل خودش آمده باشد. و جز قصاص و اعدام متجاوزان، هیچ چیز دیگری نمیتواند قلب های داغدار پر از نفرت و انتقام را را اطفاء و متسلی کند.

نجات مردم کابل و سراسر افغانستان از دست دزدان مال و ناموس و عزت و شرف و غرور استقلال طلبی مردم افغانستان، یک کار سترگ ملی بود و با نظر داشت شرح انواع جنایات سقاوی از قلم کاتب هزاره، جا داشت که مردم افغانستان، به پاس آن خدمت بزرگ، از قبایل جنوبی و همچنان از سپهسالار نادرخان قدردانی نمایند و برای تجسم این قدر شناسی، میناربینام مینار نجات بر پا دارند و نیز

روزی را بنام روز نجات وطن بنامند و در آن روز در پای آن مینار، گل بگذارند و دعای شکر گزاری کنند. البته مردم کابل دست به اعمار چنین میناری زدند ولی نه در چهارسوق شهر، بلکه در دروازه لاهوری، نزدیک بالاحصار کابل. اما چیزی که این خدمت بزرگ نادرخان را بزودی زیر سؤال برد و بجای حرمت، دلها را مملو از نفرت و کینه نسبت به او کرد، اعدام و نابود کردن هواداران و همفکران راستین شاه امان الله بود. نادرخان وقتی که نادرشاه شد، اکثریت اعضای وطن پرست مشروطیت دوم را که هرکدام شان در راه حصول استقلال کشور و حفاظت از آن جان فشانی ها کرده و سوز و درد زندانها را تحمل کرده بودند، محکوم به اعدام و یا راهی شکنجه گاه ها و زندانها نمود. این عملکرد نادرخان و برادرش هاشم خان صدراعظم در حق اهالی وطنپرست مشروطیت دوم، سبب گردید تا مردم چیز فهم بگویند که سقوط رژیم امانی و روی کار آمدن رژیم سکوی بجای آن، کار انگلیس ها بود، و علاوه نمایند که روی کار آمدن نادرخان بجای حبیب الله، نیز کار انگلیس ها بود، و اعدام و سر به نیست کردن و بزدان انداختن مشروطه خواهان نیز پلان انگلیس ها بود، و نادرخان و برادرانش، عامل اجرای پلانهای انگلیس در این کشور بودند.

پس از نجات ملت از چنگ رژیم ترور و غارت و چپاول سقاوی بافدارکاری و جانبازی قبایل جنوبی و وزیرستان باتلاش سپهسالار نادرخان سالها سپری گردید تا کشور دوباره از امنیت سرتاسری برخوردار گردید و در مسیر تمدن قرار گرفت و آهسته آهسته و محتاطانه نیمی از پیکر جامعه از حق تعلیم و تربیت و حق کار در بیرون از منزل بر خوردار گردید (در سپتامبر ۱۹۵۹ بمناسبت چهلمین سالگرد جشن استرداد استقلال کشور در عهدصداقت محمد داود نقاب از رخ زنان برداشته شد که فقط در قندهار به این امر از

جانب روحانیون با عکس العمل روبرو گردید ولی بسرعت جلو آن گرفته شد).

حال که از آغاز زمامداری شاه امان الله غازی، آن آزاد مرد وطن پرست و خیر اندیش ۹۰ سال میگذرد و هر یک از ما شاهد ده - دوازده «پادشاه گردشی» در کشور خود بوده ایم، بدرستی تمیز و تشخیص داده میتوانیم که هرگاه دسایس خارجی در تبنانی با عناصر ارتجاع داخلی مانع تحقق اصلاحات و سبب سقوط رژیم امانی نمی گردید، بدون شک افغانستان امروز اینقدر از کاروان تمدن و ترقی پس نمی ماند و باچنین سیاه روزی ها دچار نمیگردید.

انتقام کشی نادرشان از هواداران شاه امان الله:

نادرشاه بعد از احراز قدرت و اعدام بچه سقو و یاران و اقوام او در شمالی به دستگیری و اعدام عناصر ضد استعمار و همفکران شاه امان الله از قبیل: محمودلی خان دروازی و مهدی خان چنداولی و غلام نبی خان چرخ و برادرانش، و بعد از خانواده چرخ بدنبال نابودی یک خانواده بزرگ دیگر وابسته به امان الله افتاد و این خانواده مشهور به "شاغاسی خیل" بود که همه از اقارب نزدیک و خون شریک علیاحضرت سراج الخواتین مادرشاه امان الله بودند.

نادرشاه کلمه «امانیست» را بجای کلمه «کمونیست» بکار می برد و آنرا بمعنای «ملحد و دشمن دین و ملت» بکار می برد و به این بهانه هواداران شاه امان الله را دستگیر و زندانی و سر به نیست میکرد.

داکتر زمانی در یکی از مقالات خود مینویسد: «محمندنادرشاه از همان روزهای اول دیوانه وار از یکطرف به سرکوب خونین جوانان مترقی و آزادگان ضد استعمار مشغول گردید،

واز طرف دیگرستیز ومبارزه علیه نام ونشان غازی امان الله خان ودوستان وی را در صدر دستور کار خویش قرار داد.

نادرشاه در همان اوایل احراز قدرت در خزان ۱۹۲۹، جنرال بینن بیگ خان، میرزا محمداکبرخان، امرالدین خان، عبداللطیف خان کوهاتی، محمدنعیم خان کوهاتی، عیسی خان قلعه سفیدی، تازه گل خان لوگری، سلطان محمدخان مرادخانی، محمدحکیم خان چهاردهی وال، احمدشاه خان کندک مشر، دوست محمدخان غندمشر پغمانی وسیدمحمدخان کندک مشرقندهاری را بدون تحقیق واثبات جرم وگناهی گلوله باران نمود.^{۸۸}

نادرشاه واقعا کی بود؟

اکرم عثمان در آخرین اثرش «تاریخ افغانستان در صد سال اخیر» زیر عنوان «نادرشاه واقعا کی بود؟» مینویسد:

«نادرشاه از ظرفیت روانی وسیعی در تاثیرپذیری از فرزا و فرود حوادث برخوردار بود. او ناظری تیز بین و ژرف اندیش مسایل داخلی وخارجی بود وبه صرافت نشان داد که شناگری ماهر در سمت موافق جریان آب است. بعید از احتمال نیست که او در محاسبه دقیق نیروهای متعارض زمانش که در درون وحواشی مرزهای وطن ما فعال بودند، دریافته باشد که چشمش به شاهین ترازو باشد وهمیشه جانب پله گران تر را بگیرد. دقیقاً میدانم که چنین خصیصه را چه باید نامید؟ «پراگماتیسم یا اپورتنزم؟»

به هررنگ او در اتخاذتصامیم سیاسی خیلی کم اخلاق وعواطف انسانی را دخالت می داد وگاه تصمیم، به آسانی از مرزهای قول شرافتمندانه وسجایای متعارف عمومی می گذشت و برسر همه پا می

^{۸۸} - داکتر زمانی، آرشیف مقالات، افغان جرمن آنلاین، انتقام گیری نادرخان

گذاشت. چنین روحیه ای یادآور توصیه های «ماکیاولی» در کتاب «شهریار» است. او در آن کتاب به شهریار یا فرمانروا توصیه می کند که به منظور رسیدن به هدف، پشت هیچ مرز و مانعی توقف نکند. البته موگداً باید خاطر نشان کرد که بین دورنمای هدف «ماکیاول» که چشمش به تاسیس جهان جدید بود و آرمانهای یک زمامدار ستمگر جامعه استبداد زده زمینداری فرق فاحشی وجود دارد.^{۸۹}

«نادرشاه با وصف همسوئی کوتاه مدت با شاه امان الله و جنبش مشروطه خواهی، سرانجام به این صرافت رسید که کشوری با شکل و شمایل افغانستان که مردمش عناصر ناهمساز بایکدیگر تشکیل شده است، جز با نظامی اقتدار گرا قابل اداره نیست. از همین سبب چیزی نیاز ساختاری ناشی از جامعه ای چندین فرهنگی، چندین تباری و چندین مذهبی و چیزی روند شکل گیری شخصیتش که ملهم از اریستوکراسی قبیله گرا و آئین تربیت خاص و منضبط و آمرانه انگلیسی در مکتب نظامی «دیره دون» در هندوستان بود او را واداشت که رغبتی اجتناب ناپذیر به سلطه گرایی پیدا کند. بدین منوال محاکماتی که او در قمع و قمع رقبا و معاندان واقعی و غیر واقعی اش به راه انداخت، ملاک های روشنی در تشخیص چونی و چرائی کرده ها و نکرده هایش است.»^{۹۰}

انتقام کشی از محمد ولیخان دروازی:

محمد ولی دروازی، مردی دراک و هوشیاری بود و به دسته عین الدوله و خاندان شاغاسی بارکزائی و علیا حضرت سرور سلطان (سراج الخواتین) مادر شاه امان الله وابسته گی داشت. او در وقایع

^{۸۹} - اکرم عثمان، تاریخ افغانستان در صد سال اخیر، چاپ ۲۰۲۲، سوند، ص ۱۸۳

^{۹۰} - اکرم عثمان، تاریخ افغانستان در صد سال اخیر، ص ۱۸۴

جلوس امان الله خان فعالیت و شایسته گی کاری از خود نشان داده بود، پس از تاج پوشی امان الله خان به رتبه جنرالی و نشان حسن



خدمت نواخته شد. و بعد از آن بحیث سفیر فوق العاده سیار افغانستان در رأس هیئتی به اتحاد شوروی و دیگر ممالک اروپا از راه تاشکند و مسکو فرستاده شد و با لنین ملاقات نمود و روابط سیاسی افغانستان را با آن دولت قایم کرد و نخستین معاهده دوستی با اتحاد شوروی

را در ۲۸ فیروزی ۱۹۲۱ (= ۱۰ حوت ۱۲۹۹ ش) امضا کرد. بعد ها بحیث وزیر امور خارجه بجای محمود طرزی و سپس بحیث وزیر حربیه و پسانتر به حیث وکیل سلطنت ایفای وظیفه نمود. و یکی از عناصر ضد انگلیسی بود و تا آخرین روز حیاتش (اواخر ۱۳۰۸ ش) که با محمود سامی یکجا محاکمه شد، بر همین ذهنیت ضد انگلیسی خود پا بر جا بود.^{۹۱}

اما فضل غنی مجددی در کتاب خود (افغانستان در عصر اعلیحضرت امان الله خان) اتهام هایی بر محمودلیخان وارد نموده که گویا او بخاطر افکار سوسیالیستی و جمهوری خواهی خود با شاه امان الله مخالف بود و بنابراین برای بدست آوردن قدرت، بچه سقاو را در هنگام رهنی و شورش برضد امان الله خان تقویت میکرده است.

همین مولف مینویسد که حبیب الله پس از قدرت یابی موقف محمد ولی خان را نسبت بخود همیشه تقدیر میکرد و طی فرمانی از روش محمد ولی خان اینطور تقدیر کرد:

۹۱ - حبیبی، جنبش مشروطیت، ص ۱۴۱

« محمد ولی خان هر قدر عسکرو نفرکه بخواهد داده شود!

(فرمان نمبر ۴۱۸، ۲۳ شعبان ۱۳۴۸)

عالیجاه عزت همراه محمدمحسن خان والی و عزتمند سیدآقا خان قوماندان! صداقت همراه محمد ولی خان وکیل سابقه امان الله را از حضور اجازه داده شد که بخانه خود برود، لذا شما را امر است که بمصلحت خود نامبرده هر قدر نفری که برای بهره و حفاظت مالی و جانی خود بخواهد برایش مقرر کرده به نفری خود امر حضور را بفهمانید که در تحت اثر خود وکیل بوده به مال و هستی و خود او تکلیفی نرسانند و محض برای حفاظت خانه او باشند که از دیگر طرف هم مزاحمتی به آنها نشود تا به آسوده حالی با عایله خود باشند. محل امضاء شیرجان، مهر حبیب الله، ثبت صفحه ۱۱ فرامین دوره حبیب الله خان»^{۹۲}

پوپلزائی نیز عین فرمان را در کتاب خود نقل کرده منتها نمبر فرمان را ۱۸ و مورخه ۱۴ دلو ۱۳۰۷ شمسی مطابق شعبان ۱۳۴۷ قمری (۳ فروری ۱۹۲۹) ضبط کرده است.

فرمان بچه سقو در باب حفاظت خانه محمولی خان

فرمان نمبر (۱۸) مورخ یکشنبه (۱۴) دلو ۱۳۰۷ ش مطابق (۲۳) شعبان ۱۳۴۷ ق و موافق (۳) فروری ۱۹۲۹ ع در باب محافظت خانه محمولی:

"عالیجاه عزت همراه محمد محسن خان والی و عزتمند سیدآقا خان قوماندان کوتوالی را واضح خاطر باد! صداقت همراه محمولی خان وکیل سابقه امان الله را بحضور اجازه داده شد که بخانه خود برود

لهذا شما را امر است که به مصلحت خود نامبرده هر قدر نفری که برای بهره و حفاظت مالی و جانی خود بخواهد برایش مقرر کرده به نفری خود امر حضور را بفهمانید که در تحت اثر خود وکیل بوده به مال و هستی و خود او تکلیفی نرسانند و محض برای حفاظت خانه او باشند که از دیگر طرف هم مزاحمتی بآنها نشود تا به آسوده حالی با عائله خود باشند". (محل مهر بچه سقو و امضاً شیرجان) ثبت صحیفه (۱۱) فرامین دوره سقوی»^{۹۳}

فیض محمدکاتب هم مینویسد: «در روز شنبه مذکور بر عموم اهالی کابل مکشوف و اشکار گشت که حبیب الله باهواخواهان و اولیای امور و مشاورین خویش چون بزرگان اهالی شمالی و محمدولی خان و نایب سالار محمود سامی و نایب سالار محمدنعیم خان و سردار محمدعثمان خان و میرزا محمودخان سابق وزیر مالیه و محمدمحفوظ خان پسر احمدجان خان و عظیم الله خان و نور احمدخان بردار احمدعلی خان رییس بلدیة هر شب مخفیانه در ارگ نزد حبیب الله رفته با دوسه تن از خدمه و جاسوس های دولت انگلیس که دارای مقام اعتماد و اعتبار و احترامند مشورت کرده برطبق تعلیم آنها آوزاه انداخته، پروپاگند و اظهاراتی میکند...»^{۹۴}

درجای دیگری کاتب میگوید: «... از جمله گرفتاران محمدولی خان و کیل امان الله خان را که از پیش با پسر سقاء و سید حسین عهد در میان داشت و به هر دو تن و همراهان و انبازان شان حمایه ها و معاونت ها کرده از دستگیر نمودن و به غل و زنجیر در آوردن شان مامورین دولت را بازداشته بود به خواهش و استدعای خودش تا

^{۹۳} - عزیزالدین وکیلی پولزانی، سلطنت امان الله شاه و... بخش ۲، ص ۵۳۱

^{۹۴} - فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب ص ۲۰۴

بیست و هفتم ماه شعبان با دیگران توقیف فرموده و از دیگران جدا در حجره شیر احمدخان وزیر دربار جدیداً معززانه در تحت حفاظت آورد. و خانه و مایملکش را نیز ضبط و غارت نکرد. و در خلال این حال، علی احمدخان سابق والی کابل، در جلال آباد لوای امارت افراخت.^{۹۰}

ریا تالی ستیوارت نویسنده کتاب «آتش در افغانستان» ،از قول شارژدافیر انگلیس در کابل مینویسد: «میچردد Major F.c.RA.Dad، آتش نظامی بریتانیا در کابل هنگام شورش گفته بود: عساکر علیه شورشیان نخواهند جنگید، بلکه با آنها خواهند پیوست، به همین سبب در جلال آباد و چاریکار اسلحه خود را به شورشیان دادند و نجات یافتند. بر علاوه اشخاص متنفع در حکومت امان الله باوی همکاری نمی نمودند و جیب های خود را از طلا پرمیکردند و قدرت خود و نفوذ خانوادگی خود را گسترش میدادند. یکی از این اشخاص محمولی خان بود که امان الله خان به وی اعتماد زیاد داشت و او را به بلندترین مقام دولتی رسانید، طوری که شخص دوم کشور محسوب میگردد و در وقت سفر اروپائی امان الله خان نیابت سلطنت را داشت. مزید بر آن [شاه او را] جهت شناساندن افغانستان به دنیای غرب به اروپا فرستاد و در وقت شورش با حبیب الله در تماس بود. هنگامی که حبیب الله کابل را گرفت ، محمولی خان با وی همکاری میکرد و همراه بادیگران یک مانیفست را امضاء کرد و امان الله را محکوم نمود. به عین ترتیب محمولدسامی همکار نزدیک وی بود. در سال ۱۹۳۱، نادرخان

^{۹۰} - فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب ص ۷۰-۷۱

محمودلی خان و محمودسامی رامحاكمه كرد و هردو را یکی بعد دیگری اعدام نمود.»^{۹۶}

ریه تالی در جای دیگری مینویسد: «در مرحله اشغال کابل سر درگمی مستولی بودو هیچکس نمی دانست که محمودلیخان کجاست؟ بعدتر حبیب الله او را احترامانه دعوت نمود که باوی بحث و مذاکره کند، که این طرز پیش آمد در آینده به قیمت حیاتش تمام شد. یک روز در اجتماع اشخاص اریستوکرات درکابل، حبیب الله (کلکانی) یک میل تفنگ خوب بدست داشت و گفت که محمد ولی خان از طریق باغبان خود برایم ارسال کرده بود و در ملای عام از وی تشکر کرد، محمودلی خان خیلی ها دست پاچه گردید، او درمقابل برتانوی ها رویه خوب داشت و هم درموردحبیب الله عقیده خود را تغییر نداد.»^{۹۷}

عزیزالدین وکیلی پوپلزائی نیز شهادت میدهد که: «نگارنده این تاریخ معتقدم و همه اهالی این ملت میدانیم که به تحقیق محمودلیخان بن ابوالفیض خان دروازی درانقراض سلطنت امانیه و انقلاب سال ۱۳۰۷ش مسئولیت نهایت بزرگی دارد که هیچکس او را تبرئه کرده نمیتواند.»^{۹۸}

پوپلزائی، در جای دیگری زیرعنوان سفارش بچه سقو به سیدحسین در باب محمودلیخان مینویسدکه: «بچه سقو شب چهارشنبه ۳ دلو ۱۳۰۷ش مطابق ۲۳ جنوری ۱۹۲۹ از ارگ ذریعه تلفون برای سید حسین (وزیرحرب و نایب السلطنه) خیر داد که وزیرها و معتبرین را که بندی کرده اید در آن جمله محمودلی خان هم بنابر خواست خودش برده شده است، هوش کنید که برای او اذیت و تکلیفی نرسد و فردا بخاطر جمعی او را پیش من روانه کنید. محمودلی خان فردا

^{۹۶} - ریه تالی استیوارت، آتش درافغانستان، ص ۲۲۴

^{۹۷} - ریه تالی استیوارت، آتش درافغانستان، ص ۱۴۹

^{۹۸} - عزیزالدین وکیلی پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان، ج ۲، ص ۴۲۰

روز پنشنبه نزد بچه سقو در ارگ رفت و همراهش عزت داری زیاد کرد.^{۹۹}

با تاسف ملاحظه می کنیم که نزدیک ترین عنصر مشروطه خواه و وابسته به دستگاه سلطنت محمدولی خان نیز پستی بان اصلی حبیب الله کلکانی بوده و شورش شمالی را علیه رژیم که خود از بنیان گذار آن بود سازماندهی کرده بود و سرانجام نتیجه این عمل خود را بوسیله رقیب سرسخت خود نادرخان دید.

مهدی فرخ سفیر ایران در کابل که در باره اختلاف محمد ولی خان با نادرخان مینویسد: آقای محمدولیخان پسر ابوالفیض خان دروازی است و جزء مهاجرین افغانستان، در امارت امیر حبیب الله خان به ریاست غلام بچه گان و خزانه داری عین المال با مقرری سال یک هزار روپیه اضافه مواجب و با همین مبلغ مواجب امرار معاش مینمود. محمدولی خان شخصاً بسیار خلیق و متواضع و متین و موقر و در امور سیاسی از تمام رجال افغانستان اعلم و موقع شناس و مال اندیش تر است. محمدولی خان به واسطه رقابت با نادرخان پارتی مخصوص دارد و خیلی مراقب است که حتی المقدور محمدنادرخان را از افغانستان دور کرده و اگر میسر نشود اقلأً از کار خارج نگاه دارد.^{۱۰۰}

همین مولف یاد آور میشود که به دستور محمدولیخان، محمدصدیق خان چرخ با سپهسالار نادرخان طرح رفاقت و دوستی ریخته بود تا حرکات او را زیر نظر داشته به محمدولیخان اطلاع بدهد، مگر نادر خان این موضوع را درک نموده وی را از خود طرد کرد.^{۱۰۱}

^{۹۹} - عزیزالدین وکیلی پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، ج ۲، ص ۵۲۸

^{۱۰۰} - مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل، به اهتمام آصف فکرت، ص ۱۱۳، ۱۱۶

^{۱۰۱} - مهدی فرخ، همان اثر، ص ۷۸

و بنابراین یکی از علل دشمنی نادرخان با برادران چرخى ، همانا همنوایی شان با محمدولی خان بود و چون نادرخان در رقابت با محمدولی خان شکست خورد و از وزارت حربیه مجبور با استعفا گردیده بود ، چندی بعد شاه او را به سفارت فرانسه گماشت ، اما نادرخان در سال ۱۹۲۶ از سمت خود از سفارت در فرانسه نیز استعفا داد و در فرانسه به تبعید بسر می برد. هنگامی که شاه در سفرش به اروپا به ناپل رسید و نادرخان و برادرانش به ملاقات شاه رفتند، شاه از نادرخان خواست بکشور بازگردد، اما نادرخان برگشت خود را مشروط به برکناری « محمدولیخان ، غلام نبی خان ، محمود سامی ، غلام صدیق خان و محمودطرزی » وانمود ساخت ، ولی امان الله خان آنرا رد کرد.^{۱۰۲}

محاکمه محمدولیخان:

غبار که خود در محاکمه محمد ولیخان شاهد صحنه بوده مینویسد: « محمد ولی خان احضار و مقابل میز رئیس جا داده شد. او همان چهره آرام و سنگین همیشگی خود را داشت و با متانت و خونسردی قرائت اوراق تحقیقات ابتدائی را شنید. چون جوابهای کتبی خودش اتهامات هیئت تحقیق را به وضاحت تردید و ابطال نموده بود، منتظر بود رئیس مجلس اتهامات حکومت را علیه او ثابت نماید. مدعی اثبات جرم شهود را پیش کشیدو از همه اولتر احمدعلیخان لودین بلفظ «اشهد بالله» شهادت داد که: « محمد ولی خان راز عدم تعهد شاه امان الله خان را با بچه سقاو افشاء کرده و برای حبیب الله و سیدحسین احوال داده است تا بالای حکومت بدگمان شده و بنای شرارت گذاشتند.» غبار ادامه میدهد: « وقتی که احمدعلی شهادت خودش را

ادا کرد، محمدولی خان با استحقار نگاهی به او انداخته و جواب سابق خود را تکرار کرد: «بچه سقاو یک دزد کوه گریز بود خواهش کرد که با او عهد قرآن و تضمین جان شود، آنگاه خودش را تسلیم میکند، اما من چنین عهدی را با یک دزد نپذیرفتم و تسلیم بدون شرط او را خواستم.» آنگاه احمدعلی بایستاد و با لهجه دریده گفت: «والله خاین استی! بالله خاین استی!» محمد ولیخان بر رئیس مجلس خطاب کرد: «شما که رئیسید، حفظ آداب گفتگو را درمجلس بعهدہ دارید، نباید اجازه بدهید که آدمی مثل احمدعلی خان هرزه درائی کند. و اما من حاضریم که نه تنها از کارهای خود بحیث وکیل اعلیحضرت امان الله دفاع کنم بلکه خودم را مسئول و جوابده تمام اعمال و اقوال اعلیحضرت امان الله خان میدانم.» اما رئیس مجلس مجال نداد و شهود دیگری را پیش کشید که همه بنوعی از انواع وابستگی محمد ولی خان را با بچه سقاو شهادت دروغین دادند.^{۱۰۳}

غبار شهود دیگر را اینطور نام می برد: «شهود اثبات جرم علیه محمدولی خان هم مامورین و اعضای باند بچه سقاو بودند از قبیل: خواجه بابو خان کوهدامنی وزیر داخله بچه سقا، عطاالله خان صاحبزاده وزیر خارجه بچه سقا، آغاسیداحمد خان رئیس ضرابخانه سقوی، سید آقاخان قوماندان کوتوالی سقوی، خواجه میرعلم خان و عبدالرحیم خان کوهدامنی، همچنین از کارکنان حکومت جدید، گل احمد خان ملکیار معین وزارت عدلیه، امیرمحمدنام بهسودی و زین العابدین خان جزء شهود علیه محمدولی خان بشمار میرفتند. اعضای دیوان عالی ۷۵ نفر و ۳۳ نفر از ولایات بودند.»^{۱۰۴}

۱۰۳ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۶۳

۱۰۴ - غبار، ج ۲، ص ۶۲

گرچه اعلیحضرت امان الله خان در همان آغاز محاکمه محمدولیخان ضمن تلگرامی عنوانی ریاست دیوان عالی محاکم بر بیگناهی محمدولیخان شهادت داده بود، مگر این تلگرام در دسترس دیوان محاکم قرار نگرفت و در نتیجه محمدولیخان با محمودسامی در ۱۹۳۰ به ۸ سال حبس محکوم شد و سپس در سال ۱۹۳۳ محمدولیخان اعدام گردید.

انتقام کشی از غلام نبی خان چرخي:

غلام نبی خان و غلام حیلانی خان و محمدصدیق خان چرخي پسران سپهسالار غلام حیدرخان چرخي از شخصیت های موثر و قابل ذکر



دیگر نهضت مشروطیت دوم، بوده اند و شاه امان الله نیز از تفویض مقامات وزارت و سفارت به پسران چرخي دریغ نورزید. غلام نبی خان چرخي از اشتراک کنندگان نبرد استقلال بود و مدتی وزیر مختار افغانی در مسکوبود و بعداً معاون وزیر خارجه شد. در سال ۱۹۲۴ در هنگام شورش خوست

او فرماندهی نیروهای دولتی را در لوگر به عهده داشت. بعد بحکومت پکتیا تعیین گردید. او بواسطه نفوذ قومی و نام پدرش و براساس لیاقت شخصی در ماموریتش در جنوبی موفق بود.

غلام نبی خان در ۱۹۲۶ به وزیر مختاری پاریس منصوب گردید و در سال ۱۹۲۸ به حیث سفیر افغانستان در مسکو گماشته شد. در ترکیه بعد از ملاقات با محمود طرزی و سیدقاسم خان و دیگر مشروطه خواهان با قیمانده درخارج، برای ادامه مبارزه در داخل وارد کشور شد. پس از ورود بکابل غلام نبی خان زیر مراقبت جدی

دولت نادرشاه قرار داشت و اشخاصی از همکاران دوره امانی مانند محمد صفر خان نورستانی و عبداللهمخان نایب سالار (ماهیار) بحیث رفقای جانی جانی دقیقه ای او را تنها نمی گذاشتند.

از این بیعد داستان غم انگیز اعدام غلام نبی خان را مرحوم غبار چنین تصویر میکند: «بالاخره در یکی از روزهای ماه عقرب ۱۳۱۱ ش (۱۶ عقرب) هنگام نماز دیگر سریاور حربی شاه (جنرال سیدشریف خان کنری) با موتر مخصوص سلطنتی پشت دروازه غلام نبی خان چرخي (واقع در عقب شاه دوشمشیره در محل دارالمعلمین عالی کابل) رسید و فرمایش شاه را ابلاغ کرد که: «اعلیحضرت بشما سلام میرسانند میفرمایند که امروز هوا خوب است اگر میل داشته باشید من منتظرم بیائید که یکجا به هواخوری برویم و اگر میل نداشته باشید خیر.»^{۱۰۰}

غلام نبی خان با برادر خود غلام جیلانی خان (سابق جنرال و سفیر) و بنی اعمام خود: جانباز خان نایب سالار (آنکه در جنگ شاه مزار لوگر بمقابل بچه سقاو از حیات محمد نادر خان دفاع کرده بود) و جنرال شیر محمدخان بجانب قصر دلگشا حرکت کرد. شاه قبلاً ترتیبات گرفته بود. برون قصر دلگشا یکقطعه عسکرگارد صف کشیده و شاه در سالون دلگشامنتظر نشسته بود.

همینکه غلام نبی خان از موتر فرود آمد به او گفته شد که شاه اینک فرود می آید. غلام نبی خان و همراهانش پیشروی صف گاردمنتظر بایستادند. موتر شاه نزدیک زینه آورده شدو در همین لحظه شاه ظاهر شدو از زینه فرود آمد. بین غلام نبی خان و شاه موتر حایل گردید. شاه در پهلوی موتر بایستاد و غلام نبی خان و همراهانش رسم تعظیم بجا آوردند. شاه بدون آنکه جواب سلام بدهد روی بجانب

غلام نبی خان کرده و گفت: «خوب غلام نبی خان! افغانستان بشما چه بد کرده که شما خیانت میکنید؟» مرد جواب داد: «افغانستان می شناسد که خاین کیست؟» نادرشاه بعد از استماع جواب غلام نبی خان به گارد محافظ امرمودکه بزیند! سپاهیان گارد پیش آمده این مرد را بر روی خاک انداختند، در حالی که برادر و بنی اعمام او در زیر سایه سرنیزه گاردشاهی ایستاده و این منظر فجیع را تماشا میکردند، غلام نبی خان به عجله دستمال خودش را از جیب کشیده در دهن فرو برد تا درزیر ضربات تفنگ دشمن صدای نالش او از دهن برنیاید. گاردشاهی با قنذاق تفنگ شروع بزدن کردند، نادرشاه ایستاده بودو تماشا میکرد، اما میلرزید. ناگهان فریاد کرد که بزیند تا بمیرد. سیدشریف خان یاورپیش شد و به سپاهیان امرکردکه با میله های تفنگ بزیند! اینست که میله های فولادین تفنگ عموداً برپشت و پهلوی مرد فرو رفت و اسخوانی سالم در بدن او باقی نماند. این قصابی هژده دقیقه تمام دوام نمود. شاه امر کرد که مرده غلام نبی خان را نزد خانواده اش منتقل سازند. نادرشاه خود به موتر سوارشد و راه تفرج بگرامی در پیش گرفت. مرده غلام نبی خان را بسرای او داخل کردند، غریو از مرد وزن برخاست و محله اندرابی در خاموشی مرگباری فرورفت. در حالی که خانه غلام نبی خان از طرف سپاهیان احاطه شده و حرم اوجزه محبوسات دولتی بشمار میرفت. غلام جیلانی خان و جانبازخان و شیر محمدخان داخل زندان ارگ شده بودند....»^{۱۰۶}

این شدت عمل حکومت سبب گردید تا سردار محمدعزیزبرادر نادر شاه را در برلین ترور کنند و یکسال بعداز کشته شدن غلام نبی خان چرخی، در ۷ سپتامبر سال ۱۹۳۳ (سنبله ۱۳۱۲ش) جوانی بنام

محمدعظیم داخل سفارت انگلیس درکابل گردید و سه نفر کارمند آن سفارت را بقتل رسانید. بعد از این حادثه نادرشاه به اعدام برخی از هواداران شاه امان الله خان پرداخت و منجمله جنرال غلام جیلانی خان چرخی و جنرال شیرمحمدخان چرخی با پسران نوجوان غلام جیلانی (غلام ربانی و غلام مصطفی) و عبداللطیف خان پسر عبدالعزیز خان چرخی بدار آویخته شدند. جانباز خان نایب سالار چرخی با پسرک چهارده ساله اش (یحی چرخی) در زندان جان دادند. بدینصورت بازی با خاندان چرخی پایان رسید.

این قساوت بدون انتقام باقی نماند، یک سال بعد از قتل غلام نبی خان، درست در روز سالگرد مرگ غلام نبی خان، در تاریخ ۸ نومبر ۱۹۳۳ درکابل نادرشاه به صحن قصر دلگشا رفت تا برای طلابی که شهادتنامه های شان را دریافت میکردند، انعام بدهد، هنگامی که شاه از برابر شاگردان میگذشت، عبدالخالق پسر مستخدم غلام نبی خان با تفنگچه ای که به منظور ترورشاه باخود گرفته بود بر روی شاه سه مرمی آتش کرد و چند لحظه بعد نادرشاه دیگر زنده نبود. هرچند عبدالخالق بعد ها با شکنجه اعدام گردید، اما انتقام ولی نعمت خود را از شاه گرفت و بجای نادرشاه پسر ۱۹ ساله اش محمدظاهر، شاه افغانستان اعلان شد.

انتقام کشی نادرشاه از خاندان شاغاسی خیل:

خاندان شاغاسی خیل، منسوب به لویناب شیردلخان بارکزایی پدر علیاحضرت سراج الخواتین و برادرانش یکی از خانواده های قدرتمند و با اعتبار دولت امیرشیرعلی خان و سلطنت امان الله خان بود که در راه استحکام آن دولت ها از هیچگونه جان فشانی و فداکاری دریغ نورزیده اند. این خانواده که علیاحضرت سراج الخواتین مادر امان

الله خان بدان تعلق دارد، ارکان عمده دولت امیر شیرعلی خان و رژیم امانی را تشکیل میدادند. اما با سقوط دولت امانی و برون رفتن



علیاحضرت از کشور، ستاره اقبال این خاندان نیز افول نمود، و رجال و شخصیت‌های کاردان این خاندان بخصوص در دوره نادرشاه و هاشم خان صدراعظم، به اقسام و انواع بهانه ها و اتهامات زندانی و شکنجه و مصادره و از مال و دارایی خود محروم ساخته شدند.

دانشمندافغان داکتر سیدعبدالله

کاظم دریک تحقیق جالب خود میگوید

نادرشاه بعد از اعدام عناصر ضد استعمار و همفکران شاه امان الله از قبیل : محمدولی خان دروازی و مهدی حان چنداولی و غلام نبی خان چرخى و برادرانش ، و بزدان انداختن زنان و کودکان خانواده چرخى «بدنبال نابودى یک خانواده بزرگ دیگر وابسته به امان الله افتاد و این خانواده مشهور به "شاغاسی خیل" بود که همه از منسوبین قریب و خون شریک با علیاحضرت سراج الخواتین مادرشاه امان الله غازی بودند . این خانواده بزرگ در واقع صادقانه، با خلوص نیت و بدون کدام توقع خاص برای حمایت از شاه امان الله در امور اداره ولایات افغانستان خدمت میکردند و اتکای قوی برای حفظ سلطنت شاه امان الله محسوب می شدند. اما نادرشاه با وجود خویشی چند جانبه با آنها، از نفوذ گسترده این خانواده در داخل افغانستان هراس داشت و درعین زمان دلیلی در دست نداشت که آنها را مثل دیگران به یک بهانه مورد محاکمه قرار دهد، زیرا آنها در گذشته و حال جرمی مرتکب نشده بودند. لذا محمدنادرشاه به مقصد دور ساختن آنها از وطن راه دیگری در نظر گرفت ، آنها را تبعید یا

"نفی البلد" اکثریت مؤثر این خانواده به خارج. او از حکومت هندبرتانوی تقاضا کرد تا آنها را با عایله و اطفال شان در آن سرزمین تحت نظارت قرار دهد.

جریده انیس سال ۱۳۰۹ (صفحه ۹ - ۱۱) متن ذیل را به حیث یک اعلامیه دولت به نشر سپرد: اشخاصی آتی که محکوم به نفی البلد شدند، باید فوری از افغانستان اخراج و جایداد شان ضبط است ۱ :-
 عبدالحبیب خان؛ ۲ - عبدالغفور خان؛ ۳ - احمدشاه خان؛ ۴ - زبیرخان؛
 ۵ - امیرمحمدخان؛ ۶ - محمد یعقوب خان وزیر دربار سابق؛ ۷ - محمد سمیع خان قوماندان سابقه؛ ۸ - محمدطاهر خان پیش خدمت؛ ۹ - محمد عمرخان؛ ۱۰ - محمدمین خان با برادران و اعمامش؛ ۱۱ - عبدالعزیز خان وزیر حریبه سابقه؛ ۱۲ - عبدالحکیم خان حاکم اعالی سابق سمت جنوبی؛ ۱۳ - سکندر خان فراش باشی سابقه با پسرانش نیک محمد و فیض محمد و صالح محمد؛ ۱۴ - محمودخان یاور سابقه؛ ۱۵ - محمد اسلم خان ولد جرنیل محمداکرم؛ ۱۶ - حفیظ الله جنرال قنسل تاشکند؛ ۱۷ - میرزا عبدالله پسر امیر محمد کلاه دوز؛ ۱۸ - میرزا محمد هاشم کور.» (به نقل از کتاب "از عیاری تا امارت"، نوشته عبدالشکور حکم،... صفحه ۵۶۰)

از جمله اشخاص مندرج لست فوق که جمعا بیش از ۲۱ نفر بزرگان هر خانواده میرسید، به استثنای اشخاص شامل (شماره های ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، و ۱۸)، دیگر همه آنها متعلق به خانواده "شاغاسی خیل" مشتمل بر خانواده های برادران و بنی اعمام علیاحضرت سراج الخواتین مادرشاه امان الله غازی بودند. آنها با همه آل و بیت به شمول زنان، اطفال و جوانان اعم از دختر و پسر که تعداد شان به بیش از ۷۰ نفر میرسید، قرار بود به امر محمد نادرشاه "نفی البلد" یا به عبارت دیگر به هندبرتانوی تبعید شوند. برای اكمال مراحل تبعید و حصول موافقت انگلیسها، نخست آنها را از کابل

دور کردند و به شهر جلال آباد در یک قلعه کهنه که مثل زندان بود، بطور مؤقت مسکون ساختند. انگلیسها بنا بردلایلی از قبول این خانواده امتناع ورزیدند و حکومت برای هفت ماه، آنها را در گرمای طاقت فرسای تابستان در جلال آباد نظر بند نگهداشت که در اثر گرما و فقدان واریسی لازم صحی، یک تعداد اطفال خوردسال و پیرزنان و مردان آنها در آنجا فوت کردند. حکومت ناگزیر شد، آنها را به کابل برگرداند و هریک را در منازل شان نظر بند نگهدارد، در حالیکه بیشترین جایادهای شان قبلاً از طرف حکومت ضبط گردیده بود.

«۱۰۷»

با تائید از مطالب فوق باید علاوه نمود که با سقوط دولت امانی و برون رفتن علیاحضرت از کشور، ستاره اقبال این خاندان نیز افول نمود، و رجال و شخصیتهای کاردان و کاردار این خاندان بخصوص در دوره نادرشاه و هاشم خان صدراعظم، به اقسام و انواع بهانه ها و اتهامات دستگیر، زندانی، شکنجه، تبعید و مصادره گردیدند تا مستاصل شدند.

در میان رجال نامدار این خاندان، پسران شاغاسی محمدشاه خان، چون یاور محمود خان و شاغاسی عبدالحبیب خان و احمدشاه خان رئیس و عبدالغفور خان و پسران شان و کاکاها، ماماها، و پسران شان و غیره وابستگان آنها که از برخی در زیر نام برده میشود، پس از سقوط رژیم امانی بسیار شکنجه شدند، و بسیار رنج زندان کشیدند و زهر تهمت چشیدند.

شاغاسی جیلانی خان، یکی از نوادگان شاغاسی محمدشاه خان که مرد دانسته و کاردانی بود، در یک مصاحبه با مدیر جریده

۱۰۷ - داکتر کاظم، نگاهي مختصر به عروج ونزول خاندان سردار یحیی خان (بخش هفتاد و نهم)، افغان جرمن آنلاین

امیدچاپ امریکا، سرگذشت غم انگیز خاندان شاغاسی خیل را در عهدنادرشاه و هاشم خان صدراعظم شرح داده بود که من از خواندن آن سخت ناراحت شدم.

بقول شاغاسی جیلانی خان، پس از اغتشاش سفاوی، عبدالحبیب خان یکی از همراهان اعلیحضرت امان الله خان و سردار عنایت الله خان به هند و بعد تا ایتالیا بود، و وقتی نادرخان قدرت را از بچه سقاو گرفت، نامبرده از شاه امان الله و علیاحضرت مادرشاه و ملکه ثریا اجازه خواست و به وطن بازگشت. به مجرد رسیدنش به کشور، نادرخان تمام خاندان شاغاسی را از قبیل وزیر صاحب عبدالعزیزخان و برادرشان عبدالحکیم خان و سکندرخان با پسران شان نیک محمدخان فرقه مشر و صالح جان و غندمشر فیض محمدخان و دیگر برادران سکندرخان از قبیل نایب محمدعمرخان و محمدعلم خان، سلطان علیخان و برادرشان نورعلی خان، یاور محمودخان و برادرش عبدالقفورخان پدر شاغاسی جیلانی خان، احمدشاه خان، محمد زبیرخان، امیر محمدخان زخمی، سرجن محمدخان و محمدامین خان از کابل به جلال آباد در باغ سراج العماره و دیگر تعمیرات تبعید و تقسیم کرد. چون انگلیسها از پذیرفتن خاندان شاغاسی در هند انکار کردند، بیست و هفت نفر خورد و بزرگ خانواده شاغاسی خیل در هنگام تبعید بر اثر شرایط بد زندگی فوت کردند. چندی بعد دولت آنها را واپس به کابل خواست و تمام طبقه ذکور خانواده شاغاسی را به زندان انداخت. زنان و اطفال در خانه نایب سالار دوست محمدخان و جرنیل خواجه محمدخان در گذرگاه سکونت اختیار کردند. جایادهای شان همه ضبط گردید. در قلعه شاغاسی عبدالحبیب خان در گذرگاه عساکر سمت جنوبی جابجا شده

بودند. وقتی شاغاسی عبدالحبیب خان در زندان فوت کرد، جنازه اش رابه گذرگاه آوردند و دفن کردند.»^{۱۰۸}

شاغاسی جیلانی خان در ادامه میگوید: پس از واقعه مرگ عبدالحبیب خان، تمام محبوسین شاغاسی خیل از بند رها شدند. جایادهایی ضبط شده دوبرادرشاغاسی عبدالحبیب خان و نایب عبدالغفورخان شاغاسی مشترک بود. از آن جمله ، چونی قشله عسکری موجوده قندهارکه چهارصد جریب زمین میشد و شترخانه قندهار با باغ آغا وکرنا در ولایت ارزگان .

پس از مرگ شاغاسی عبدالحبیب خان ، بر اثر عرض و داد ورثه وی و توسل به نورالمشایخ مجددی، دولت قلعه کلان شاغاسی در گذرگاه را با بیست جریب زمین باغ آن و جایداد های کابل درموسهی چهاردهی و موسهی لوگر، عباس قلی چهار آسیاب و خورد وریزه دیگر در ولایت ارزگان پس داده شد، اما قشله عسکری قندهار و شتر خانه در شهر نو قندهار و زمین های کرنا و باغ آغاکه چندین هزار جریب زمین میشد، تحت تصرف دولت تا حالا باقی مانده است. جایداد یاورمحمودخان عبارت بوداز زربیگی و خود قلعه گذرگاه با باغ آن که حکومت محلی چهاردهی در آن مستقر است و مقر ستره محکمه که در دارالامان واقع بود و زمین های پغمان که از طرف دولت ضبط شد و تا اکنون در تصرف دولت قرار دارد. چند روز بعد از ضبط جایداد و دارایی، یاور محمودخان با برادرش محمدزبیر خان دوباره زندانی گردیدند.

شاغاسی جیلانی خان می افزایدکه : با قتل نادرشاه از طرف عبدالخالق ، غندمشرفیض محمدخان سکندربرادر کلان داکترنظر محمدسکندر زندانی شد و همچنان اسحاق جان شیردل و امانجان

۱۰۸ - هفته نامه امید، شماره ۴۳۷، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد، نوشته سیدمسعود پوهنیار، ص ۱۲۷ ج ۲

شیردل متعلمین مکتب نجات به اتهام قتل نادرشاه به زندان سپرده شدند. در ۱۹۴۶ بعد از (۱۳ سال حبس) در وقت صدارت شاه محمودخان، آنها با یاور محمودخان و محمدزبیرخان از زندان و بندیخانه رها شدند.^{۱۰۹}

درسی که از این رخداد تاریخی میتوان گرفت این است که خانه ظلم خرابست و هیچ ظالمی تا آخر باقی نمی ماند. نادرخان هم نتیجه ظلم خود را دید و در اوج قلع و قمع عناصر ملی و هواداران شاه امان الله تو وسط یک جوان هزاره بنام عبدالخالق در داخل ارگ شاهی کشته شد اما متأسفانه که با مرگ مستبد باز هم استبداد تا ۱۳ سال دیگر بوسیله برادر نادرشاه ادامه یافت. تا آنکه در ۱۳۲۵ با رویکار آمدن شاه محمود خان استبداد روبه کاهش نهاد.

درباره خاندان شاغاسی خیل و خدمات جانبازانه اعضای این خاندان برای استحکام دولت محمدزائی افغانستان زیر عنوان «سه مقاله تاریخی درباره سه خاندان تاریخی قندهار» معلومات مفصلی داده ام، علاقمندان میتوانند به آن کتاب رجوع کنند.

فرار سردار رحیم ضیائی، به شوروی از ترس نادرشاه وزندانی شدنش در هوای منفی ۵۲ درجه سانتی گراد

سردار رحیم ضیائی متخلص به «شیون کابلی»، پسر سردار محمد عمر خان نواسه امیر عبدالرحمن خان، یکی از مشروطه خواهان پرشور عصر امانی بود که پس از سقوط دولت امانی به تاشکند رفت و با غلام نبی خان چرخلی به مزار شریف برگشت و نیروهای محلی را بر ضد سقاویان تا سمنگان و بقول فیض محمد

کاتب تا غوربند رهبری کرد، اما با اطلاع از بیرون رفتن شاه امان الله، از راه طی کرده برگشت و مجدداً به تاشکند رفت و در عهدنادرشاه دوباره بوطن برگشت .



شیون در ۲۸ سالگی

اما از آنجایی که زبانی تند داشت و عملکرد نادرشاه را در نابودی مشروطه خواهان انتقاد میکرد، نادرشاه قصد گرفتاری او را نمود، مگر با آگاهی از قضیه بکمک یکی از دوستانش از چنگ نادر فرارکرد و از کابل به امام صاحب رفت و از آنجا از رودخانه آمو گذشت و پابخاک شوری گذاشت ، و توسط سربازان

روسی دستگیر و بزندان افتاد ولی پس از چندی آزاد شد.

شیون چند سالی در تاشکند اقامت و با یک خانم روسی ازدواج نمود که از این خانم صاحب یک دختر و یک پسر شد . او زبان روسی را یاد گرفت و زندگانی آرامی راسپری میگردد مگر این آرامی دیر نپائید و در آستانه جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۳۷، شیون دوباره زندانی گردید . اینبار به امر ستالین تمام اتباع خارجی مقیم اتحاد شوروی از سراسر آن کشور جمع آوری وبه اردوگاه کار اجباری به سایبیریا تبعید شدند.

در این نوبت شیون کابلی با دو نفر تبعه افغانی مدت هشت سال را در هوای بسیار سرد (تا ۵۲ درجه زیر صفر) در حالی که به هردو نفر زندانی فقط یک پتوی بدون توشک ودر هر ۲۴ ساعت نیم قرص نان خشک جیره داده میشد ، با مشقت بارتترین کارها سپری کرد. دونفر تبعه افغانی خیلی زود از سردی وکار طاقت فرسا مقاومت شان را از دست دادند و در زندان بیمار و بعد جان دادند.

پس از اتحاد امریکا با شوروی در جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۲ یک کشتی امریکایی با تیم طبی به بنادر شمالی سایبریا لنگر می اندازد و در اثر تقاضای استالین هئیت طبی امریکایی به تداوی مریضان کمپ های سایبریامی پردازد. در جمله مریضانی که توان کار کردن نداشتند و در کمپ مانده بودند، یکی هم شیون کابلی بود که دیگر در حال بدی قرار داشت. حین معاینه، داکتر از شیون می پرسد به چه ضرورت دارد؟ شیون میگوید به سگرت و پیاز، فردای آن روز داکتر امریکایی برای شیون پیاز و چند قطی سیگار می آورد و شیون به زبان انگلیسی به داکتر امریکایی میگوید: «من افغان هستم!»، این را گفته و کاغذ باطله ای که در آن نام نجیب الله توروایانا و سید قاسم رشتیا نوشته شده بود، دور از چشم پاسبان در جیب داکتر میگذارد.

شرایط بسیار غیر انسانی زندانهای سایبریا، گرسنگی و سردی توان فرسای (منفی ۵۲ درجه) سانتی گراد، درد بی سرنوشتی و همواره گرسنه بودن، بیماری و بیداروئی عواملی بودند که بالاخره تن و روان انسانهای بدبخت اسپیر را خورد و خمیر میکرد و شیون، این شهزاده خوش ریخت و خوش سیما و در ناز و نعمت بزرگ شده را بسختی رنج میداد و از زندگی بیزار و مایوس میساخت. و گاهی آرزو میکرد: شمع زندگی اش بخموشی گراید تا از آن همه رنج و فرسودگی تن و روان آسوده گردد. باری میگفت:

اگر حیات چنین است، به که درگذرم
 برم بگور ازین زندگی تلخ پناه
 هجوم یأس بجائی رساند ضعف مرا
 که نیست حوصله پر ادای شیون و آه
 یا

حرفی است گره بدل که گفتن نتوان

دردیست به سینه کان نهفتن نتوان

بیچاره گی ام رسید بین تا به کجا

بیزارم از این حیات و مردن نتوان

شیون حیران و پریشان بود از اینکه او نه انگلیس بود و نه روس و نه فرانس و نی جرمن ، ولی بگناه خارجی تبار بودن او را به زندان انداخته بودند که بر اثر شرایط طاقت شکن و توان سوز زندانهای استالینی در سایبریا در سن ۳۶ سالگی نه اعصاب برایش مانده بود و نه ریه ، و نه دندان؟! او مطلب را چنین بیان میکند:

من نه انگلیس بودم و نی روس	مولدم نه فرانس و آلمان بود
سی و شش سال عمر من اینجا	دستبرد حریق و طوفان بود
هشت سالش به سیر محبس ها	پیش سرما و برف و باران بود
تن بیچاره نیم برهنه و عریان	چاریک از شکم پر از نان بود
بعد از آن زحمتی که دیدم من	نه ریه، نه عصب، نه دندان بود

شیون از خدا خواسته بود تا آنانیکه او را مجبور به ترک وطن کرده اند، مثل او در بدر و درمانده کند:

خدایا ظالمان را مثل من کن	گرفتارش باین رنج و محن کن
خدایا هر که دورم از وطن کرد	چومن درمانده و دور از وطن کن

بهر حال دعای شیون قبول میگردد و آنکه وی را از وطن بدور ساخته بود توسط یک پسر بچه هزاره به قتل میرسد و پسرش نیز در پایان سلطنتش زهر گزدم غربت را می چشد و مدت سی سال را در ایتالیا با درد هجران از وطن بسر می آورد.

یک سال بعد از آنکه شیون در کهنه کاغذی نام خود را به طبیب امریکایی داده و نوشته بود که "من افغان هستم" در سال ۱۹۴۳ شارژد افیسرفارت امریکا در کابل، در یک دعوت رسمی با آقایان

رشتیا (شوهرخواهرشیون) و نجیب الله تورویانا، آشنا میشود و هر دو را بکناری میکشد و موضوع مریضی و وضعیت ناگوار «شیون افغان» را با آنها در میان میگذارد. بر اثر تلاش های نجیب الله تورویانا و سیدقاسم رشتیا از طریق سردار سلطان احمدشیرزوی سفیر افغانستان در مسکو و تقاضای شخصی سفیر از استالین، هنگام ختم وظیفه اش در مسکو، شیون افغان به حرمت و تقدس نام افغانستان، در سال ۱۹۴۴ بحالت نیم جان از زندان سایبریا آزاد میگردد. شیون که بعد از این بنام شیون کابلی شهرت می یابد، نمیداند کجا برود، مگر بر فحوای این کلام که: «ز قفس مرغ به هرجا که رود بوستان است»، شهزاده شیون، «با لباسهای پاره پاره، بوتهای فرسوده و یک بالاپوش خزانی انگلیسی که از چرک و فرسودگی رنگ آن قابل تشخیص نبود» به سراغ خانواده اش در تاشکند میرود ولی سالها قبل خانواده او از هم پاشیده بود و آشیانه اش ویران شده بود. زن روسی اش شوهر دیگر گرفته بود، پسرش مرده بود و دخترش در شهر دیگری درس میخواند.

شیون با تحمل رنجهای بیکران و مرارت های استخوان سوز از تاشکند به مسکو میرود و به هردری سر میزند تا کاری پیدا کند، سرانجام در رادیو مسکو در بخش فارسی با معاش بخور نمیری استخدام میگردد. ولی چون رسماً فاقد هویت بود، هر از چند گاهی مورد آزار و اذیت پولیس قرار میگرفت، درحالی که عرایض متعدد برای گرفتن پاسپورت افغانی به سفارت افغانستان در مسکو تقدیم کرد، مگر موفق به گرفتن پاسپورت افغانی نگردید. [اوتوسط دوستان خود و از جمله شاعر درباری استاد خلیلی پیغام های مکرر به ظاهرشاه فرستاد، اما ظاهرشاه تا آخر سلطنت خود از دادن پاسپورت به شیون دریغ ورزید.] شیون در مدت ۵۷ سال سرگردانی در اتحاد شوروی با وجود اذیت و آزار پولیس آن کشور، هرگز

تابعیت روسیه شوروی را قبول نکرد و پاسپورت روسی نگرفت. تاباالاخره با حسرت تمام بنام و یاد وطن (در ۱۵ فبروری ۱۹۸۶) پس از ۵۷ سال دوری کشور وفات نمود و در شهر تبلیسی گرجستان در قبرستان مسلمین آنجا دفن شد.^{۱۱۰}

متاسفانه شیون پس از سرنگونی سلطنت و حتی در عهد رژیم کودتای ثوری که هنوز زنده و ۷۶ سال عمر داشت، نیز اجازه نیافت تا به وطن مألوفش سری بزند و چشمانش را به دیدار وطن و وطندارانش روشن کند. او در آرزوی دیدار وطن از کشورش واز بخت خود امداد جسته و گفته بود:

به جان آمد دلم ای مملکت، ای بخت امدادی
که تا آزاد از دل پرکشم آهنگ آزادی
اگر چشمم فتد بر روی شیرین وطن روزی
کنم خود را فدای کوهسارش همچو فرهادی

متاسفانه این انسان رنجدیده و زندان کشیده و عاشق میهن آرمان دیدار وطن را که بیش از پنجاه و پنج سال بدرد دوری از آن سوخته بود باخود بگور برد و در دیار غربت چشم از جهان پوشید. بنابر نوشته داکتر صاحب کاظم: «سردار رحیم بتاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۷ در مسکو درگذشت و بنا بر وصیت خودش او را در حضیره مسلمانان در تبلیسی دفن کردند. آخرین آرزویش این بود که در زیر صخره یی در کوهستان وطن بخاک سپرده شود. [تولدش در ۱۹۰۲ بوده است.] سردار رحیم خان پدر میرمن پروین هنرمند پیش کسوت میهن ما و مردی وطن پرست بود. او شعر میگفت، آواز می خواند، انواع آلات موسیقی به خصوص رباب را به نیکوئی می

۱۱۰ - این نوشته بر مبنای کتاب خاطرات و سوانح سردار رحیم شیون کابلی، گرد آورده و تدوین آقای ولی احمدنوری تهیه شده است.

نواخت. بر علاوه زبانهای ملی دری و پشتو، به زبانهای انگلیسی، هندی، ترکی، عربی و روسی وارد بود و با رجال و شخصیت های ادبی و فرهنگی کشور ارتباط داشت.»

داکتر کاظم، در تبصره بر کتاب خاطرات سیاسی و تاریخی سردار محمد رحیم ضیائی (شیون کابلی) به نکات بسیار مهمی اشاره کرده و بحواله صفحات ۸۹ و ۹۰ خاطرات شیون، علت برکناری سپهسالار نادرخان را از کار و اعزام او به سفارت فرانسه چنین بدست میدهد: « علت سبکدوشی نادرخان این بود: امیر امان الله اسنادی بدست آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکردگان شورش منگل با اشخاص مانند ملا عبدالله لنگ [مشهور به ملای لنگ کاظم]، برادرش [دامادش] ملا عبدالرشید و نیز یکی از اقوام نادر خان یعنی عبدالکریم نواسه شیرعلی خان فرزند مدعی تخت و تاج افغانستان یعقوب خان که در راولپندی هند می زیست، ثابت می ساخت. در حقیقت این عبدالکریم بود که انگلیسها او را نزد قبایل منگل فرستادند، برای اینکه در جنوب کشور پایگاه مخالف با امیر امان الله را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادرخان، امیر امان الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادر خان با بسماچی ها نیز در نظر گرفت. امان الله خان نادر خان را به کابل احضار نمود [از قطغن و بدخشان کاظم] و برای این که وی را دور ساخته باشد، در عوض محمود طرزی که [از سفارت فرانسه کاظم] به افغانستان آمده بود، در فرانسه سفیر ساخت.»^{۱۱۱}

شیون ، مردی آزاده طبع ، عدالت خواه و وطن پرستی بود و از فقر مردم خود رنج می برد و از حاکمیت استبدادی خاندان

۱۱۱ - داکتر کاظم، تبصره بر کتاب خاطرات سیاسی و تاریخی سردار محمد رحیم ضیائی (شیون کابلی)، افغان جرمن آنلاین، آرشیف مقالات داکتر کاظم

نادرشاه نفرت داشت و این نفرت خود را در اشعار بسیاری ابراز نموده است.

شیون وقتی میخواست بر استبداد حمله کند، و خاینان را افشاء نماید، باتیغ قلم بر او یورش می برد، و با شمشیر شعر تصفیه اش میکرد. در قطعه زیر میگوید:

ما نه آنیم که یاد گل و سنبل بکنیم
یا که تعریف خوش آهنگی بلبل بکنیم
ما نه آنیم که از خانه سلطان سرما
هرنجاست که بریزند تحمل بکنیم
همه آتش زده نغمه موسیقاریم
می بسوزیم وز خاکستر خود گل بکنیم
گر خدا یار و مددگار شود آخرکار
پاک از مزبله ها گلشن کابل بکنیم
خاینان را به سنن نعش سر چته زنیم
گل فشان مندوی وچوک و سرپل بکنیم

شیون دریاد وطن میسوزد و فریاد میکشد:

وطن چو نام تو بردم بلب زبانم سوخت
بریزم اشک کز آتش تمام جانم سوخت
سزد که شمع بروید ز خاک تربت من
چرا که آتش عشق وطن روانم سوخت
به بزم سوختن ای شمع! نیستی تنها
ببین مرا که فراق وطن چسانم سوخت

و در قطعه دیگری در انتظار فریاد دادخواهانه و نعره مستانه مردم خوداست تا بوم نامیمون را که جای بلبلان را گرفته از گلشن

میهن بدور اندازند. شیون این مطلب را طعنه آمیز و چه حسرت بار بیان میکند:

در تمام باختر یک نعره مستانه نیست
بوم شد جاگیر گلشن بهر بلبل لانه نیست
بسکه ظالم طینتی در دستگاه دولت است
هیچکس راحم ویاری بر خودوبیگانه نیست

«شیون» که از دست استبداد از وطنش دور شده بود، میگفت:

بهرکرسی بزرگی هرگز
پیش هر دله و دیوٹ خم و چم نکنم
بنویسم زوفاداری سگ صد دیوان
مصرعی حیف به مداحی آدم نکنم

شیون عاشق آزادی و استقلال کشور است و در ترانه ای از جشن استقلال چنین میگوید:

گشاده ایم بصد شوق از خوشی پر و بال
که تا کنیم از این روز سعد استقبال
هزار شکر که با چشم خویش می بینم
جوان و پیر وزن و کودک وطن خوشحال
به خون خویش نمودیم حاصل آزادی
خوشی و عشرت و عیش و طرب بماست حلال
زدل کشیم صداهای زنده باد افغان
بروی گنبد نیلی است تا خرام هلال
بسرزمین دلیران چه پا دراز کنی
که موش را نبود در حریم شیر مجال
دماغ فاسد خود را حسود صاف نما
که محو گشتن افغان فسانه ایست محال

ز مشت جنگی افغان بیاد خواهی داشت
 پی سلامت دندان خویش دار خیال
 کسی که فکر خیانت به ملک ما دارد
 ز چشم کور و زپا شل شود زبانش لال
 طرب بکار نما کین زمان "شیون" نیست
 پیاله گیر به شادی که نیک هست این فال

یاد این شاعر گرانمایه ورنج دیده وطن دوست را گرامی و
 روحش را شاد میخوام.

علت دشمنی نادرخان با شاه امان الله:

صاحب نظران علت اصلی اختلافات نادرخان با امان الله خان را از اقدامات استقلال طلبانه آن شاه آزادیخواه در برابر انگلیس میدانند که با کسب استقلال افغانستان حیثیت و پرستیژ استعمار در آسیا لطمه وارد کرده بود باید انتقام این شکست را توسط اجنتان و دست پروردگان خود، چه بچه سقو، و چه نادرشاه از وی میگرفت و بنابراین انگلیسها از روز تخت نشینی و اعلام استقلال کشور از سوی شاه امان الله تا سقوط و خروج او از افغانستان حتی تامرگ او دست از تعقیب و تخریب و اتهام زدن به او نگرفتند.

برای درک بهتر علت دشمنی میان آن دوشاه نظریات سه محقق و صاحب نظر افغان، داکتر عبدالرحمن زمانی، داکتر سید عبدالله کاظم و مرحوم غبار رادراینجا از نظر میگذرانیم:

۱- نظریات داکتر زمانی درباره اختلافات نادرخان با امان الله:

داکتر زمانی در کتاب گران ارجش «بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس» ریشه های اختلافات نادرخان با امان الله خان را در

اسنادمحرم آرشیف های هند برتانوی جستجوکرده وهمچنان از مطالعه بیوگرافی نادرخان درکتاب «نادرافغان» بقلم برهان الدین کشکی دریافته است که : مخالفت نادرخان با امان الله خان اگر از قبل موجود نبوده لااقل از همان روز نخست تخت نشینی امان الله خان موجود و خصوصاً با اعلام استقلال افغانستان رابطه مستقیم دارد. زمانی میگوید: در آرشیف هندبرتانوی اسنادی وجود دارد که نشان میدهند، درپهلوی عوامل دیگر دوعلت مهم اختلاف ودشمنی محمدنادرخان با امان الله یکی اتکا شاه بر برمشاورین وصاحب منصبان ارتش ترکیه مخصوصاً جمال پاشا در رابطه به اصلاحات در اردو بود و دیگری ازدیاد صلاحیت به محمدولیخان دروازی ذکر شده اند. چنانچه راپورهفته وار ۴ دسمبر ۱۹۲۰ دفتر خاص اطلاعات در قسمت افغانستان به مشاجره شدید لفظی بین غازی امان الله خان ومحمدنادرخان در رابطه به موضوع نفوذ جمال پاشا اشاره نموده است.^{۱۱۲}

داکتر زمانی در ادامه میگوید: غازی امان الله خان بار اول به عزایم شوم محمدنادرخان در دوران مذاکرات معاهده صلح با انگلیس ها در کابل مشکوک شد. نادرخان خواهان کنار آمدن با انگلیس ها وقبول کمک مالی آنها در مقابل عدم تصدیق معاهده دوستی وهمکاری با اتحاد شوروی بود. در اثر همین پافشاری نادرخان بود که عبدالهادی خان داوی در مجلس نادرخان را غدار خطاب کرد و سروصدا بلند شد تا به وساطت محمود طرزی مشاجره پایان یافت. غبار هم در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، نگاشته که امان الله خان با کاردار سفارت شوروی در کابل بگونه کاملاً پنهانی، آنها را از طرف شب در برج

^{۱۱۲} داکتر عبدالرحمن زمانی، بازنگری دوره امانی وتوطنه های انگلیس، ۲۰۱۳، ص ۴۱۸ (اسناد محرمانه استخبارات انگلیس، خلاصه راپورهفتگی شماره ۴۱ دفتر خاص

شمالی ارگ سلطنتی ملاقات نمود که علاوه از شاه و کاردار سفارت، جنرال نادرخان هم حضورداشت ولی متعاقب آن، سفیر انگلیس درکابل ضمن ملاقات با اعلیحضرت، کاپی [نقل] گفتگوییهای سری شاه با کاردار سفارت شوروی را که در همان شب صورت گرفته بود، منحيث اعتراض روی ميز مذاکره میگذارد.^{۱۱۳}

زمانی یکی دیگری از نشانه های مهم وتاثیرگذار بر اختلافات شاه با نادرخان را ندادن خواهرش به محمد هاشم خان برادر نادرخان میداند که این اختلافات را به دشمنی خانوادگی تبدیل کردوسردار هاشم خان تازنده بود کینه آنرا بر دل داشت.

داکتر زمانی ، به ارتباط روابط خصوصی نادرخان با انگلیسها پس از استقلال، بیش از پنجاه مقاله مستند نوشته است که در آرشيف مقالاتش در افغان جرمن آنلاین قابل دسترسی است، در یکی از مقالاتش سند مهمی را از آرشيف محرمانه استخبارات انگلیس اینطور تقدیم میکند:

«همفریز وزیرمختار انگلیس در کابل در گزارش شماره ۱۴ مؤرخ ۱۶ جون سال ۱۹۲۳م خود از ملاقات خصوصی ایکه بین وی و سپه سالار محمد نادر خان صورت گرفته است ، گزارش میدهد. در این ملاقات که به تاریخ ۱۳ جون در سفارت انگلیس صورت گرفته است ، سردار محمد نادر خان اطلاعاتی را به سفیر انگلیس میدهد که میتوان آنرا افشای بعضی راز های دولتی و نکات [نقاط] ضعف رژیم امانی شمرد.

سفیر در گزارش خود مینویسد که «من گفتم که دستگیری و مجازات جنایتکاران منفور، تصحیح لحن سخیف و ظالمانه مطبوعات نیمه رسمی افغانستان و سرکوب دسیسه های ضد انگلیسی در سرحد

^{۱۱۳} - داکتر عبدالرحمن زمانی، بازنگری دوره امانی وتوطنه های انگلیس، ۲۰۱۳، ص ۱۹۴

وزیرستان سؤالاتی هستند که احتمالاً نمی توانند تأخیر آنرا تأیید کرد.»

سردار محمد نادر خان درین ملاقات از لست طویل دست آورد هایش یادآوری نموده و وعده میدهد که با تمام قوایش باز هم برای بهبود مناسبات افغانستان با انگلیس تلاش خواهد ورزید. وی میگوید که «باوجود هیجان عظیمی که به اثر واقعه بمباردمان "توچی" ایجاد شده است، تلاش های بی نظیری را برای برآورده ساختن خواسته های سفیر به خرچ داده است. مثال توقیف داؤود شاه و اردلی توام با برطرف ساختن مدیر جریده "اتحاد مشرقی" کدام دستاورد عادی نبود. همچنان قاتلین کوهات دشمنان امیر تلقی شده و برای دستگیری شان، در صورتی که در قلمرو افغانستان دیده شوند، احکام شدید صادر شده است.»

گزارش می افزاید که «نادر خان صمیمانه از همفریز تقاضا نموده است تا برای توجیه گرایش فعلی امیر در انظار مردم، بریتانیای کبیرباید از خود یک حرکت سخاوتمندانه نشان دهد. طور مثال او گفت که مثلاً پرواز یک طیاره واحد از هند و هدیه دادن آن به امیر، بر مردم افغان تاثیر شگفت آوری خواهد داشت.» (اسناد محرمانه آرشیف لندن، گزارش شماره ۱۴ مؤرخ ۱۶ جون سال ۱۹۲۳م همفری، سفیر انگلستان در کابل به کرزن). بنظر میرسد که این مشوره محمد نادر خان توصیه خوبی بود که انگلیس ها آنرا قبول کردند و چندی بعد در دوران اغتشاش جنوبی با دادن طیاره میتوانستند به اهداف دوگانه شان برسند. هدف اول شان نشان دادن ظاهری نیت همکاری به مقابل شورشیان و غافل گیر کردن رژیم از دست داشتن [انگلیس] در توطئه های شورش بود. آنها همچنان با این ابتکارمیتوانستند با استفاده از طیارات انگلیسی علیه مردمش به شهرت شاه صدمه وارد کنند. چنانچه همینطور شد و مخالفین شاه

آوازه انداختند که شاه در خفا با انگلیس ها دوست بوده و از کمکهای آنها استفاده میکند.»^{۱۱۴}

۲- نظر غبار در باره علت دشمنی نادرخان با شاه امان الله :

غبار علت اختلاف نادرخان با امان الله خان را بعد از سقوط بر اثر مبارزات و فعالیت های سیاسی امان الله خان از خارج میداند که اعلامیه های خود را از طریق چوب های دستی به مناطق سرحدی هندبرتانوی ارسال میکرد تا هواداران خود را در داخل کشور از اوضاع جهان و مبارزات خود مطلع سازد.

غبار علت پروپاگندهای نادرشاه را علیه شاه امان الله زیر عنوان «مبارزه از خارج» چنین تحلیل کرده است: «روشنفکران افغانی در اروپا لزوم تاسیس یک حزب مبارز را علیه رژیم نادرشاه احساس کردند و طبعاً هر حزبی ناگزیر از داشتن هیئت رهبری است. این هیئت عبارت بودند از: محمود طرزی و غلام نبی خان چرخي در ترکیه، شجاع الدوله خان، غلام صدیق خان چرخي و عبدالهادی خان داوی در برلین، عبدالحسین خان عزیز در روما، و در سر اینها شاه امان الله خان قرار داشت. اعضای حزب مرکب از یک عده محصلین افغانی و چند نفر از مامورین سفارتخانه های افغانستان در اروپا و ترکیه و غیره بودند. مرامنامه حزب در استامبول تسوید و در برلین مطالعه و در سوتزر لیند مطرح مباحثه یک مجلس سری قرار گرفت و تصویبات چندی بعمل آمد....»

یک قسمت این مکاتبات که از طرف شاه امان الله خان، شجاع الدوله خان، بعضی محصلین افغانی و غیره بود، به عنوان غلام نبی خان

^{۱۱۴} - داکتر عبدالرحمن زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس ۲۰۱۳۳، ص ۴۱۸

فرستاده شده و واضحاً خط حرکت و اقدام پارتنی را علیه دولت نادرشاه نشان میداد. هدف نخستین پارتنی برانداختن دولت نادرشاه و مستقر ساختن یک دولت ملی در افغانستان و گشودن راه ترقی و تجدد و آزادی و مساوات در کشور بود. در عین زمان تمام اعضای پارتنی بشخص شاه امان الله خان چشم دوخته بودند. البته جاسوس استعماری در بین حزب موجود و مشغول فعالیت تخریبی بود و حزب زیر مراقبت شدید قرار داشت. قرار بود آن اعضای حزب که قبلاً مامور دولت بوده و بعدها مستعفی یا معزول می شوند، از طرف هیئت رهبری حزب اعاشه شوند. حزب هنوز کدام ارگان نشراتی در خارج نداشت و سعی میکرد در داخل و خارج افغانستان با روشنفکران افغانی و خصوصاً با منتقدین محلی و بعضاً مامورین ناراضی تماس بگیرد.

مکاتیب حزب بعد از امضای اعضای عمده آن توسط چوب دست های مجوف داخل افغانستان میگردید و هم یک بار اعلامیه مشروح در چندین صفحه بامضای شخص امان الله خان در افغانستان منتشر گردید. در این اعلامیه پروپاگند و اتهامات مخالفین علیه امان الله خان بشکل استواری رد شده، مرام او برای ترقی افغانستان توضیح شده بود. ضمناً لغزش های گذشته عاقلانه اعتراف گردیده و چهره اصلی رژیم نادرشاه تصویر شده بود. سه نفر به آوردن این اعلامیه در افغانستان نزد نادرشاه متهم گردید که یک نفر آن یک مهاجر هندی بودبنام دوران خان که پس از دستگیری فوراً در بالاحصار اعدام گردید.»^{۱۱۰}

۳- نظر داکتر کاظم در باره اختلافات نادرخان با شاه امان الله:

داکتر سید عبدالله کاظم ریشه این اختلافات را عمیق تراز غبار، در اعلان استقلال از جانب شاه امان الله و جنگ سوم افغان و انگلیس می بیند و ضمن مقاله محققانه و سودمند خود در یکجا زیر عنوان فرعی «سه پادشاه گردشی در مدت یک سال»، مینویسد: «دلیل عمده اقدامات آشکار و نهان انگلیسها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه میگیرد که با اعلام استقلال افغانستان و بعد با راه اندازی جنگ سوم افغان - انگلیس ضربه محکم بر حیثیت سیاسی شان در منطقه و حتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث یک کشور استعمار شکن به دنیا معرفی گردید که شاه امان الله غازی قهرمان این معرکه بود. انگلیسها از همان روزها در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوب گر خود را به کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شنوار و اغتشاش حبیب الله کلکانی، همه جزء توطئه هایی بودند که ریشه های عمیق آن از یک منبع یعنی انگلیسها آب میخوردند.

اینکه انگلیسها بجای شاه امان الله خواهان بقدرت رسانیدن چه کسی بودند تا متضمن منافع شان در افغانستان و منطقه باشد و از بین چندین مدعی قدرت در آنوقت یعنی هریک علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولیخان دروازی و سپه سالار محمد نادرخان کدامیک مطلوب نظر شان بود، جواب واضح است که هیچیک به اندازه محمد نادرخان و برادران مناسبتر برای انگلیسها نبود. اما مشکل کار در آن بود که محمد نادرخان و اکثر برادرانش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و آنها نمی توانستند از خارج اقدام نمایند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بنابراین انگلیسها پلان تاکتیکی برای این منظور طرح کردند تا

در قدم اول توسط تحریک قیامها در شنوار و جلال آباد دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد و بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف گردد و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. علاوه بر این جذب قبلی بعضی اراکین پر قدرت دولت بسوی مخالفین، در نظر بود تا از یک سو اطراف شاه خالی شود و از سوی دیگر مقاومت قوای دولت در برابر گروپ کلکانی خنثی گردد. مسلم بود که در این وضع شاه راه دیگر نداشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود. لذا در این سناریو، قدرت بدست حبیب الله کلکانی می افتد و آنوقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار خواهد بود.

با اجرای دقیق این طرح در عمل، آخرین تلاشهای شاه امان الله مؤثر نیفتاد و شاه در اثر برپا شدن غائله "سقوی" مجبور شد تا از سلطنت استعفی دهد و به تاریخ ۲۴ جدی ۱۳۰۷ (۱۴ جنوری ۱۹۲۹) به قندهار برود و سلطنت را به برادر خود سردار عنایت الله خان واگذارد. اما این واگذاری چند روزی بیش دوام نکرد و بالأخره برطبق پلان حبیب الله کلکانی به قدرت رسید. پادشاهی حبیب الله در طرح انگلیسها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار تلقی میشد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمد نادر خان و برادران که از فرانسه و از طریق هند راهی وطن شده بودند، بدون مانع و مشکل بزرگ به سلطنت میرسیدند. با آنکه اینکار به همان سهولت که حدس زده میشد، عملی نشد و هشت ماه پرمشقت را در بر گرفت، اما بالأخره آرزوی دیرینه برآورده شد و سلطنت افغانستان به کسانی تعلق گرفت که مطلوب انگلیسها و از اعتماد آنها برخوردار بودند.

هنوز قوای کلکانی برای گسترش قدرت در سایر نقاط کشور در حال جنگ بود و قوای محمدنادرشاه در سمت جنوبی دچار پراگندگی که

در قندهار مردم برای اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی قیام کردند و با حمایت دیگر اقوام بخصوص هزاره ها آماده جنگ با قوای سفوی شدند و تا حوالی غزنی رو به پیشرفت گذاشتند. در آنجا بین حامیان و مخالفان شاه برخوردهایی صورت گرفت و خطر جنگ و کشتار بین اقوام به شدت بروز کرد. شاه با دیدن این وضع تصمیم گرفت به برادرکشی خاتمه دهد و از اعاده سلطنت بگذرد و کشور را ترک کند. «^{۱۱۶}

^{۱۱۶} - داکتر کاظم، شرح مختصر پیرامون مقاله «کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله» (قسمت اول) افغان جرمن آنلاین، ۱۱ اکتوبر ۲۰۲۱)

تنگدستی شاه امان الله در ایتالیا:



شاه امان الله و ملکه ثریا با فرزندان خود در ایتالیا

خاطرات شاهدخت هندیه:

شاهدخت هندیه نهمین فرزند شاه امان الله و ملکه ثریاست و نه ماهه



در شکم مادر بود که با پدر و مادر و وابستگانش مجبور شدند افغانستان را ترک بگویند. به سخن دیگر شاه امان الله غازی و ملکه ثریا با خانواده شان در ۲۳ می ۱۹۲۹ کشور را ترک گفتند و از راه چمن وارد هند برتانوی شدند و توسط یک قطار راهی بمبئی گردیدند .

شاهدخت هندیه دافغانستان

هندیه در شهر بمبئی هندوستان بدنیا آمد. بگفته برادرش سردار احسان الله دافغانستان هنگام تولد هندیه، عده یی از هندیها که به

ملاقات شاه امان الله آمده بودند، از پدرم خواهش کردند تا برای آنکه هندهمیشه در خاطر شاه و خانواده اش باقی بماند نام نوزاد را هندیه بگذارند، و شاه هم این خواهش را پذیرفت و سپس هندیه با وابستگان خود به ایتالیا آواره شد و در شهر روم رشد یافت و تحصیلات مقدماتی خود را در روم و سپس در سویس به سر رساند. در سیمنا ریکه بمناسبت تجلیل از ۸۵ مین سالگرد استرداد استقلال کشور، زیر عنوان «اعلیحضرت غازی امان الله خان دخیلواکی ستوری» (اعلی حضرت غازی امان الله خان، ستاره آزادی) در شهر کلن آلمان در اواخر ماه اگست ۲۰۰۴ تدویر شده بود، من از سویدن و شاهدخت هندیه جان از روم و شاهزاده احسان الله ولیلی طرزی خانمش از سویس و مهمانان دیگر از انگلستان و دیگر شهرهای اروپای غربی اشتراک ورزیده بودند. سیمنا از جانب (دافغانستان دکلتوری ودی تولنه) برهبری زرین انخوربا حضور تخمین ۸۰۰ نفر افغان در حومه شهر گلن بر گزار شده بود و از ساعت ۳ تا یک بعد از نصف شب با اجرای برنامه های جالب علمی و هنری ادامه یافت.

هندیه دافغانستان، دختر شاه امان الله در بیانیه خود از خاطرات پدر خود به حاضرین سخن زد و گفت: «از پدر مرحومم خاطرات فراموش ناشدنی دارم. در عین زمان خاطرات جالب و پر محبت دارم. در دوران طفولیت ما هر روز رخصتی ما را برای قدم زدن به پارکهای مقبول روم می بردند. در جریان سال هنگامی که روزها طولانی میشد ما را به موتر خود به بیرون از شهر و به لب بحر می بردند. برای ما اطفال جشن بود، بخاطریکه با ما بازی میکردند و با ما خوش و مهربان بودند. وقتی که هوا صاف می بود، پدرم خوش داشت که غروب را تماشا کند. وقتی که آفتاب نزدیک به غروب و ورنگ سرخ و نارنجی و گلابی میشد، ایشان غروب را به حالت

اکرام تا آخر تماشا میکردند. ما دورپدر جمع میشدیم اگرچه اطفال شوخ بودیم، ولی در این لحظات خاموش می بودیم، چون میخواستیم به حالت متفکر پدرم احترام بکنیم.

از وقت طفولیت ما را تعلیم اسلامی دادند، سعی میکردند ما به وطن عزیز خود و ملت افغانستان عشق و علاقه پیدا کنیم. ما را مقابل خود ایستاده میکردند و مثل یک معلم خوب ما را درس تاریخ و دین اسلام میدادند. برای ما درس تاریخ قدیم و جدید افغانستان میدادند. راجع به پروژه های خود و آرزوهای خود برای یک زندگی بهتر و آرامتر و خوشبختی زنان و مردان افغانستان و برای یک افغانستان نوین، تشریح میدادند و مخصوصاً برای زنان، برای ما میگفتند: تا وقتی که زنان کشور تعلیم نداشته باشند، هیچوقت نمی توانند اطفال سالم به محیط خانواده و جامعه تقدیم نمایند. قبله گاه ما همیشه در غم تعلیم و تحصیل ما و در غم صحت ما بودند. واقعاً به اثر تشویق ایشان همه خواهران و برادران من به تحصیلات عالی رسیدند. مثل انجنیر احسان الله، همیشه از مصارف اضافی جلوگیری میکردند، مگر در قسمت تحصیل هیچوقت دریغ نمیکرد، باوجودیکه شرایط اقتصادی خوب نداشتیم.

پدرم از طفولیت برای ما عشق پایان ناپذیر به وطن را انتقال دادند. همیشه میگفتند که برای هر فرد افغانستان احترام داشته باشیم. غریب یا پولدار، مهم یا غیر مهم و به تمام اقوام احترام بگذارید. این توصیه ها را من هرگز فراموش نکرده ام و فراموش نخواهم کرد.

مادرم ملکه ثریا، مادر شیرین و در عین حال بسیار جدی بودند. برای ما همیشه آداب و برخورد اجتماعی را یاد میدادند. مثلاً، چیزیکه من هیچوقت فراموش نمیکنم، میگفتند: حتی وقتی که میان خود حرف میزنید مواظب باشید، آن نفریکه تصادفاً از کنار شما تیر میشود، حرف های شما برایش برنخورد. میگفتند باید کمبود طرف مقابل را

درک کنید، ولی خود تان جدی و عادل باشید. این قوانین برای زنده گی خیلی مهم است. من کوشش میکنم اینها را مراعات کنم .

ولی خیلی مشکل است و بعضی اوقات نمیتوانم همین توصیه ها را که از والدین خود به ارث برده ام به اولادهای خود انتقال دهم.

به مرور زمان ما همه اولادهای غازی امان الله خان با زندگی خود مصروف شدیم، ولی همیشه با پدر رابطه خطی داشتیم. تا اینکه متاسفانه درسال ۱۹۵۹ پدرم سخت مریض شدند و دریک شفابخانه به ساعت هفت صبح روز ۲۵ اپریل ۱۹۶۰ چشم از دنیا بستند. هندیه افزود که بعد از هفتاد و پنج سال هنوز هم ملت افغانستان همیشه با احترام و با افتخار از ایشان یاد میکند و در قلب هرافغان جای دارند.

به حیث دختر امان الله خان، پدر بزرگوارم همیشه درقلبم و درخاطراتم زنده هست.» (سخنان هندیه جان مطابق ادبیات خودش ضبط شده است.)

دو خاطره تلخ شاهدخت هندیه:

شاهدخت هندیه دافغانستان، روز ۳۰ اگست ۲۰۰۴ همراه نگارنده در دعوتی اشتراک ورزید که از طرف دوست گرامی و دیرینم انجنیر ستار مینووال و خانم مهربانش دکتور رحیمه جان حمیدی در حومه شهر کلن ترتیب شده بود. قبل از عزیمت به محل دعوت من و هندیه جان فرصت یافتیم تا بر پل رودخانه راین در شهر کلن قدم بزنیم.

از شاهدخت پرسیدم از اعلیحضرت مرحوم و ملکه مرحومه برای من تعریف کن که درخانه چه میکردند؟ گفت : پدرجانم بسیاری وقتها برای ما از افغانستان تعریف میکرد و سعی شان این بود که ما را با روحیه وطن دوستی تربیت کند. شاه تمام کارهای خانه را خودش انجام میداد: کار خرید مواد خوراکی و ترمیم خانه و رنگمالی و

نجاری خانه را خودش میکرد و اگر موترش خراب میشد، مثل یک میکانیک موتر زیر موترش دراز میکشید و آنرا درست میکرد.

مادرم متوجه تربیت ما بود و به ما یاد میداد که چگونه با مردم برخورد داشته باشیم و چگونه لباس بپوشیم و کدام لباس ها را در کدام موقع بپوشیم. چگونه در میان خود گپ بزنییم که بکسی برنخورد. می باید هیچوقت بر دیگران خورده گیری نکنیم و نخندیم. یادم است که همسایه ایتالی می بود که شنیده بود پدرم پادشاه افغانستان بوده و حالا در همسایگی او زندگی میکند، خواست به دیدن پدرم



بباید. روزهای تابستان و هوا بسیار گرم شده بود. یکبار دیدیم مردی که بسیار چاق بود و دریشی پشمی پوشیده بود به بخانه ما آمد. او تمام تکمه های دریشی خود را بسته کرده بود و عرق از سرو رویش جاری بود. وضعیت آن مرد واقعاً خنده آور بود و من و خواهرم ناجیه که از همه خوردتر بودیم، در دل خود به

حال آن مرد میخندیدیم ولی (شاهدخت هندیه بانویسنده در ۲۰۰۴ در آلمان) نمیتوانستیم به صدای بلند خنده کنیم. همینکه او از خانه ما رفت. من و خواهرم با صدای بلند شروع کردیم به خنده کردن و گفتیم اگر چند دقیقه دیگر او اینجا نشسته می بود شاید از گرمی میمرد. خلاصه مادرانم ما را نشانند و گفت که شما نباید بالای کسی که بخانه شما آمده و شما را احترام کرده است، بخاطر اینکه چرا دریشی مناسب آب و هوای تابستان نپوشیده خنده کنید. شاید آن مرد جز همین لباس،

لباس دیگری نداشته است، پس نباید بخاطر لباس انسانها را احترام کرد.

از خاطرات تلخ شاهدخت هندیه جان ، فقر شدید خانواده اعلیحضرت شاه امان الله در دوران جنگ دوم جهانی در ایتالیا بود. در راه رفتن به خانه آقای مینووال، هندیه جان برای ما از زندگی خود در دوران جنگ جهانی دوم تعریف میکرد و گفت: تلخ ترین روزهای زندگی ما در دوره جنگ این بود که ما هفته ها و ماه ها تنها شلغم میتوانستیم بخوریم و گوشت درک نداشت و اگر پیدا میشد بسیار گران بود و ماتوان خرید آن را نداشتیم. پدرجانم برای آنکه من و خواهرم ناجیه که هفت و هشت ساله و خورترین خانواده بودیم، دچار سوء تغذی نشویم و از رشد جسمی عقب نمانیم ، هر سال ما رابرای مدت سه ماه به یک موسسه خیریه در سوئیس که از طرف کلیسا سرپرستی میشد میفرستاد تا در جمله سایر دختران و اطفال بی سرپرست از ما هم سرپرستی صورت بگیرد. در آنجا برای ما غذای بهتری داده میشد که در آن گوشت و پنیروشیر هم بود و بعد از سه ماه دوباره به روم برمیگشتیم. چون باز هم خوراک ما شلغم بود، بزودی ما دوباره لاغر میشدیم. و این بسیارمشکل است که آدم عوض نان خشک و عوض گوشت و عوض شیر و پنیر و مسکه و یا برنج و سبزی گوشت، شب ، چاشت و حتی صبح شلغم بخورد.

هندیه شرح میداد که بار آخریکه پدرجانم ما را به سوئیس به همان موسسه خیریه فرستاد ، بجای سه ماه ، مدت دوسال در آن جا باقی ماندیم. اگرچه قانون آن موسسه از سه ماه بیشتربکسی اجازه نمیداد که بماند ، مگر به دلیل شدت جنگ و بسته شدن سرحدات میان ایتالیا و سوئیس ما تا دوسال ماندیم و خوشبختانه که رئیس آن موسسه پدرجانم را میشناخت و ما را از موسسه بیرون نکرد و ما دوسال تمام در سوئیس ماندیم و خوشحال بودیم که اگر از خانواده بدور استیم مگر

خوراک و پوشاک بهتر نسبت به خانه برای ما میسر میشد و زمانی که جنگ به آخر رسید، ما توانستیم دوباره به ایتالیا نزد خانواده بر گردیم در ترمینل قطار ریل پدرجانم برای بردن ما آمده بود.

هندیه جان میگفت: در تمام مدت دوران جنگ من فقط یک پیراهن داشتم و با احتیاط از آن فقط در دعوتها استفاده میکردم که پاره نشود. بالاپوش زمستانی نداشتم. من بالا پوش برادرم را که ابتدا پدرم مدتها آن را پوشیده و کهنه کرده بود و بعد به برادرم رحمت الله رسیده بود و بعد از او به برادر دیگرم احسان الله رسیده بود و او آنرا رویگردان کرده بود و می پوشید، سرانجام برای من رسید و من آن را نزد خیاط بردم و گفتم که آنرا برای من چپ و روی کند. خیاط گفت: دختر جان یک لباس فقط یکبار میتواند روی گردان شود و این دیگر آنقدر کهنه است که نه چیه میشو نه راسته. بناچار همان بالاپوش را من پاره کردم و از قسمت های پشت آن برای خود دامن ساختم. بدین سان روزگار میگذشت.

شاهدخت هندیه که خود سختی های زندگی را لمس کرده و به اصطلاح از دل گرسنه میآید، میدانند که کمک به یک انسان محتاج چقدر ارج ناک و چقدر یک عمل انسانی و بشردوستانه است. به همین دلیل او که از آغاز بحران افغانستان در ۱۹۸۰ تا کنون با تلاش های خستگی ناپذیر شخصی صدها هزار دالر به اطفال بی سرپرست افغانستان کمک رسانده، ولی یکبار هم از خود نام نبرده است که این کمک ها توسط او (فلان بنت بهمان) ارسال شده است.

تا عهدحکومت اشرف غنی نیز شاهدخت هندیه برای کمک به کودکان و زنان بی سرپرست افغانستان خود را به این در و آن در میزند و لباس و دوا و کفش و حتی زیورات غیرمود روز را از زنان

ایتالیایی جمع آوری میکند و برای زنان و دختران محروم و هر دم شهید افغانستان می رساند.

هندیه ۴۰ سال بعد از فوت پدرش، در عهد حکومت کرزی از ایتالیا به کابل آمد و عرایضی برای اعاده ملکیت های پدر و مادر خود ملکه ثریا به مراجع عدلی افغانستان تقدیم نمود و در مصاحبه های خود با رسانه ها اعلام داشت که در صورت اعاده جایداد پدری اش، در نظر دارد یک پوهنتون در کاریز میر بسازد و آنرا مجانی در اختیار دولت و تعلیم و تربیت فرزندان وطن بگذارد، اما متأسفانه که دستگاه فاسد دولت کرزی به این عرایض شاهدخت هندیه ترتیب اثر نداد و ظاهر شاه که به عنوان بابای ملت در ارگ سلطنتی اقامت داشت، ملکیت های "کاریز میر" را که در اصل ملکیت های پدر و پدربزرگان امان الله خان بود به فروش انداخت و قسیم فهیم مقام پر قدرت دولت کرزی آن زمینها را در بدل "ملیونها دالر" کمک های جامعه بین المللی که به وزارت دفاع و در اختیار قسیم فهیم قرار میگرفت خریداری نمود و ظاهر شاه آن پولها را میان پسران خود تقسیم نمود و هر یک سهم خود را گرفته از کشور بدر بردند.

شاهدخت هندیه دافغانستان در تاریخ ۱۳ اکتوبر به عمر ۹۴ سالگی در شهر روم ایتالیا در گذشت.

ترس سلطنت از جنازه شاه امان الله و محل تدفین آن:

در اوایل سال ۱۹۶۰ شاه امان الله در یک کلینک در سویس بستری شد تا مریضی جگرش را مداوا نماید، اما تداوی مفید ثابت نشد و در ۲۶ اپریل پس از آنکه ۳۷ سال به صفت شهزاده و پادشاه و ۳۱ سال به صفت یک مهاجر بینوا زندگی کرده بود، چشم از جهان فرو بست.

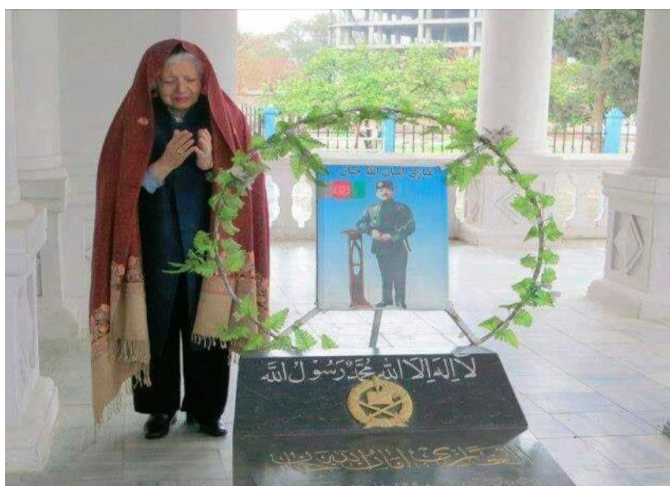
جنازه امان الله خان را یک گارد احترام تا طیاره بدرقه نمود و به افغانستان نقل داده شد.^{۱۱۷}

سردار کبیرالله سراج برادر زاده اعلیحضرت مرحوم شاه امان الله روز هشتم جون ۲۰۰۷ در مورد تدفین جنازه مرحوم اعلیحضرت به افغانستان تلفونی برایم گفتند که برطبق وصیت مرحوم شاه امان الله جنازه وی باید در پهلوی قبرپدرکلانش، امیر عبدالرحمن خان در بوستانسرای کابل دفن میشد، مگر وقتی این موضوع توسط سردار ولی، خواهر زاده امان الله خان به شاه ولیخان و ظاهرشاه گفته شد، شاه ولیخان و ظاهرشاه از قبول تدفین جنازه شاه امان الله در جوار پدرکلانش ممانعت کردند و تا سه روز هیچگونه پاسخی به ملکه ثریا داده نشد. بگفته ملکه ثریا، در این میان سه کشور حاضر شدند جنازه شاه مرحوم را در خاک خود با احترام خاص دفن کنند. اول کشور ترکیه بود که به پاس دوستی شاه امان الله با مصطفی کمال اتاترک حاضر بود جنازه مرحومی را با مراسم شانرداری به ترکیه انتقال داده در پهلوی مقبره کمال اتاترک بخاک بسپارند.

دومین کشور، عربستان سعودی بود و سوم مردم پشتونستان بودند که برای آوردن جنازه مرحوم غازی امان الله آماده گی نشان دادند. در این هنگام سردار محمد داود صدراعظم که به مسکو سفر کرده بود، وقتی آمادگی سه کشور مسلمان و بخصوص مردم پشتونستان را باوی در میان گذاشتند، او هدایت داد تا جنازه غازی امان الله را در جلال آباد در پهلوی قبر پدرش امیر شهید دفن کنند. برادران شاه امان الله و خواهران وی درخواست کردند که جنازه شاه مرحوم یک بار در میدان هوایی کابل پائین شود تا اقارب وی و مردم کابل مراسم احترام خود را نسبت به آن شاه فقید بجا آورند، مگر این خواست قبول نگردید

ودستور داده شد که جنازه بعد از یک توقف کوتاه در میدان هوایی قندهار مستقیماً به جلال آباد منتقل و بلافاصله دفن شود. سران قیابیل پشتون جنازه مرحومی را با حرمت فراوان از میدان هوایی ننگرهار برداستند و از میان شهر جلال آباد گذشتانند و به باغ سراج الاماره نزدیک مقبره امیر حبیب الله شهید بر زمین گذاشتند.

هنگامی که جنازه بخاک سپرده شد ، خان عبدالغفار خان میخواست سخنرانی کند و همینکه گفت: شاه امان الله به من لقب **فخر افغان** داده است، و من میخواهم در مورد کارنامه های این شاه محبوب قدری صحبت کنم، اما به وی اجازه سخنرانی داده نشد و شاه ولی خان با قهر از سرمقبره دور شد.



شاهدخت هندیه دست بدعا بر سر قبر پدرش

سردار کبیر الله سراج علاوه نمود که مراسم فاتحه شاه امان الله در کابل در مسجد پل خشتی برگزار شد و برادران و پسر بزرگ شاه امان الله ، سردار رحمت الله جان بر گلیم فاتحه نشسته بودند. در روز سوم جمعی کثیری از مردم کابل در صحن مسجد پل خشتی جمع آمده بودند تا در ختم فاتحه پسر مرحوم شاه امان الله را از نزدیک ببینند

ومراتب اخلاص و حرمت گزاری خود را نسبت به آن شاه فقید ابراز بدارند، مگر به شهزاده رحمت الله اجازه داده نشد تا از جلو مردم کابل عبور کند و از ایشان اظهار تشکر نماید. شهزاده رحمت الله را از دروازه عقبی مسجد بیرون بردند و سردار کبیرالله سراج به میان صف مردم فرستاده شد تا از مردم تشکر کند و بگوید که او از دروازه عقبی مسجد خارج شده است. سردار کبیرالله سراج علاوه نمود که در همان روز سوم فاتحه به پسر مرحوم شاه امان الله گفته شد هر چه زودتر کشور را ترک بگوید، ولی او خواهش نمود که فقط یک روز دیگر به وی اجازه داده شود تا یک بار قصر دارالامان و باغ پغمان را که پدرش از این دومحل زیاد یاد مینموده از نزدیک ببیند، مگر دستگاه سلطنت از قبول این خواست انسانی وی امتناع ورزید و شهزاده با خواهر زاده خود (نواسه محمدولیکان) با دل پر حسرت و چشمان اشک الود مجبور شد کابل شهر آبائی خود را ترک بگوید. و حسرت دیدار پغمان و قصر دارالامان را با خود به گور ببرد. زهی استبداد رژیم شاهی!



شاه ولیخان هنگام وداع با شهزاده رحمت الله دافغانستان

قتل سردار محمد عزیز خان (اولین واکنش امانیستها):

بنابر نوشته داکتر سید عبدالله کاظم، سردار محمد عزیز خان برادراندر نادرشاه و پدر محمد داؤد و محمد نعیم خان بود.

سردار محمد عزیز خان فرزند اول سردار محمد یوسف خان «درسال ۱۲۵۶ ش (۱۸۷۷ م) در کابل بدنیا آمد و در کودکی به معیت پدر و بنی اعمام خود همه به هند برتانوی تبعید گردیدند. او در آنجا به مکتب رفت و به زبان اردو و انگلیسی آشنا و مسلط گشت. در سن ۲۴ سالگی به معیت همه خانواده به وطن برگشت و پس از ازدواج خواهرش با امیر حبیب الله خان سراج المله به حیث معاون منشی دفتر مخصوص امیر شامل خدمت شد.

وقتی برادرش محمد نادرخان پس از سقوط حکومت سفوی درسال ۱۹۲۹ م در کابل اعلام سلطنت کرد، محمد عزیز خان نیز به کابل آمد و به حیث سفیر افغانستان در مسکو مقرر شد که تا اوایل سال ۱۹۳۳ در همان وظیفه باقی ماند. او بتاريخ ۲۳ مارچ ۱۹۳۳ م (۳ حمل ۱۳۱۲ ش) به حیث وزیر مختار افغانستان در برلین مقرر گردید، اما هنوز مدت کوتاهی از کارش نگذشته بود که بتاريخ ۶ جون همان سال (۱۶ جوزای ۱۳۱۲)، هنگامی که از زینه های عمارت سفارت پایان میشد، توسط یک افغان بنام سیدکمال ارفاصله نزدیک مورد

ضربه فیر تفنگچه قرار گرفت و زخمی شد و ساعاتی بعد در شفاخانه جان داد. این حادثه اولین زنگ خطر را برای خانواده مصاحبان که همه پس از



سردار محمد عزیز



سیدکمال

رسیدن محمد نادر شاه به سلطنت در راس قدرت در افغانستان قرار گرفته بودند ، به صدا درآورد که پنج ماه بعد بتاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ (۲۴ نوامبر ۱۹۳۳م) به شهادت محمدنادرشاه در کابل انجامید.

داکتر کاظم دریایان اعترافات سیدکمال مینویسد:

«جای شک نیست که سیدکمال یکی از هواداران سرسپرده شاه امان الله غازی بود و دست انگلیسها را در سقوط سلطنت امانی و بقدرت رسانیدن محمدنادرشاه به سلطنت شریک میدانست و معتقد بود که انگلیس ها با همچو تغییر بار دیگر میخواهند آزادی افغانستان را تحت الشعاع خواسته های خود قرار دهند. لذا سیدکمال خواست با قتل یکی از مهره های معتبر سلطنت از یکطرف توجه جهان را به ماهیت استبدادی و غیرمردمی رژیم جدید جلب کند و از طرف دیگر یک حرکت ملی را مقابل کسانی بنا نهد که بزعم او آزادی کشور را به انگلیسها فروخته بودند . حکومت افغانستان اصرار داشت تا سیدکمال جهت محاکمه به افغانستان تسلیم داده شود، اما حکومت آلمان بر طبق قانون خود او را محاکمه و محکوم به اعدام کرد که بعداً حکم محکمه در آنجا به منصفه اجراء درآمد.»

داکتر کاظم در ادامه مقاله، میگوید: «از توضیحات غبار واضح میشود که سیدکمال جزء پارتی یا حزب متشکله فوق الذکر نبوده و اما به شخص شاه امان الله ارادت خاص داشت و سرسختانه در برابر رژیم جدید و علیه شیوه کار نادرشاه و خانواده او، بخصوص وابستگی آنها با انگلیس ها عقده مند شده بود که به همین دلیل مصمم به قتل سردار محمدعزیز خان گردید تا انزجار خود را بر ماهیت

استبدادی شیوه سلطنت آنها تبارز دهد و نیز حرکت ضد رژیم را در داخل و خارج رونق بخشد.»^{۱۱۸}

قتل سه نفر کارمند سفارت انگلیس در کابل (دومین واکنش امانیست ها):

داکتر کاظم می نویسد که : «بروز ۶ سپتمبر ۱۹۳۳) ۱۵ سنبله ۱۳۱۲ش) محمد عظیم به عزم قتل سفیر انگلیس ریچارد مکوناجی به سفارت آن کشور رفت و خواست سفیر را ملاقات کند ، چون به سفیر دسترسی نیافت، سه نفر از وابستگان سفارت را به فیر تفنگچه به قتل رسانید که یکی انگلیس، دومی هندی و سومی افغان بود. بعد از قتل این سه نفر تفنگچه را بیکسوانداخت و خودش را به محافظان سفارت تسلیم نمود. «محمدعظیم سر راست داخل محبس مخصوص قوماندانی کوتوالی کابل گردید ... و دولت در یک هفته تحقیقات کتبی خود را از محمدعظیم خان تکمیل، ولی پنهان نمود ، زیرا از افشای آن ترس داشت. البته از محکمه شرعی فیصله اعدام او را گرفت، چونکه محمدعظیم خان اعتراف علنی نموده و آنرا افتخار خود میدانست... یک هفته بعد ، روز پنجشنبه ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ش(۱۳ سپتمبر ۱۹۳۳) محمدعظیم خان از محبس کوتوالی در محوطه محبس دهمزنگ برده شد، در حالیکه نماینده سفارت برتانیه روی چوکی جلوس کرده بود، محمدعظیم خان ... با متانت و خونسردی در پایه چوبه دار قرار گرفت و بعد از دقایق چند او دیگر

^{۱۱۸} - داکتر کاظم، نگاهی مختصر به عروج و نزول خاندان سردار یحیی خان (بخش هشتم و هشتم)، افغان جرمن آنلاین

درین جهان نبود، اما درتاریخ مبارزات سیاسی کشور زنده باقی ماند.»^{۱۱۹}

قتل نادرشاه توسط عبدالخالق هزاره (سومین واکنش امانیستها):

قتل سردار محمد عزیزخان برادر نادرشاه در آلمان توسط سیدکمال، یکی از هواداری شاه امان الله سرمشقی شد برای محمدعظیم منشی زاده، یکی دیگر از هواداران شاه امان الله که او را برای تحصیل در جرمنی فرستاده بود و بعد از ختم تحصیل به وطن برگشته و بحیث معلم در مکتب نجات کابل کار میکرد. او وقتی از قتل سردار محمد عزیز توسط سید کمال مطلع شد، تصمیم گرفت تا سفیر انگلیس را در کابل بکشد زیرا او انگلیس را عامل اصلی سقوط رژیم امانی میدانست.



دوماه بعد از اقدام محمدعظیم در سفارت انگلیس در کابل، حادثه بزرگتر و تکانه‌دهنده تری در ارگ کابل بوقوع پیوست که منجر به قتل نادرشاه گردید. عبدالخالق هزاره پسر مستخدم غلام نبی

چرخى که متعلم مکتب نجات بود در صدد برآمد تا انتقام خون غلام نبی ولی نعمت خود را از شخص نادرشاه بگیرد. در تاریخ ۸ نومبر ۱۹۳۳ (۱۶ عقرب ۱۳۱۲ ش) ساعت ۳ بعد از ظهر نادرشاه به محفل توزیع شهادتنامه های شاگردان در چمن قصر دلکشای ارگ حضور بهم رسانید و حین عبور از مقابل صف شاگردان هدف فیرهای

۱۱۹ - داکتر کاظم، نگاهی مختصر به عروج و نزول خاندان سردار یحیی خان (بخش ۹۰)، افغان (جرمن آنلاین)

تفنگچه عبدالخالق قرارگرفت و نادرشاه بزمین افتاد و مرد عبدالخالق مردن شاه را تا آخرین لحظه نظاره کرد. بگفته غبار: «شاه بیفتاد و چشم از سلطنتی که بازحمت زیاد بدست آورده بود، پوشید. اضطراب و سراسیمگی محفل را درهم پیچید و شهزاده محمدظاهرخان پسرشاه که ۱۹ سال عمرداشت بالای مرده پدربنشست، درحالی که برادرشاه وزیرحرب شاه محمودخان بعجله روبه حصارارگ نهاده بود. (محمدهاشم خان قبلاً بولایات شمالی افغانستان سفرکرده بود.) عبدالخالق همینکه شاه را کشته دید، تفنگچه خود را انداخته و بنظاره بایستاد، زیرا او جز کشتن شاه مطلب دیگری دراین محفل نداشت. چون هیچ حادثه دیگری بوقوع نیامد، افسران بیامدند و ضارب را بگرفتند و مرده شاه را بداخل ارگ انتقادل دادند.»^{۱۲۰}

عبدالخالق و متعلقین عبدالخالق با بسیاری از هم صنفیها و معلمین و معاون مکتب نجات و حتی میرسیدقاسم معین وزارت معارف و بسیاری دیگر از کسانی که شاید عبدالخالق را هرگز ندیده باشند و نمی شناختند، بزندان افتادند و محکوم به اعدام و یا حبس ابدی شدند.

خلص گزارش محاکمه عبدالخالق هزاره :

غبار زیرعنوان «کشتار دسته جمعی» در افغانستان درمسیر تاریخ داستان تحقیقات توأم با شکنجه ها از عبدالخالق را با متهمین بیگناه دیگر شرح داده است که خون از چشم خواننده حساس جاری میسازد.

غبار از زبان عبدالاحدخان مایاررئیس شورا که خلس نتیجه تحقیق و حکم محکمه را به سمع حضارمیرسانید، از افرادمحکوم به

اعدام چنین نام می برد: «عبدالخالق هزاره کشنده نادرشاه، محمودخان معاون عبدالخالق، محمدزمان خان کابلی، محمودخان کابلی، میرزا محمد خان کابلی، محمد اسحاق خان شیردل، محمداسحاق خان هزاره، مولادادخان هزاره، خدادادخان هزاره، قربانعلی خان هزاره، مصطفی خان چرخ، عبداللطیف خان چرخ، ربانی خان چرخ، علی اکبرخان چرخ، علی اکبرخان غندمشر، عزیزخان توخی، عبدالله خان کابلی، محمدایوب خان معاون لیسه نجات، محمدزمان خان دوم، اعظم خواجه رئیس شرکت تنویرات، میر مسجدی خان، میرعزیزخان، امیرمحمدخان و میرسیدقاسم خان معین وزارت معارف.»^{۱۲۱}

غبار می افزاید: پس از قرائت اسمای بالا، از صفوف مقدم، تنها یک نفر قاضی دلیر و با ایمان ننگرهای (ملا عبدالملک خان) بایستاد و گفت: «بر طبق امر شریعت اسلام فقط قاتل و معاونش مستوجب اعدام اند و بس». عبدالله خان فرقه مشروطی خیل در مقابل این قاضی قیام کرده گفت: «وقتی که مردم دریخیل [بمقابل نادرخان] شورش کردند، زن و مرد شان کشته شدند. حالا نیز باید تمام نفری سابق الذکر همراه کلانتران شهر کابل یکجا کشته شوند، زیرا از توطیه ها خبر داشتند و به حکومت اطلاع نکردند.»^{۱۲۲}

شاه محمودخان گفت: «ما در نتیجه تحقیقات بسیار شبانه به کمک دو نفر محبوبس محمدعزیزتوخی و محمداسحاق هزاره معلوم کردیم که خانواده غلام نبی خان با خانواده عبدالخالق در این اقدام متحد و همکار بوده لهذا همه آنها واجب قتلند. تنها عزیزتوخی و اسحاق هزاره گرچه محکوم باعدام شده اند باید کشته نشوند زیرا

^{۱۲۱} - غبار، ج ۲، ص ۱۶۶

^{۱۲۲} - غبار، ج ۲، ص ۱۶۶

ما قسم قرآن نموده اند.» در این وقت یک جنگ زرگری میان رجال حکومت شروع شد.

محمد هاشم خان گفت: «قسم قرآن شخصی شما مطرح نیست، باید اول همین دوفکر کشته شوند که با توطئه کنندگان شرکت داشتند و با شما سرجنابانیده اند.» صف مقدم صدراعظم به پیروی از صدراعظم صدا کردند: «همه کشته شوند!»

اما شاه محمود خان اصرار کرد که عزیزخان و اسحاق خان زنده بمانند. بالاخره صدراعظم گفت حبس عمری باشد. گماشتگان حکومت از صف مقدم فریاد کردند: «همه کشته شوند!» اما صفوف عقبی تنفر و انزجار نشان دادند. در این میان فیض محمدخان زکریا گفت: ما راجع به میرسید قاسم سند نداریم. گرچه جنایت از معارف سرزده باشد به میر ربطی ندارد چنانکه من هم وقتی وزیر معارف بودم اما از حرکت یک نفر منسوب به معارف مسئولیت نداشتم.» شاه محمودخان گفت: «اگرچه سند قوی راجع به میر نداریم چون محکمه حکم کرده باید کشته شود.»

احمد علی خان رئیس اردو، فضل احمد مجددی وزیر عدلیه، سربلندخان و اصیل خان و سرکی خان جنرالان پکتیایی و عبدالغنی خان گردیزی قلعه بیگی بایستادند و جداً خواستاد اعدام میرسید قاسم خان شدند.

غبار از تپ و تلاش برای اعدام چهار نفر دیگر که نام هایشان در لیست حکم محکمه نبود، نیز یاد می کنید و مینویسد: «عبدالاحمدخان مایار، رئیس شورا و عبدالغنی خان قلعه بیگی و محمدغوث خان نایب سالار بعجله داخل صفوف شده و هریک تحریک میکردند که با اعدام این چهار نفر مجهول رأی دهند. در حالی که هریک می پرسید این چهار نفر کیه خواهند بود؟ غریوی در مجلسیان بلند شد، فیض محمدخان زکریا بعجله دوپله زینه عمارت صدارت را بالا

رفت و صدا کرد: «شما غلغله نکنید، من از این چهار نفر مثلاً یک نفر را می شناسم که او با جامه کرباس پوشیدن و مسجد رفتن کسی را فریب داده نمیتواند، (مقصداً و عبدالهادی خان داوی بود) و ممکنست در بعضی توطیه ها شریک باشد. اما قابل کشتن نیست، زیرا ما در موضوع شهادت شاه حرف میزنیم. او و امثال او در این قضیه دخلی ندارند. نمیخواهم که اعلیحضرت جوان ما در اول سلطنت بریختن خون بیگناهی اقدام کند، خصوصاً که در بین این چهار نفر یک نفر سید هم داخل است.»

عبدالغنی خان قلعه بیگی بعداً در جواب فتح محمدخان فرقه مشر عضو مجلس، نام این سه نفر را باینقرار ذکر نمود: محمدانور بسمل، میرغلام محمدغبار و محمدسرور جويا. بسمل مثل داوی در زندان ارگ و من و جويا در زندان سرای موتی از قبل محبوس بودیم. «فضل احمدخان مجددی وزیر عدلیه جواب داد که: «اگر اینها بجرم کشتن پادشاه هم اعدام نشوند، باید بجرم دهریت کشته شوند.» ...»^{۱۲۳}

غبار مینویسد که در طی این مجادلات فیصله اصلی حکومت در سه ورق در بین صفوف بغرض امضا گرفتن گشتانده میشد. این فیصله بر مبنای سه موضوع قرار داشت:

اول، اعدام ۱۶ نفر بقراردیل: عبدالخالق هزاره کشنده نادرشاه، محمودخان معاون عبدالخالق، خداده هزاره پدر عبدالخالق، مولاداد هزاره کاکای عبدالخالق، قربانعلی هزاره مامای عبدالخالق (بعدها گفته شد که مادر و خاله و خواهر عبدالخالق در زندان زنانه سرای بادام از بین برده شدند.) علی اکبرخان غند مشر کاکای محمودخان معاون

عبدالخالق، غلام ربانی ومصطفی خان و عبداللیف خان پسران خانواده چرخ، محمدایوبخان معاون اداری لیسۀ نجات، میرعبدالعزیزخان و میر مسجدی خان و محمودخان دوم و محمدزمان خان و میرزا محمدخان و امیرمحمدخان ناشرین شب نامه ها.

دوم، عفوشدگان از اعدام که بحبس محکوم گردیدند: محمداسحاق خان شیردل، عبدالله خان ولدعطا محمدخان، اعظم خواجه خان، میرسیدقاسم خان، عبدالهادی خان داوی، محمدانور بسل و میرغلام محمدغبار، و سرورجویا.

حکومت دوفر محبوس تسلیم شده خودش (محمداسحاق هزاره و محمدعزیز توخی) را نیز از اعدام معاف نمود.

سوم، حکومت فیصله نمود که آینده احدی در افغانستان بجرم سیاسی کشته نشود البته مجرمین سیاسی در حبس نگهداشته میشوند که عفو ایشان نیز از اختیارات شاه است.

غبار، فیصله ماده سوم را نتیجه گلوله های عبدالخالق هزاره میدانند که در نتیجه آن صدها جوان وطن پرست کشور از معدوم شدن حتمی آینده نجات یافتند. ۱۲۴. روز ۱۶ قوس ۱۳۱۲ برابر ۱۸ دسمبر ۱۹۳۳ بوقت عصر این کشتار دسته جمعی در میدان دهمزنگ تطبیق گردید. و اولین قربانی عبدالخالق هزاره بود که وحشیانه اعدام گردید. میرسیدقاسم خان را با آنکه از اعدامش صرف نظر شده بود، نیز تا زیرچوبۀ دار بردند، تا پایۀ دار را ببیند و ذائقۀ موت را بچشد. او هنگامی که مشغول وداع با زندگی بود، جلاد برشانه اش زدو گفت: «شما از کشته شدن معاف شدید، به بندیخانه برگردید.» ۱۲۵

۱۲۴ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۹

۱۲۵ - غبار، ج ۲، ص ۱۷۱

بدینگونه متهمین اعدام نشده تا سیزده سال دیگر در زندانهای مخوف حکومت هاشم خان خورد و خمیر شده رفتند و در سال ۱۳۲۵، آنهایی که زنده مانده بودند، پس از روی کار آمدن شاه محمودخان بحیث صدراعظم کشور از زندان رهائی یافتند.

پایان کتاب اپریل ۲۰۲۴

فهرست منابع کتاب

- ۱- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلدچهارم، قسمت دوم وسوم، چاپ انتشارات امیری کابل، ۱۳۹۰ش
- ۲- عزیزالدین وکیلی پولزائی، سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان، چاپ ۲۰۱۶، کندهار
- ۳- غبار، میرغلام محمد، افغانستان درمسیرتاریخ، ۱۳۴۶، کابل، جلد دوم چاپ امریکا ۱۹۹۹
- ۴- داکترسیدعبدالله کاظم، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، کابل، ۲۰۰۵
- ۵- داکتر کاظم، اسرارنهفته شهادت امیر حبیب الله خان، آرشیف مقالات نویسنده، افغان جرمن آنلاین
- ۶- داکتر سیدعبدالله کاظم، استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است، (ده قسمت)، آرشیف مقالات نویسنده، افغان جرمن آنلاین
- ۷- داکترسید عبدالله کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش هفتم)، آرشیف مقالات درافغان جرمن آنلاین
- ۸- حبیبی. جنبش مشروطیت درافغانستان، چاپ اول کابل ۱۳۶۳
- ۱۰- ریه تاتلی ستوارت، آتش در افغانستان ترجمه یارمحمد کوهسار کابلی، چاپ پشاور
- ۱۱- خاطرات حسن ایبک، ترجمه فاضل، ص ۱۹۶-۱۹۷
- ۱۲- سایت آرائی، مقاله غلام نبی خان چرخ،
<https://www.ariaye.com/ketab/charkhi/charkhi.html>
- ۱۳- داکتر عبدالرحمن زمانی: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، ۱۳۹۱ش - ۲۰۱۳م، مؤسسه انتشارات موسکا، افغانستان
- ۱۴- داکترکاظم، شرح مختصر پیرامون اعلامیه ای تحت عنوان: "کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان" (درهشت قسمت)، افغان جرمن آنلاین
- ۱۵- فیض محمدکاتب، نژاد نامه افغان، طبع ۱۳۷۲ ایران

- ۱۶- فضل غنی مجددی، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله، چاپ امریکا ۱۹۹۹
- ۱۷- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، چاپ عرفان ایران
- ۱۸- داکتر عبدالرحمن زمانی، مقاله توطئه و دسایس انگلیس برای سقوط رژیم امانی، سایت فامیلی زمانی
- ۱۹- پوپلزائی، سلطنت شامان الله واستقلال مجدد افغانستان، بخش دوم، چاپ ۱۳۹۶، قندهار
- ۲۰- عبدالوهاب طرزی، شرح زندگی محمودطرزی از ۱۸۸۲-۱۹۱۹؛ به اهتمام وحید طرزی، ص ۲-۳
- ۲۱- محمد رحیم شیون ضیائی - صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان، ترجمه انجنیرسخی غیرت به اهتمام ولی احمدنوری، چاپ لیموژ فرانسه، ۲۰۱۰
- ۲۲- داکتر کاظم، شرح مختصر پیرامون مقاله «کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله» (قسمت اول) افغان جرمن آنلاین، ۱۱ اکتوبر ۲۰۲۱
- ۲۳- داکتر کاظم: "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" چاپ کابل، ۱۳۰۳ ش، صص ۳۸۹ - ۳۹۰
- ۲۴- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان محمد نادرشاه (بخش ۷۵)، آرشیف مقالات نویسنده در افغان جرمن آنلاین
- ۲۵- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان، (بخش ۸۷)
- ۲۶- داکتر کاظم، شرح مختصر پیرامون مقاله «کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله» (قسمت ۱) افغان جرمن آنلاین، ۱۱ اکتوبر ۲۰۲۱
- ۲۷- نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش ۳۰)
- ۲۸- داکتر سید عبدالله کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش ۴۱)
- ۳۰- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (قسمت ۲۷)، افغان جرمن آنلاین
- ۳۱- داکتر کاظم، مقاله «شرح مختصر پیرامون اعلامیه (کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله) (قسمت ۸) آرشیف مقالات نویسنده
- ۳۲- داکتر سید عبدالله کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش ۷۰)

- ۳۳- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (قسمت ۳۶)
- ۳۴- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (قسمت ۷۹)، افغان جرمن آنلاین
- ۳۵- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (قسمت ۷۹)
- ۳۶- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (قسمت ۸۷)
- ۳۷- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش ۸۸)
- ۳۶- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به سقوط عروج خانواده سردار یحیی خان (بخش ۹۴)، افغان جرمن آنلاین
- ۳۷- داکتر کاظم، اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان، آرشیف مقالات، افغان جرمن آنلاین،
- ۳۸- داکتر کاظم، نقش انگلیسها در عروج و سقوط رژیم سکوی و... افغان جرمن آنلاین جنوری ۲۰۱۶)
- ۳۹- داکتر کاظم، تبصره بر کتاب خاطرات سیاسی و تاریخی سردار محمد رحیم ضیائی (شیون کابلی)، افغان جرمن آنلاین، آرشیف مقالات داکتر کاظم
- ۴۰- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به عروج و نزول خاندان سردار یحیی خان (بخش ۷۹)، افغان جرمن آنلاین)
- ۴۱- داکتر کاظم، نگاهی مختصر به عروج و نزول خاندان سردار یحیی خان (بخش ۹۰)، افغان جرمن آنلاین)
- ۴۲- داکتر کاظم، چرا غیراز بیان واقعیت توطئه قتل امیر حبیب الله خان سراج طفره رفته است؟ افغان جرمن آنلاین، ۲۰۲۴
- ۴۳- فیض محمد کاتب، تذکر الانقلاب، چاپ ۲۰۱۳، آلمان
- ۴۴- سیستانی، بیست مقاله در باره شاه امان الله و استقلال کشور، افغان جرمن آنلاین
- ۴۵- سیستانی، وطن و حب وطن از نظر علامه محمود طرزی، انتشارات امیری، کابل ۲۰۲۲
- ۴۶- سیستانی، مالکیت ارضی و شیوه های بهره داری از زمین در خراسان قرون وسطی، طبع اکادمی علوم افغان، سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳

- ۴۷- پوهاند حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، چاپ ۱۳۷۷ پشاور ۹
- ۴۸- جنرال یارمحمدخان وزیری «د افغانستان د خپلواکی تاریخ»، نشر در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۴۹- احسان لمر، نهضت امانیه و دشمنی حضرات [شوربازار]، آرشیف مقالات نویسنده
- ۵۰- احسان لمر، نهضت امانیه و ارتجاع سپاه، آرشیف مقالات نویسنده، افغان جرمن آنلاین
- ۵۱- عبدالباری جهانی، مقاله محمدولیخان دروازی، آرشیف مقالات نویسنده در افغان جرمن آنلاین
- ۵۲- جرنیل وزیري، دافغانستان دخیلواکی اونجات تاریخ په خاطر اتوکی، لاهور، ملت پرس ۲۰۰۲
- ۵۳- داکتر زمانی، "نکات چند پیرامون اعلامیه "کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان و رساله تردید شایعات باطله شاه مخلوع" آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۵۴- داکتر زمانی، پیشکش یک قسمت بزرگ خاک افغانستان توسط محمد نادر خان به انگلیس ها- به رویت اسناد آرشیف محرمانه استخبارات انگلیس، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۵۵- داکتر زمانی، سوابق، روابط و تعهد سپه سالار محمد نادر خان به همکاری با انگلیس ها، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۵۶- تعجب سفیر انگلیس، افشای راز مهم و بهائی که سردار محمد نادر خان در رابطه همکاری انگلیس ها پرداخت. آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۵۷- داکتر زمانی، ناکامی هاشم خان در سمت مشرقی یکی از موانع مهم در تطبیق پلان انگلیس ها، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۵۸- داکتر زمانی، کمپاین و تلاش انگلیس ها به نفع سپه سالار نادرخان، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین
- ۵۹- داکتر زمانی، سپه سالار نادر خان بهترین کاندید انگلیس ها برای تاج و تخت بود، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

۶۰- داکتر زمانی، نهائی شدن پلان نصب کردن شاه آینده در ملاقات سردار نادر خان با سفیر همفریز در پشاور، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

۶۱- داکتر زمانی، محبوبیت غازی امان الله خان در اوج اغتشاش هم سد راه پلانهای انگلیس و سپه سالار نادرخان بود، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

۶۲- داکتر زمانی، تقبیح توطئه های انگلیس و حمایت از شاه امان الله توسط لیگ پان آسیائی، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

۶۳- داکتر زمانی، نادرشاه به کمک های نظامی، مالی و استخباراتی انگلیس ها به سلطنت رسید، آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

۶۴- داکتر زمانی، ملاقات مخفیانه سردار نادر خان و برادرانش با مقامات عالی رتبه انگلیس در وزیرستان، آرشیف مقالات نویسنده در افغان جرمن آنلاین

۶۵- داکتر زیرکیار، دنپوهی تیاری او پرمحتگ دیوی له امیر عبدالرحمن نه تراشرف غنی احمدزی پوری، ۲۰۱۵

۶۶- داکتر عبدالرحمن زمانی، پوهاند کاکر نابغه یا تحریف نگار تاریخ معاصر افغانستان؟، آرشیف مقالات نویسنده، افغان جرمن آنلاین

۶۷- داکتر اکرم عثمان، تاریخ افغانستان در صد سال اخیر، چاپ ۲۰۲۲، سوئد

۶۸- احمدفواد ارسلا، قتل امیرحبیب الله خان و نقش بریتانیا با در نظر داشت معلومات تازه در مورد ایجنت بریتانیا مصطفی صغیر، آرشیف مقاله نویسنده در افغان جرمن آنلاین ۲۰۲۴

۶۹- فواد ارسلا: "قتل امیرحبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجنت آن مصطفی ساغر[صغیر]"، افغان جرمن آنلاین، مورخ ۲۲ جنوری ۲۰۱۷

۷۰- داکتر سید عبد الله کاظم، چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان طفره رفته است؟، افغان جرمن آنلاین، ۵ اپریل ۲۰۲۴

۷۱- فواد ارسلا، مقاله: استخبارات بریتانیا، قتل امیر حبیب الله خان، و تکیه مومند صاحب بر تعبیر تاریخی غبار، افغان جرمن ۲۰۲۴

۷۲- داکتر زمانی، مقاله نکاتی در پیرامون اعلامیه شاه امان الله، افغان جرمن آنلاین ۲۰۲۱

۷۳- زیرکیار، له امیر عبدالرحمن خان نه تراشرف غنی ۱۸۸۰-۲۰۱۵، ص ۸۰۰ (بحواله جنرال وزیر، ص ۱۴۰-۱۴۳)

- ۷۴--محمدایاز نوری، دریچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین، ۲۳ / ۵ / ۲۰۱۷
- ۷۵- خاطرات جنرال وزیري، دخپلواکي اونجات تاريخ، چاپ لاهور ۲۰۰۰،
- ۷۷- مهدي فرخ، کرسی نشینان کابل، به اهتمام آصف فکرت، چاپ مشهد ایران
- ۷۸- هفته نامه امید، شماره ۴۳۷، منتشره امریکا
- ۷۹- داکتر زمانی، انتقام گیری نادرخان خان، آرشيف مقالات، افغان جرمن آنلاین
- ۸۰- اکرم عثمان، تاريخ افغانستان در صد سال اخير، چاپ ۲۰۲۲، سوئد
- ۸۱- ظهور مشروطيت و قربانيان استبداد، نوشته سيدمسعود پوهنيار
- ۸۲- سيستاني، سه مقاله تحقيقي درباره سه خاندان تاريخي قندهار، چاپ انتشارات اميري کابل ۲۰۲۱
- ۸۳- سيستاني، يک نگاه انتقادي بر دو جلد تاريخ غبار (افغانستان در مسير تاريخ)، چاپ انتشارات سبا، پشاور ۲۰۰۰
- ۸۴- سيستاني، منار نجات، يادگار فدارکاري مردم افغانستان، چاپ کابل، ۲۰۱۷
- ۸۵- شاه اما الله، اصلاحات وضديت روحانيت منتفذ با تحولات اجتماعي، چاپ دانش، ۲۰۰۴
- ۸۶- سيستاني، عمده ترين آثار درباره شاه امان الله، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده
- ۸۷- سيستاني، جايگاه شاه امان الله در تاريخ معاصر افغانستان، پورتال افغان جرمن، آرشيف مقالات نويسنده.
- ۸۸- سيستاني، دو خاطره تلخ از شاهدخت هديه، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده
- ۸۹- سيستاني، روايت «حزب سري دربار» در تاريخ غبار لطمه شديدي بر حيثيت شاه امان الله، پورتال افغان آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده
- ۹۰- سيستاني، نقش سياسي عليا حضرت سراج الخواتين در تاريخ معاصر افغانستان، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده
- ۹۱- سيستاني، مکثي براعلاميه "کشف الحال نادرخان بقلم اعليحضرت امان الله خان، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده
- ۹۲- سيستاني، محمدرحيم ضيائي متخلص به "شيون کابلي"، پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده.
- ۹۳- سيستاني، مکثي بر توضيحات داکتر سيد عبدالله کاظم، (دو بخش) پورتال افغان جرمن آنلاین، آرشيف مقالات نويسنده.

- ۹۴- سيستاني، هدف شاه امان الله از اعمار قصر دارالامان چي بود؟ آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاين
- ۹۵-، سيستاني، روایتی از پویلزائی در باره اعدام شاه علیرضا، افغان جرمن آنلاين، آرشیف مقالات نویسنده
- ۹۶- سيستاني، محاکمه مستوفی الممالک پدراستادخلیلی ودلیل غر غره کردنش از درخت توت، پورتال افغان جرمن آنلاين، آرشیف مقالات نویسنده
- ۹۷- سيستاني، گزارش دری "دجاجیو دعلیخیلو جرگه"، پورتال افغان جرمن آنلاين، آرشیف مقالات نویسنده
- ۹۸- سيستاني، اهمیت جرگه علیخیل برای نجات کابل، پورتال افغان جرمن آنلاين، آرشیف مقالات نویسنده
- ۹۹- سيستاني، مواد فیصله جرگه علیخیل چي بود؟ افغان جرمن آنلاين، آرشیف مقالات نویسنده
- ۱۰۰- سيستاني، تاریخ چیست ومورخ کیست؟ چاپ انتشارات دانش، کابل ۲۰۱۳